همشهری ماه
توزیع مجدد
همشهری ماه ■ شماره ۵۴ ■ ویژه‌نامه ایران‌شناسی ■ شهریور ماه ۱۳۸۹
۱۳۲ صفحه ■ ۲۵۰۰ تومان ■ ISSN 14589635 4

ویژه‌نامه ایران‌شناسی

سرزمین من



فروردین ماه در تابستان
گزارشی از جشن فِردینِماشو
در روستای کندلوس

سفر به زنبورستان
گزارش سفر به دشت‌های طالقان
در فصل برداشت عسل

بهشت مهاجران
سفر به ام‌الگُرم، جزیره‌ای امن برای
پرندگان مهاجر در خلیج فارس

{راهنمای سفر}

گذر جنگل مه‌آلود
راهنمای سفر به
جنگل‌های ۲۰۰۰ تنکابن

طهران در تهران
راهنمای پیاده‌روی در
شهرک سینمایی غزالی

زائران ملک ری
راهنمای زیارت و سیاحت بارگاه
حضرت عبدالعظیم شهر ری

پرونده‌ای درباره بزرگ‌ترین عقاب خشکی‌های سرزمین ما

عقاب طلایی
سلطان پرندگان ایران



همشهری ماه - ماهنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی - ویژه‌نامه ایران‌شناسی

اطلاعیه مهم شهرداری تهران

تمام شهروندانی که تا پایان ۱۳۸۹/۶/۳۱ عوارض نوسازی و کسب و پیشه، پسماند و بدهی‌های معوقه خود را پرداخت کنند علاوه بر ۱۰ درصد تخفیف خوش‌حسابی از جوایز نفیسی به قید قرعه برخوردار خواهند شد.

پرداخت غیرحضوری، امتیاز شما را
در قرعه‌کشی تا ۳ برابر افزایش می‌دهد

www.tehran.ir

جوایز عوارض نوسازی
- یک جایزه نقدی - یک میلیون ریال به ازاء هر متر طول پل جوادیه به ارزش ۲۵۰ میلیون ریال
- ۳۲ کمک هزینه خودرو هر یک به مبلغ ۸۰ میلیون ریال
- ۱۰۲+۳۲ کمک هزینه سفر حج عمره هر یک به مبلغ ۶ میلیون ریال
- ۱۰۲+۳۲ کمک هزینه خرید لوازم ورزشی هر یک به مبلغ ۴ میلیون ریال
- ۱۰۲+۳۲ قطعه سکه تمام بهار آزادی

جوایز عوارض کسب و پیشه
- یک جایزه نقدی - یک هزار و دویست پنجاه ریال به ازاء هر متر مربع از مساحت باغ موزه دفاع مقدس به ارزش ۲۵۰ میلیون ریال
- ۲ کمک هزینه خرید مسکن هر یک به مبلغ ۲۰۰ میلیون ریال
- ۳۲ کمک هزینه کارآفرینی هر یک به مبلغ ۴۰ میلیون ریال
- ۱۰۲+۳۲ کمک هزینه خرید لپ‌تاپ هر یک به مبلغ ۵ میلیون ریال
- ۱۰۲+۳۲ کمک هزینه سفر زیارتی عتبات عالیات هر یک به مبلغ ۴۰ میلیون ریال
- ۱۰۲+۳۲ کمک هزینه خرید دوچرخه هر یک به مبلغ ۲ میلیون ریال

جوایز عوارض پسماند واحدهای مسکونی و غیر مسکونی
- ۳۲ کمک هزینه خرید جهیزیه هر یک به مبلغ ۲۵ میلیون ریال
- ۳۲ کمک هزینه تحصیلی هر یک به مبلغ ۱۵ میلیون ریال
- ۱۰۲+۳۲ کمک هزینه خرید تلویزیون ۳۲ اینچ هر یک به مبلغ ۵ میلیون ریال
- ۱۰۲+۳۲ حساب قرض‌الحسنه ۴ میلیون ریالی نزد بانک شهر
- ۱۰۲+۳۲ کمک هزینه سفر به مشهد مقدس به مبلغ یک میلیون ریال



LG
LED Monitors

الجی با این همه مانیتور LED



مانیتور "22 مدل W2286L

2,000,000:1
مگا کنتراست





مانیتور "20 مدل E2040S

5,000,000:1
مگا کنتراست

موجود در اندازه های "20 و "18.5



خدمات ۲ ساعته ماديران

مانیتور "21.5 مدل E2250T

5,000,000:1
مگا کنتراست

FULL HD

موجود در اندازه های"21.5 ، "20 و "18.5



ماديران
نماد اطمينان

فـروش: ۸۲۱۹۱۹۱۹ ■ پشتیبانی و خدمات: ۸۸۶۰۱۶۳۶ ■ رضایت مشتری: ۵-۸۸۲۰۹۹۰۱

www.lg.com / ir ■ www.maadiran.com ■ www.maadiranclub.com



اینترنت هوشمند پرسرعت
بدون نیاز به شناسه کاربری و رمزعبور

[۹۰۹۲۲۳۰۲۶۶۰]

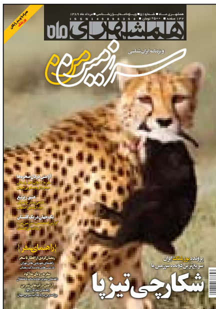
Inteligent Network



شماره تلفن پشتیبانی : ۶۶۵۶۵۶۵۰

[شما و «سرزمین‌من»]

اگر می‌خواهید درباره موضوع خاصی از سرزمین‌مان بیشتر بدانید و اگر می‌خواهید نادیده‌ها و ناشـناخته‌های روستا و شهر خود را به هم میهنانتان معرفی کنید، کافی است به ما خبر دهید. / تلفن: ۸۴۳۲۱۲۱۰
sarzamineman@hamshahrimags.com



صدای شما و دل سرزمین

گوشی تحریریه زنگ می‌خورد و کسی از آن طرف خط با لهجه اصفهانی تشکر می‌کند. پیرمردی که نوه‌اش برایش سرزمین‌من گرفته و در اطراف میدان عتیق اصفهان زندگی می‌کند. باز هم گوشـی زنگ می‌خورد و این بار زن خانه‌داری است که برای یوزپلنگ‌ها دل می‌سـوزاند و می‌خواهد بداند چطور می‌تواند به آنها کمک کند و اطلاعات بیشتری درباره آنها می‌خواهد. اینها دو نمونه از تماس‌های شماست که بیش از هر عامل دیگری امید به تداوم کار را در دل اهالی سرزمین‌من زنده می‌دارد و تلاش بیش از پیش اهالی سرزمین را ضروری می‌سازد.

[نشستی برای یوزها]

بیستم مردادماه امسال خبرنگاران و نمایندگان رسانه‌های جمعی به دعوت سرزمین من در سالن کنفرانس گروه مجلات همشهری گرد آمدند تا در نشست رونمایی سیزدهمین شـماره مجله حضور داشته باشـند. دو میهمان مدعو این نشسـت، مهندس علیرضا جورابچیان و محمدصادق فرهادی‌نیا، بـه ترتیب رئیس و معاون پـروژه بین‌المللی حفاظت از یوزپلنگ آسیایی بودند. این نشسـت داغ مطبوعاتی با توجه به حساسیت بحث یوزپلنگ آسیایی و اهمیتی که حفاظت از تعداد کم‌شمار آن در ایران دارد، بیش از سه ساعت به طول انجامید و به بحث‌های دامنه‌داری دامن زد.

علیرضا جورابچیان، با توجه به کشـته شدن دو توله یوز آسـیایی و مادر آن‌ها در نیمه مردادماه گذشته و لزوم حفاظت بیشتر از این گونه نادر گفت: «همین که می‌بینم کشته شدن این سه یوز در جاده تهران– مشهد و در شمال منطقه توران، چه بازتاب گسترده‌ای داشته، نشان می‌دهد که پروژه یوزپلنگ آسیایی تاکنون موفق عمل کرده است، چرا که در جاده‌های ایران هر روزه جانوران کمیاب و نادری زیر ماشـین می‌میرند و هیچ کس هم خبردار نمی‌شود. ولی کشته شدن یوز برای همه حساس است و اهمیت دارد.» مدیر پروژه حفاظت از یوزپلنگ آسیایی گفت: «این سه یوز، در منطقه‌ای زیر ماشین رفته‌اند که ما هیچ گزارشی از وجود این جانور در آن منطقه نداشته‌ایم. ما از سال گذشته اقدام به نصب تابلوهایی در جاده‌ها کرده بودیم تا به راننده‌ها هشدار لازم را بدهیم. اما متاسفانه اصلا فکر نمی کردیم که در این منطقه هم ممکن است یوزها از جاده عبور کنند.»





احمد مسجد جامعی
[صاحب نظر در حوزه فرهنگ و عضوشورای اسلامی شهر تهران]

مهمانی از جنس فرهنگ

دکتر احمد مسجد جامعی، صاحب‌نظر در مسائل فرهنگی و نماینده مردم تهران در شورای اسلامی شهر تهران، مهمان تحریریه سرزمین من بود. حضور دو ساعته مسجد جامعی در دفتر مجله، همان‌طور که انتظار می‌رفت، حضوری بود بسیار مفید همراه با طرح نکاتی ظریف از سوی او. احمد مسجد جامعی در پایان دیدار خود از مجله چند خطی برایمان قلمی کرد:
«... که ایران چو باغی است خرم بهار؛ با تشکر از تلاش ارزشمند، عالمانه و هنرمندانه دوستان عزیزی که به معرفی ایران و حوزه تمدنی و فرهنگ و طبیعت این مرز پر گهر پرداخته‌اند و نشریه‌ای بس ارجمند چون سرزمین من را پدید آورده‌اند.»



دانیال عبادی
[بازیگر سینما]

با دیدن عکس‌های مناظر سرزمین من شاد شـدم و از خواندن مطالب‌اش به خود بالیدم؛ بالیدم که چنین سرزمینی دارم. بالیدم که در ایران زندگی می‌کنم. چندی ست «سرزمین‌من» را ورق می‌زنم، روی عکس‌هایش زوم می‌کنم و نوشته‌هایش را چندین بار مرور می‌کنم. خوشحالم که گفتن از ایران با تمام عظمتی که دارد، سوژه ناب این مجله است. گروه مجلات همشهری ثابت کرده فرسنگ‌ها از زردی و بی‌محتوایی دور است. می‌توان با ورق‌زدن «سرزمین‌من» به این باور رسید که غرض به دست‌آوردن تیراژ و جنجال و صدا نیست، بلکه پرداختن به آن چیزی ست که بودیم و داریم و هستیم. با «سرزمین‌من» بارها دل شاد شدم و خدا را شکر کردم که «ایران» سرزمین‌من است.

یوسف تیموری
[بازیگر سینما و تلویزیون]

سفر را دوست داشته و دارم. زل‌زدن به طبیعت و ذوق کردن بادیدن یک رود یا کوه یا... عادتم شده است. این مجله را دوست دارم چر که از طبیعت می‌گوید. «سرزمین‌من» را دوست دارم، چون در خانه و محل کار و...دستم را می‌گیرد و به سفر می‌برد. جای خالی نشریه‌ای با این موضوع و مختصات همواره روی پیشخوان کیوسک‌ها لمس می‌شد. خوشحالم که چند وقتی است ماه به ماه منتظر انتشار «سرزمین‌من» هستم. امید دارم انتشارش متوقف نشود، چون بر این باورم که مردم ما بیش از اینکه احتیاج داشته باشند رنگ ماشین فلان بازیگر را بدانند، احتیاج دارند که از ایران و طبیعت و داشته‌هایش بدانند.

[خوانندگان و سرزمین من]

حمید مهدوی – تهران

یک پیشنهاد داشتم: در بعضی موارد شما از برنامه‌ها و مراسمی مطلب می‌نویسید که به‌اتمام رسیده‌اند، چه خوب است که با تحقیق در این موارد این مراسم را قبل از آغاز معرفی کنید تا علاقمندان بتوانند در آنها حضور پیدا کنند؛ در واقع با این کار هم مشوق این برنامه‌ها باشید و هم اینکه برنامه‌های یاد شده با استقبال بیشتری همراه شود.

سرزمین من: *در بعضی از موارد، این برنامه‌ها تاریخ برگزاری دقیقی ندارند اما در شرایطی که امکان این اطلاع‌رسانی وجود داشته باشد، قطعا این خواسته را برآورده خواهیم کرد.*

صبا

سرزمین‌من یعنی تبلور حس زیبایی از خواندن و دیدن؛ افسوس برای آنچه هست و قدرش را نمی‌دانیم و آن چه داشتیم و دیگر جز چند عکس چیزی به یادگار نمانده است.
لطفا یه ویژه‌نامه هم به «گربه ایرانی» یا همان persian cat اختصاص بدهید.

شایان جابری

من و برادرم خیلی خوشحال هسـتیم که چنین مجله‌ای به چاپ می رسد چرا که در زمینه گردشگری یا شناسـایی تاریخ و فرهنگ ایران زمین، کمتر مجله‌ای منتشر شده است که به این صورت، حرفه‌ای کار کند. فکر می کنم قوی‌ترین بخش مجله گزارش‌های سـفری اسـت که امیدوارم آن را با راهنمایی‌های کاربردی و جزئیات کامل ادامـه دهید. همین‌طور عکس‌هایی که از طبیعت به چاپ می‌رسـد، بسـیار حرفه‌ای‌اند.

ع.ع

نمی‌دانم چرا در شماره اخیر در مقاله (از پادگان تا پردیس) عکس‌هایی از چین و انگلیس انداخته شده است؟ یا مثلا مطلب شیرها در آفریقا، چه ربطی به ایران دارد؟!!!

سرزمین من: *مقصود از چاپ عکس‌هایی از چین و انگلیس نشان دادن به موارد مشابه پروژه یادشده در کشورمان بوده است و در پاسخ به سوال دومتان، این مطلب تحت عنوان «همکاران سرزمین‌من» به چاپ رسیده است؛ قصد این بخش آشنایی مخاطبان با مجلات مشابه سرزمین‌من در جهان از طریق ترجمه گزارش‌های خوبی است که در آنها چاپ شده.*

محمدشفیعی

من بسیار مشتاق به طبیعت ایران هستم و گهگاهی به سفر می‌روم. در این سفرها گاهی عکس‌هایی نیز می گیرم. سوالم این است که آیا می‌توانم این عکس ها را برای شما ارسال کنم؟ و اگر این امکان وجود دارد آیا می‌توانم در مورد موضوع عکس‌ها تحقیق کنم و آنها را برای شما بفرستم؟

سرزمین من: *بدون تردید مجله از همه علاقمندانی که مایل به همکاری باشند، استقبال می‌کند و شما می‌توانید کارهایتان را برای ما بفرستید؛ فقط ذکر این نکته لازم است که کارهای ارسالی برای استفاده در مجله می‌بایست از سطح قابل قبولی برخوردار باشد.*

شهـروند گـرامی



مودیانی که تا پـایان شهریور ۸۹ مبادرت به پرداخت عـوارض نوسازی، کسـب و پیشه پـسماند و بدهی‌های معوقه خود نمایند عـلاوه بر ۱۰ درصد جایزه خوش‌حسابی به قید قـرعه جوایز نفیسی از سوی شهـرداری تهران دریافت خواهند کرد.

www.tehran.ir

توجه: پرداخت غیرحضوری، امتیاز شما را در قرعه‌کشی تا ۳ برابر افزایش می‌دهد

شهرونـد گرامی



با پرداخت عوارض نوسازی، کسب و پیشه و پسماند و بدهی معوقه تا پایان شهریور در بزرگترین قرعه‌کشی شهرداری تهران شرکت فرمایید.

توجه: پرداخت غیرحضوری، امتیاز شما را در قرعه کشی تا ۳ برابر افزایش می‌دهد

www.tehran.ir

{سرمقاله}

احیاء از راه گردش



خبر خوشحال کننده این بود که بازار تبریز و بقعه شیخ صفی ثبت جهانی شـدند. مهم‌ترین تاثیر ثبت هر اثر توجه ملی و جهانی به آن اثر است. آن میراث چه ملموس باشـد و چه ناملموس و چه طبیعی با ثبتش سر زبان‌ها می‌افتد و اساسا توجه عمومی – چه در سطح ملی و چه در سـطح جهانی – به آن بیشتر می‌شـود. اما پروژه ثبت به تنهایی برای احیای آثار کافی نیست. برای توجه عمومی و سر زبان‌ها افتادن بازدید گردشگران و مواجهه رو در روی آدم‌ها با اثر بسیار اثرگذار است. برای روشن‌تر شدن موضوع باید به نمونه‌ای اشـاره کرد. این روزها کافی است تا در اینترنت نام روسـتای بزم را جسـت‌وجو کنید تا به موارد متعدد تصویر و گزارش بر بخورید؛ روستایی در بوانات استان فارس که از نظر قابلیت‌های تاریخی و طبیعی نمونه مشابه در ایران یا همان استان کم ندارد اما به واسطه خوش‌فکری یکی از اهالی‌اش در این چند سـال برای خودش اسـمی به هم زده. چند سال پیش چند گردشـگر خارجی تصادفا مهمان آنها می‌شوند و متفاوت بودن و پذیرایی در حال و هوایی سنتی باعث می‌شود نه تنها آنها رقم خوبی بابت این پذیرایی پرداخت کنند؛ بلکه به دوستان خود هم سفارش کنند تا در سفرشان به ایران حتما سری به این روستا بزنند. میزبان با هوشمندی جهت اقامت مناسب و متفاوت گردشـگران از قابلیت‌های روستا به نحو احسن استفاده می کند و به عنوان یک مرکز خصوصی بدون حمایت آنچنانـی دولتی به دسـتاوردهای اقتصادی مفیدی می‌رسد.

نکته اینجاسـت کـه رونق صنعـت گردشـگری می‌تواند تکمیل کننده حمایت‌های سازمانی و پروژه‌های ثبت و احیای مواریث ما باشد. در صورت تعامل و بازدید بیشتر گردشگران، بسیاری از هنرهای سنتی، مشاغل سنتی، آداب و رسوم، بناها و محوطه‌ها نه تنها به واسطه درآمدزایی‌شان می‌توانند روی پای خود بایسـتند بلکه می‌توانند برای بخش‌های دیگر هم بازده اقتصادی داشته باشند.

● سردبیر

سرزمین من

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایران‌شناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز : مؤسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

سیدمجید حسینی رئیس گروه مجلات همشهری
سیدجواد رسولی مشاور مدیرعامل در امور مجلات‌اجتماعی

گروه مجلات همشهری، ناشر مجلات:
جوان، سرنخ، مثبت، دانستنیها، دیپلماتیک، ماه، خردنامه و ویژه‌نامه‌های داستان، سرزمین من، صفرویک، پایداری، تماشاگر، آیه، بیست‌وچهار، الف و مجله قندعسل

با سپاس از : سیدهادی منبتی، حجت‌الاسلام‌علی‌اصغر کرامتی‌منش، سردار کرامت‌الله دهقان، سرهنگ مهدی یاری، بهمن مقدسی، غلامرضا صالحی، مسعود کرم، کامبیز ملکی، زهرا بالازاده، الهه دلجو، علیرضا نادری، فاطیما کریمی، حسین جمشیدیان، کوروش کیان، فاطمه کریمی، ایمان عقیلیان، معاونت فرهنگی اوقاف اسـتان تهران، مدیریت آستان امامزاده داوود، موسسه توسعه و تصویر شهر و شهرک سینمایی غزالی

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱/کدپستی: ۱۵۸۵۶
تلفن: ۸۴۳۲۱۲۳۰ / ۸۴۳۲۱۲۳۶ **دورنگار:** ۸۴۳۲۱۱۴۲
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۰۵ **آگهی‌ها:** ۸۴۳۲۱۸۱۲
پذیرش اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳ **پشتیبانی اشتراک:** ۸۴۳۲۱۸۳۱
چاپ‌متن: هنرسرزمین سبز **چاپ‌جلد:** صنوبر **صحافی:** سپیدار
بازرسی توزیع: ۸۸۳۰۵۱۰۱ **توزیع:** شرکت مهرگسترحکمت
ای‌میل: sarzamineman@hamshahrimags.com
سایت گروه مجلات: www.hamshahrimags.com

[ویژه‌نامه سرزمین من]

رضا مختاری سردبیر
علی‌شهیدی تاریخ، باستان‌شناسی و راهنما
محسن‌ظهوری، طاهره‌رحیمی محیط‌زیست و مردم‌شناسی
حسین کریم‌زاده دبیرعکس
حسین مسلم طرح و برنامه
فاطمه عطائی امور داخلی
حسن مقیمی عکس جلد

[فنی و هنری]

فرید مرتضوی مدیر ارشد هنری
پوریاامیرزاده، علی محافظت‌کارابدی سرپرست‌صفحه‌آرایی
حامد جابرها مدیرهنری
سعید غفوری صفحه‌آرایی
علی عطایی / محمدمهدی رمضانی گروه تصویرسازی
شبنم رضوانی، رومیصا رهبر ویرایش‌عکس
محمدعلی امیرپور / الهام حائری‌زاده، مهدی دادخواه تهرانی ویرایش
زینب رئوفی حروفچینی

محکم‌تر از فولاد

گیلان - استحکام یک تار این تله‌ای که عنکبوت برای شکار تنیده، ۱۰برابر یک تار فولاد با همین ضخامت است. تار عنکبوت از محکم‌ترین الیاف جهان به حساب می‌آید، طوری که امروزه با این تارها جلیقه‌های ضدگلوله هم می‌سازند. این عنکبوت از خانواده Lycosidae، این تار منظم را یک‌ساعت پس از بارش باران در زمین‌های چای لاهیجان تنیده است /عکس: هاتف همایی



شوق شنا در شمال

مازندران- کافی است فصل تابستان از راه برسد تا هرجای شمال کشور را که نگاه کنیم، پر از پایتخت‌نشین‌ها باشد، خصوصا کناره دریای خزر که از مهم‌ترین مکان‌های گردشگری ایران است. تصویر، یکی از همین ساحل‌های پررفت‌وآمد را نشان می‌دهد. غروب خورشید در ساحل خزرآباد ساری نزدیک است اما گردشگران توان دل کندن از دریا ندارند/عکس: محمد رضایی



بازار جهانی

آذربایجان‌شرقی ــ اینجا بازار فرش تبریز است؛ جایی که در کنار فرش، مواد خام بافت آن هم به فروش می‌رسد. سازمان یونسکو، در آخرین نشست خود مجموعه بناهای شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی و بازار تاریخی شهر تبریز را به فهرست میراث جهانی افزود و بازار تبریز را یکی از کامل‌ترین نمونه‌های «سیستم تجاری ــ فرهنگی سنتی ایرانی» معرفی کرد /عکس: منصوره معتمدی



بزرگ‌ترین دریاچه ایران ناگهان تغییر رنگ داد

نگین ارومیه سرخ شد

زهرا کشوری

آژیر قرمز دریاچه ارومیه را فلامینگوها کشیدند که به یکباره تصمیم گرفتند پهنه این دریاچه شور را ترک کنند. اما این تنها ابتدای ماجرای تلخی بود که علاوه بر خشکسالی سال‌های اخیر برای این دریاچه رقم زده شـد؛ دریاچه ارومیه به رنگ سرخ درآمد. فلامینگوها شاخص‌ترین پرنده دریاچه ارومیه هستند. روز مهاجرت آنها بسیاری از جمله پرنده‌شناسان، افزایش شوری و پایین آمدن عمق آب، پیوستن جزایر به خشکی، از بین رفتن ذخیره غذایی، کاهش زادآوری و تخریب زیستگاه‌های پرندگان در دریاچه ارومیه را موجب کاهش تعداد پرندگان اعلام کردند. دریاچه که سرخ شد هیچ کس جواب دقیقی برای آن نداشت، اما بسیاری اصرار داشتند باید نیمه پر لیوان را دید و سرخی دریاچه را به گسترش «آرتمیا» نسبت داد. همان جانداران سخت‌پوستی که در آب‌های شور زندگی می کنند. از جمله آنها «مسعود باقرزاده»، کارشناس تالاب‌ها بود که سفت و سخت بر رشد و گسترش آرتمیا تاکید داشت. اگرچه کارشناسان دیگری چون «بهروزی‌راد» هم وقوع رشد و گسترش آرتمیا را محتمل می‌دانست اما وقوع کشند قرمز را در دریاچه به کلی رد نکرد. این در حالی بود که بسیاری از مسوولان استان آذربایجان‌غربی وقوع کشند قرمز را به کلی رد می کردند. آنها اعتقاد داشته و دارند که شوری دریاچه آنقدر زیاد است که اجازه رشد کشند قرمز را در دریاچه ندهد. بهروزی‌راد اما نظر دیگری دارد. او می گوید شوری دریاچه بسیاری از آلودگی های دریاچه را از بین می‌برد، اما هرگز وقوع کشند قرمز را به صفر نمی‌رساند.

تا به امروز هم مطالعات دیگری انجام نگرفته تا بتوان به نظری قطعی درباره حوادث اخیر دریاچه ارومیه رسید. اما آیا می‌شود روی رشد آرتمیا تاکید کرد و به این نتیجه رسید که وضعیت دریاچه قرمز برعکس رنگی که تمام آن را فرا گرفته در وضعیت سفید قرار دارد؟ اصلا آرتمیا چیست؟ آرتمیا همانطور که همه کارشناسان از جمله «محمدرضا فاطمی» کارشناس دریایی می گوید، تنها موجود زنده دریاچه ارومیه است. از سوی دیگر آرتمیا منبع بزرگ غذایی فلامینگوهای دریاچه ارومیه است. حالا اگر وقوع کشند قرمز یا هر پدیده خطرناکی در دریاچه ارومیه را منتفی بدانیم و سرخ شدن دریاچه را به پای آرتمیاها بنویسیم، جواب این سوال چه می‌شود؟ چرا فلامینگوها که از چند سال گذشته به دلیل فقر غذایی با دریاچه ارومیه خداحافظی کردند، درست در زمانی که در روزی و نعمت به روی آنها باز شده بود عطای ارومیه را به لقایش بخشیده‌اند.



سرخی نامعلوم
دریاچه ارومیه این روزها زخم‌های زیادی خورده و هر بار خبر ناگواری از آن به گوش ما می‌رسد. حالا هم ناگهان قرمز شده و کسی هم دلیل آن را نمی‌داند / عکس: سهراب سردشتی

گنجی مقدس

بخشی از گنجینه کتابخانه ملی با نمایش ۲۳نسخه خطی قرآن رونمایی شد

سحر آزاد

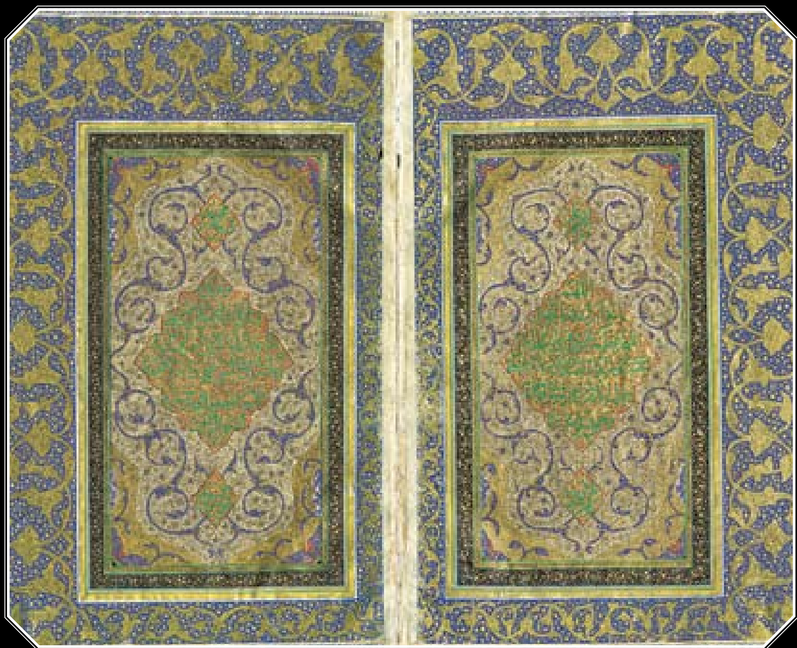
اگرچه کتابخانه ملی یکی از منابع اصلی در زمینه نسخه‌های خطی و قرآن‌های قدیمی است و هر نسخه دنیایی است ناگشوده اما آنچه گشت و گذار در این دنیاها را جذاب‌تر می کند آن است که معلوم شود قرآنی منسوب به خط امام رضا(ع) و یکی از قدیمی‌ترین نهج‌البلاغه‌های دنیا در میان این نسخه‌هاست.

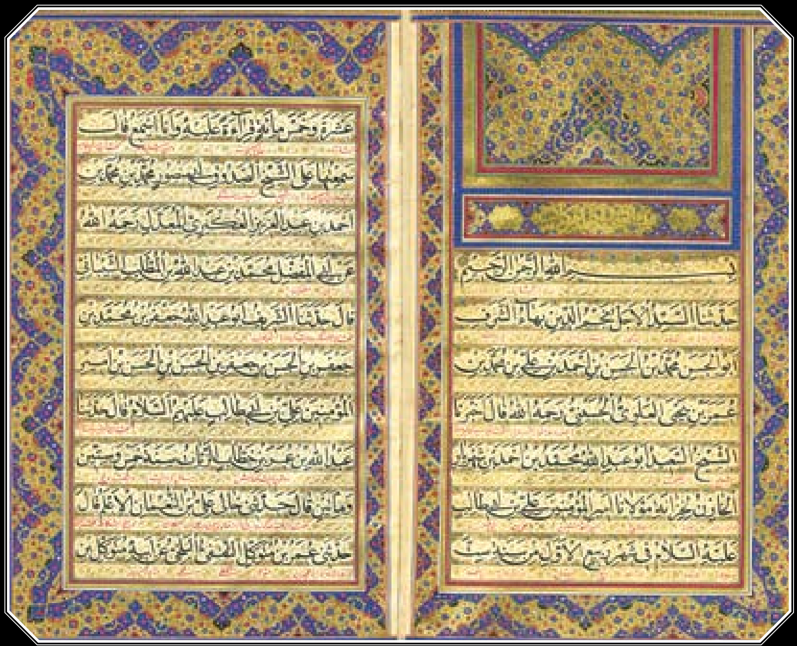
سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران با داشتن دو هزار نسخه خطی، با آغاز روزهای ماه مبارک رمضان با به نمایش گذاشتن ۲۳قرآن خطی قدیمی، بخشی از گنجینه هنری و تاریخی خود را به روی مردم گشوده است. قدیمی‌ترین نسخه موجود در میان این آثار، برگ‌هایی از قرآن منسوب به امام رضا(ع) است. علاوه بر این، نسخه ارزشمند دیگری که اتفاقا به تازگی توسط کتابخانه ملی خریداری شده، یکی از قدیمی‌ترین نهج‌البلاغه‌های دنیاست و گفته می‌شود در سال ۵۲۱ هجری قمری و به خط ابوالقاسم‌موسی‌بن‌خلیل نگاشته شده. این مجلد یکی از کامل‌ترین نهج‌البلاغه‌های موجود محسوب می‌شود، به لحاظ سال کتابت و نام خطاط، از دقیق‌ترین نسخی است که تاکنون باقی مانده است.

از نفیس‌ترین نسخه قرآنی موجود در کتابخانه که برای نمایش عموم گشوده است، قرآن زین‌العابدین‌قزوینی است که به دلیل خطاطی و تذهیب منحصربه‌فرد، اثری ارزشمند به شمار می‌رود. غیر از این‌ها کتاب فرهنگ لغت فارسی ـ عربی مربوط به قرن پنجم هجری هم در میان این قرآن‌های نفیس وجود دارد که تماشایش خالی از لطف نیست.

کتابخانه ملی از ماه مبارک رمضان سال گذشته تاکنون حدود ۴۰۶۷نسخه خطی و سنگی جمع‌آوری و خریداری کرده که ۹۸نسخه از آن قرآن کریم است و از این تعداد، ۳۶نسخه خریداری شده و ۶۲نسخه به کتابخانه اهدا شده است. این کتابخانه برخلاف سال‌های گذشته در نمایشگاه قرآن امسال حضور ندارد و ترجیح داده که خود نسخ خطی‌اش را در محل همین سازمان نمایش دهد. همزمان با کتابخانه ملی در روزهای ماه مبارک رمضان، درهجدهمین نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم هم قرآن‌هایی نفیس به نمایش گذاشته شد که یکی هم قرآن خطی منسوب به امام‌علی(ع) به خط کوفی و بر روی پوست آهو است که در سال ۱۰۰۸هجری قمری از سوی شاه‌عباس‌صفوی وقف شده. نسخه قرآنی خطی منسوب دیگر به خط امام‌حسین(ع) از دیگر قرآن‌های خطی عرضه شده در غرفه آستان‌قدس‌رضوی است که تاریخ کتابت این قرآن قرن اول هجری و به خط کوفی است.

نسخه‌های ارزشمند
گرچه جای خالی نسخه‌های خطی کتابخانه ملی در هجدهمین نمایشگاه قرآنی حس می‌شد، اما این نهاد، با برگزاری نمایشگاهی مستقل، این کمبود را جبران کرد و نسخه‌های ارزشمندی به نمایش گذاشت /عکس‌ها: سمانه سامانی





مجسمه‌های آموزنده

بچه‌ها در کنار مجسمه‌های شنی فک‌های خزری بازی می کنند و بزرگترهایشان به تماشای آن می‌نشینند. این مجسمه‌ها قرار است به ساحل‌نشینان شمال کشور گوشزد کند که جان این پستانداران در خطر انقراض است / عکس: مرتضی اسلامی



مجسمه شنی ۱۵ فک خزری ساخته شد

فک‌های ماسه‌ای

حمیدرضا میرزاده

بسیاری از مردم شمال هنوز هم خبر ندارند که دریای خزر، محل زندگی پستانداری به اسم «فک خزری» است. این اتفاق در بابلسر هم مشابه خیلی از شهرهای شمال کشور بود، تا هنگام بازدید از ششمین جشنواره مجسمه‌های شنی؛ کسانی که برای تماشای این جشنواره رفته بودند ناگهان در گوشه‌ای از ساحل و آن طرف‌تر از محل برگزاری جشنواره با تعدادی حیوان عجیب و غریب مواجه شدند که بی‌حرکت زیر نور خورشید لم داده بودند. آن موجودات ساکت و بی‌حرکت، مجسمه‌هایی شنی از فک خزری بودند؛ تنها پستاندار دریای شمال که حالا در معرض خطر انقراض قرار دارد. جانورانی که نه تنها از آلودگی‌های صنعتی و شیمیایی دریای خزر آسیب می‌بینند که ماهیگیران هم گهگاه بلای جانشان شده‌اند. بعضی از ماهیگیران این فک‌ها را رقیب خود در ماهیگیری می‌دانند و آنها را به طرز بی‌رحمانه‌ای می کشند. در حالی که غذای روزانه یک فک، در مقابل تور یک ماهیگیر، بسیار ناچیز است و از طرفی فک‌ها با خوردن ماهی‌های پیر، مریض و مرده باعث پویایی جمعیت ماهی‌ها و افزایش تولید مثل آنها می‌شوند. همین موضوع باعث شده تا «مجتبی رمزی» ۱۵ مجسمه شنی از فک‌های خزر بسازد و مردم شمال ایران را از خطری که این جانوران دریایی در معرض تهدید قرار داده، آگاه کند.

فک خزری، یکی از گونه‌های پستاندار ایران است که طبق اطلاعات فهرست سرخ اتحادیه جهانی حفاظت (IUCN) با خطر انقراض روبه‌رو است. کارشناسان بین‌المللی می گویند که فعالیت‌های صیادی بی‌ضابطه منجر به کاهش جمعیت ماهی‌ها در دریای خزر شده، منابع غذایی کوچک‌ترین زیرگونه فک جهان را به شدت محدود کرده است. سال گذشته خبر پیدا شدن لاشه بیش از ۲۰۰ فک خزری در ساحل قزاقستان، شوک بزرگی به محافل محیط‌زیستی کشورهای اطراف دریای خزر وارد کرد. دولت قزاقستان علت مرگ آنها را اعلام نکرد اما بیشتر متخصصان حیات‌وحش، مرگ آنها را در ارتباط با سکوهای نفتی این کشور می‌دانند. اینجاست که لزوم آشنایی مردم و مسوولان با این پستاندار کمیاب بیشتر احساس می‌شود. به گزارش سبزپرس، بیشتر کارهای هنری مجتبی رمزی، مربوط به ساخت مجسمه‌های حیوانات است. او و «مرتضی اسلامی دهکردی» در حاشیه ششمین جشنواره مجسمه‌های شنی بابلسر، با استفاده از یک قالب فایبرگلاس، فک‌های خزری را ساختند و با نخ‌های کاموایی قرمز رنگ به دور هرکدام از آنها مثلثی رسم کردند تا نشان دهند که نسل بشر، حتی برای حیوانات بی‌آزاری مثل فک‌ها هم دردسرساز است. مسوولان سازمان منطقه «اکو» به پاس این فرهنگ‌سازی جایزه‌ای ویژه به مجتبی رمزی تقدیم کردند.

شب‌ها و شهاب‌ها

ارتفاعات ابیانه، یکی از معدود جاهایی بود که می‌شد بارش شهابی شب‌های مردادماه را دید چرا که در شب‌های ۲۱ و ۲۲ این ماه که آسمان ایران شاهد این اتفاق بود، اکثر نقاط ایران ابری بود / عکس: مهدی زمانی

آسمان ایران شب‌های ۲۱ و ۲۲ مرداد شاهد بارش شهابی سنگینی بود

هزار شهاب، هزار آرزو

حمیدرضا نوروزی

گاهی اوقات دیدن بارش شهابی و عکاسی از این رویداد نجومی و طبیعی، به تنهایی هیجان منحصر به فردی دارد؛ همان زمان که باید دوربین را آماده بر سه‌پایه گذاشت و ۵۰ ثانیه‌ای راه کهکشان را نوردهی کرد. وقت برگشتن به پای دوربین و دیدن نتیجه عکاسی فوق‌العاده است. در همان لحظه‌ای که پشت‌سر هم دو شهاب گذر کرده‌اند، همان وقت زمان آرزو کردن بود.

آسمان ایران مردادماه شهاب‌باران شد. شب‌های ۲۱ و ۲۲ مردادماه آسمان ایران شاهد بارش شهابی بود که در سال‌های اخیر با این تعداد و با این درخشندگی تجربه‌اش نکرده بود. بارش شهابی برساوش که نام خود را از صورت فلکی برساوش یکی از ۸۸ صورت فلکی‌های شمالی آسمان می گیرد، هر ساله در سرتاسر نیمکره شمالی قابل رویت است، اما بسته به زمان برخورد خرده‌سنگ‌هایی که همان شهاب‌ها هستند، تاریکی آسمان، فاصله توده‌ای از خرده‌سنگ‌ها به زمین، نقطه‌ای که شما مشغول تماشای آسمان هستید و... زیبایی متفاوتی دارند. اوج زمان رویت این بارش شهابی تا دو شب بود، از اواخر شب پنجشنبه ۲۱ مرداد ماه آغاز شد و تا ابتدای صبحدم ۲۲ مرداد ادامه داشت. گرچه آسمان اکثر مناطق ایران در ابتدای شب ابری و حتی در بعضی مناطق همچون فیروزکوه شاهد بارندگی در دل مرداد بود، اما از اواسط شب ستارگان آسمان ایران از پس ابرها بیرون آمدند و آماری حدود ۸۰ شهاب نورانی در ساعت را برای علاقه‌مندان به آسمان و این طبیعت فراموش شده به نمایش گذاشتند.

{مردم‌شناسی}

سفر به زنبورستان

گزارش سفر به دشت‌های طالقان در فصل برداشت عسل

طاهره رحیمی/ عکس: علی رنجبران

آن‌قدر روز را در کنار زنبورها شب کرده‌اند که حتی از صدای بال زدنشان می‌فهمند که آنها عصبانیند یا به فکر کار؛ آنها می‌گویند هر آدمی نمی‌تواند زنبوردار باشد و زنبور هم هر کسی را قبول نمی‌کند؛ اگر نخواهد، می‌پرد و برای همیشه می‌رود اما در گرما و خشکی این سال‌ها فعلا مانده‌اند و عسل می‌سازند. اگرچه امروز طالقان پر از کندوست اما سابقه زنبورداری تجاری در آنجا مثل بقیه ایران بیشتر از ۶۰ سال نیست. قدیمی‌ترین سند مرتبط با زنبور در ایران تصویر این حشره بر شانه‌ای مفرغی است که در لرستان به دست آمده و نشان می‌دهد که ۸۰۰سال قبل از میلاد، مردم ایران با زنبورداری آشنا بوده‌اند اما با وجود این، زنبورداری در ایران بیشتر یک فعالیت کشاورزی خانگی بوده، تا یک تجارت و صنعت.

حمله به مهاجم

وقت برداشت محصول است و زنبورها از همیشه عصبانی‌ترند. در گرمای نیمه مرداد زنبوردار با پیراهن آستین بلند، دو شلوار و دستکش‌های پلاستیکی و البته کلاه توردار به‌قلمرو زنبورها پا گذاشته. البته نمی‌شود مطمئن بود که او با این لباس رزم در امان باشد

زنبورها زودتر از صاحب زنبورستان به استقبال می‌آیند. به کندوها نرسیده، راننده سریع شیشه‌ها را بالا می‌دهد و نزدیک چادرها و کندوهای خالی که روی هم تلنبار شده‌اند، ترمز می‌کند. نزدیک نه صبح است و آدم انتظار دارد که این موقع روز، سر زنبوردارهای طالقانی حسابی شلوغ باشد اما، نه نزدیک کندوها و نه در حیاط زنبورداری هیچ کس نیست. تا چشم کار می‌کند، کندوهای زرد و سبز و آبی را ردیف چیده‌اند و زنبورهای پرسر و صدا بالای کندوها پرواز می‌کنند. از دور و نزدیک کندوها، مردی با کلاه توردار مخصوص که تورش را تا روی سینه پایین آورده، و شلوار و کاپشن زنبورداری که به تن کرده نزدیک می‌شود. در این گرمای هوا زیپ کاپشنش را تا آخر بالا کشیده. می‌خواهم از ماشین پیاده شوم که با دست اشاره می‌کند که بمانم. به آسمان بالای سر زنبورها نگاهی می‌اندازد و از پشت شیشه بلند می‌گوید: «هنوز یک کمی زود است.»

کارگران مشغول کارند

شاید به خاطر خاصیت اکسیر جوانی عسل است که آقای «سیدمحمد امین‌زاده»- صاحب زنبورستانی در میناوند طالقان- خیلی کمتر از سنش به نظر می‌رسد. ۷۵ سالش است و از نخستین زنبورداران طالقان است. حتی آنهایی که مثل آقای امین‌زاده روزهای عمرشان را در زنبورستان شب کرده‌اند هم، بدون کلاه توری نزدیک کندوها نمی‌شوند. قبل از آنکه زنبوری بتواند درون کلاه برود، باید کش بالای آن را از داخل دور سر انداخت و کش پایین را هم روی گردن یا شانه نگه داشت. دستکش‌های پلاستیکی را هم که بپوشم، پوشش رزم کامل است. هوا گرم‌تر شده و زنبورها آرام‌تر به نظر می‌رسند. آقای امین‌زاده- معلم و مدیر مدرسه قدیمی طالقان- با اینکه سال‌هاست بازنشسته شده، هنوز هم معلم است و همه چیز را آرام و شمرده توضیح می‌دهد: «در طالقان زودتر از ده صبح نباید سراغ زنبورها رفت. هوا که سرد باشد، عصبانیند اما کم کم که هوا گرم شود اخلاقشان هم خوب می‌شود. به همین خاطر ما از صبح زود نمی‌توانیم کار را شروع کنیم.»

عسل مدفوع زنبور نیست. این واضح‌ترین نکته برای یک زنبوردار، دقیقا همان تصور اشتباهی است که بیشتر مردم درباره عسل دارند. یکی از کارگرهای این زنبورستان با انگشت روی شیشه ماشین نقطه‌های کوچک زردی را نشان می‌دهد: «اینها مدفوع زنبور است اما نمی‌دانم چرا مردم طور دیگری فکر می‌کنند. پیش آمده که محفظه ورود و خروج کندو بسته شده و زنبورها برای اینکه نتوانسته‌اند خودشان را تخلیه کنند، همان جا ترکیده‌اند اما هیچ وقت داخل کندو مدفوع نمی‌کنند.» گرمای پیش از ظهر مرداد است اما آقای امین‌زاده هم مثل بقیه زنبوردارهای طالقان، از پنج ماه قبل کار سخت زنبورداری را شروع کرده است؛ از فروردین ماه که گل‌های منطقه شکوفه بدهند و به قول آقای امین‌زاده زمین نفس بکشد. زنبورداران شمال ایران هم با شکوفه کردن گل‌ها در اسفند و آنها که ساکن مناطق سرد آذربایجان هستند، در نیمه فروردین کار سخت را شروع می‌کنند. زنبوردارها باید به تک تک کندوها سر بزنند. آیا کندو سالم است یا بیماری میان زنبورها افتاده؟ حرکت کارگرها چطور است؟ میزان تخمگذاری و کارایی ملکه چقدر است؟ و اگر کندو ضعیف یا بیمار بود، باید با شربت عسل و دارو تقویتش کنند. شاید زنبورداری از معدود شاخه‌های کشاورزی باشد که داشتن سواد از ملزومات آن است، چون زنبورداران وضعیت هر کندو را در دفترچه‌ای یادداشت می‌کنند و بعد سراغ وارسی کندوی بعدی می‌روند. او با احتیاط در یکی از کندوها را برمی‌دارد تا ملکه را نشانم دهد؛ سلطان کندو. بعد از برداشتن و گذاشتن چند «شان»، بالاخره ملکه را لابه‌لای زنبورهای کارگر پیدا می‌کند. شان همان قاب چوبی‌ای است که زنبورها شهدی را که در کیسه ذخیره عسل آورده‌اند، داخل آن ذخیره می‌کنند. جثه ملکه کمی بزرگ‌تر است و رنگش کمی با بقیه فرق دارد. بهار فصل تکثیر ملکه و کندو هم هست. زنبوردارها معمولا یکی، دوقاب از ده قاب داخل کندو را برمی‌دارند و داخل یک کندوی تازه می‌گذارند و زنبورها را به شکل مصنوعی تکثیر می‌کنند. ۲۵ روز بعد از آنکه شان در یک

دشت پرنیش

اینجا زنبورستان است. تا چشم کار می‌کند کندوهای زنبور ردیف چیده شده؛ از این چشم‌اندازها در دشت و کوهپایه‌های طالقان زیاد پیدا می‌شود. زنبورداران در حد ممکن از جابجایی کندوها اجتناب می‌کنند تا زنبورها وقت برگشت به کندو راه را گم نکنند

دست ها بالا

مرد زنبوردار دستگاه دودی را آماده می‌کند تا داخل کندو را پر دود کند. با این کار زنبورها گیج می‌شوند. فقط موقع برداشت عسل که زنبورها عصبانی هستند باید از دود استفاده کرد. به قول این زنبوردار با تجربه دود را که به طرف زنبور عصبانی بگیرید تسلیم می شود



کندوی تازه گذاشته شد، ملکه تازه‌ای به وجود می‌آید. اما اگر به زنبورها نرسند، به وقت شهددهی، به قول طالقانی‌ها کندو «بچه یا بَر می‌کند» و این زنبورهای جوان از خانه قدیمی بیرون می‌زنند و بالای شاخه‌های بلند زنبورستان می‌پرند. به قول آقای امین‌زاده: «آنهایی که بیرون می‌زنند بچه نیستند، زرنگند. اگر زنبوردار حواسش نباشد و خودش از کندوها «بر نکشد»، زنبورها از دستش بیرون می‌روند و باید بعدا یک جوری خوشه زنبور را از درخت بیاورد پایین.» ملکه اولین سال بعد از تولد بالاترین کارایی را دارد. در یک روز بین سه تا چهار هزار تخم می‌ریزد و در سال‌های بعد، میزان تخم‌ریزی کمتر می‌شود. زمانی که ملکه به پایین‌ترین حد کارایی‌اش برسد، با نیش زنبورهای دیگر کشته می‌شود و ملکه تازه جایگزین می‌شود. با این روش تعداد کندوها دوبرابر می‌شود اما بیشتر زنبوردارها ترجیح می‌دهند، تعداد کندوهایشان را ثابت نگه دارند و بیشتر کندوهای تازه را بفروشند، چون هر کندوی تازه یعنی کار بیشتر در زنبورستان. آقای امین‌زاده می‌گوید: «در زمان رسیدگی به کار زنبورها نمی‌دانیم اصلا کی روز می‌آید و کی شب می‌شود. آدم هر روز می‌گوید خدایا می‌شود این روز را طولانی‌تر کنی که ما بیشتر به کارهایمان برسیم؟»

برداشت شیرین

گرمای عجیب و غریب امسال گریبان زنبوردارهای طالقانی را هم گرفت؛ طوری که آقای امین‌زاده می‌گوید در ۷۵ سال عمرش، چنین گرمایی را به یاد ندارد که در عرض چند روز تمام گل‌های آویشن دشت‌های طالقان را بسوزاند؛ ماجرایی که برای دیگر زنبوردارهای ایرانی هم پیش آمد و همین باعث شده که امسال عسل واقعی کمتر باشد. با این حال مثل سال‌های قبل، این وقت مرداد، زنبورستان‌های طالقان شلوغ است و باید آنچه در این پنج ماه کاشته‌اند را درو کرد. دو روز است که برداشت عسل در زنبورستان آقای امین‌زاده آغاز شده اما سیدمهدی- پسر بزرگ آقای امین‌زاده- چشمش آب نمی‌خورد که امسال عسلی

عسل مدفوع زنبور نیست. این واضح‌ترین نکته برای یک زنبوردار، اما دقیقا همان تصور اشتباهی است که بیشتر مردم درباره عسل دارند

داشته باشند. برخلاف سال‌های خوش عسل طالقان که برداشت محصول یک ماه طول می‌کشید، امسال محصول سه، چهار روزه تمام می‌شود. با خنده می‌گوید: «این چند روز فقط در کندوها را برداشتیم و گذاشتیم. با زنبورها صحبت کردیم که تورو خدا، اگر ۱۰۰ گرم دیگر هم داری رو کن. در سال‌های پرعسل هر کندو تا ۳۰ کیلو هم عسل می‌دهد اما امسال هر کندو یک کیلو هم عسل نداشت. البته قضیه آن زنبورستان‌هایی که جلوی زنبورها شربت شکر می‌گذارند فرق دارد و آنها همیشه عسل دارند.» در سال‌های قبل بیشتر اعضای خانواده هم در زمان برداشت محصول در زنبورستان رفت‌وآمد می‌کردند اما دیگر کارگرها جای اعضای خانواده را گرفته‌اند. غیر از پدر و پسر زنبوردار، پنج کارگر هم برای برداشت عسل از هزار کندوی زنبورستان امین‌زاده آمده‌اند. با اینکه گرمای ظهر است، زنبورها عصبیند؛ انگار می‌دانند کسی دارد عسل و موم‌هایشان را می‌برد. اما همین که «دودی» را بالای سر کندو می‌آورند و دود راه می‌اندازند، فراری می‌شوند. آقای امین‌زاده توضیح می‌دهد: «اگر دود نبود کار زنبورداری و عسل گیری هم تعطیل بود. تا برس را به شانه عسل بزنی، همه زنبورها می‌ریزند سرت اما یک دود کوچک که بدهی دستشان را بالا می‌برند و خبردار می‌ایستند. دود زنبور را ناتوان می‌کند.» کارگرها شان‌های عسل را برس می‌زنند و داخل ساختمان می‌برند تا شیرین‌ترین بخش ماجرای زنبورداری آغاز شود. دو کارگر مشغولند و با کاردک و چنگال مخصوص، لایه طلایی رنگی را از روی موم عسل برمی‌دارند



در کمین خرس

دشت‌های طالقان هنوز هم خرس دارد؛ خرس‌هایی که آنقدر عاشق عسل هستند که از چند کیلومتری بو می کشند و رد کندوها را می‌گیرند. با آنکه با تاریک شدن هوا کار زنبورداری تعطیل است اما باید تا صبح چراغ ها را روشن گذاشت تا خرس فکر نزدیک شدن به زنبورستان را هم نکند

تا بشود عسل را بیرون آورد. این لایه را «پولک» می‌نامند و مثل در قوطی عمل می کند. شان‌ها آماده عسل گیریند. باید شان‌ها را به دستگاه «اکستراکتور» سپرد تا بدون دخالت دست عسل از موم جدا شود. کارگری شان‌ها را داخل دستگاه می گذارد. دستگاه با کمک نیروی گریز از مرکز عسل را به دیواره دستگاه می‌پاشد و از شیری که روی دیوارها تعبیه شده، عسل از دستگاه بیرون می‌آید و همان‌جا در شیشه می‌شود. اگر موم‌ها سالم باشند، آنها را مثل پوکه خالی اسلحه دوباره به کندو برمی گردانند تا زنبور دوباره موم نبافد. عمر این دستگاه‌های خارجی عسل گیری در طالقان بیشتر از ۶۰–۵۰ سال نیست و قبل از آن عسل دستی گرفته می‌شد. آقای امین‌زاده یادش هست که قدیم‌ها کمتر عسل را به شکل مایع و تقریبا همه آن را با موم مصرف می کردند: «اگر آن زمان کسی هم می خواست عسل بگیرد، موم را تکه می کردند و روی توری می گذاشتند تا کم کم عسلش بیرون بیاید.» حدود سه بعدازظهر است و پیرمرد زنبوردار با بقیه کارگرها در سایه‌ای دور از کندوها چای می‌نوشند. آن طور که پسر آقای امین‌زاده می گفت، کار برداشت محصول عسل از زنبورستان تا یکی دو روز دیگر تمام و احتمالا فصل استراحت برای اهالی زنبورستان آغاز می‌شود.

زنبورهای کوچ‌نشین

اگرچه کار زنبورستان میانوند طالقان تمام شده، تازه فصل کوچ است و آغاز کار دوباره برای یک زنبوردار. زنبوردارها تقریبا در دو ماه سرد سال بیکارند و بقیه سال باید بالای سرزنبورها باشند یا با آنها ییلاق و قشلاق کنند وگرنه اگر نتوانند غذا و شهد تازه به موقع به زنبورها برسانند، زنبورها می‌میرند یا دسته جمعی کندو را برای همیشه ترک می کنند؛ اتفاقی که در این چند سال برای بسیاری از زنبوردارها افتاده و هنوز معلوم نیست فقط به دلیل نبود غذای کافی بوده یا ترک کندوها دلیل دیگری داشته است. آقای امین‌زاده هم تا چند روز دیگر کندوهایش را بار ماشین می کند تا آنها را به سمت قزوین ببرد و عسل‌هایی با طعم و رنگ‌هایی متفاوت از گون و آویشن تحویل دهد. تا چند سال قبل آقای امین‌زاده مجبور بود کندوهایش را در ماه‌های سرد به بوشهر هم ببرد. به همین خاطر از دوبار عسل گیری سالیانه، یک بارش عسل طعم و عطر گل‌های جنوب را می گرفت. آقای امین‌زاده معتقد است مردم فقط عسل طلایی را می‌شناسند اما نمی‌دانند که عسل‌ها رنگ و طعمی متفاوت دارند: «فقط یک زنبوردار می‌داند که تفسیر آیه «یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس» چیست. خداوند می گوید ما به آنها وحی کردیم که شراب‌هایی به رنگ‌های مختلف بیرون دهند. «ما از عسل مرکبات که رنگ آب است داریم تا عسل سیاه که خیلی‌ها فکر می کنند شیره خرماست، در صورتی که عسل نوعی خار در مناطق کویری ایران است. عسل طلایی، زرد و نارنجی مال شـــکوفه درخت و گیاه گون است و عسل اسپند به سبز می‌زند.» اگرچه خیلی‌ها فکر می کنند که نخستین مشـــخصه عسل خوب آن است که شکرک نزند، اتفاقا آن عسلی مرغوب است که شکرک بزند. عسل آفتابگردان که یکی از مرغوب‌ترین عسل‌های پاییزی است، سر هفته شکرک می‌زند. اما به دلیل همین تصور غلط است که بعضی زنبوردارها، جوهرلیمو یا آبلیمو به خورد زنبور می‌دهند تا شکرک نزند. علاوه بر این، بسیاری از زنبوردارها عسلشان را تا ۹۰ ـ ۸۰ درجه حرارت می‌دهند و عسل هیچ وقت شـــکرک نمی‌زند اما آن‌وقت آنزیم‌های مفید آن از بین می‌رود و مواد سمی در عسل فعال می‌شود. به گفته آقای امین‌زاده: «به این خاطر، آن چیزی که خداوند شفای للناس قرار داده، می‌شود بلای للناس!» او می گوید بدتر از خشکسالی این است که مردم عسل خوب را تشخیص نمی‌دهند: «چه عسل واقعی بدهی و چه عسل قند، بیشتر دنبال ارزانی هستند. عسلی را که قیمتش ۲۰ هزار تومان است، می‌دهند ۶ هزار تومان؛ مگر رب است؟ آن‌قدر بعضی‌ها تقلب می کنند که دیگر نمی‌شود عسل را به قیمت واقعی فروخت. عسل خوب را باید از صاحبش شناخت. اگر کسی را پیدا کردید که درستکار است و تقلب نمی کند، دیگر نباید ولش کرد.»

خانه نیم ساخته

این یک شان عسل است، اما هنوز کار دارد تا شش ضلعی‌های کوچکش پر شود. امسال به خاطر داغی هوا و گرد و غباری که به اینجا هم رسیده، سال کم عسلی برای زنبوردارهای طالقان بود. از چهره پشت تور کارگر زنبورداری هم می‌شود فهمید که چندان از محصول امسال راضی نیست

زنبورهای سالم

شان و کندو هم بیماری های خودش را دارد. از کنه مخصوص کندو تا اسهال و یبوست زنبورها. آقای امین زاده که خودش مدرس زنبورداری است، می‌گوید اگر ما پیرمردها نباشیم جوان ها از خیلی چیزها سردر نمی آورند



در عشق عسل

«خرس به زنبورستان بالا زده و یکدفعه چند کندو را خراب کرده. یکی از کندوها را خودم دیدم. طوری با پنجه‌اش روی کندو کوبیده بود که کندو خرد و خمیر شده بود. هم همان‌جا خورده بود و هم برده بود.» یکی از کارگرها موقع خوردن چـــای، با آب و تاب برای بقیه تعریف می کند که خرس دیشب به یکی از زنبورستان‌های طالقان حمله کرده. سیدمهدی می گوید: «در جنگل فیروزکوه ضرب‌المثل است که زنبوردار یا باید اسلحه داشته باشد یا زنبورستانش چراغانی باشد. من یک دفعه خودم دیدم که با یک بار حمله ۳۰ کندو را تکه‌تکه کرده بود. خرس زرنگ است و طوری خراب می کند که زنبوردار نتواند جمع کند و فردا هم بتواند برگردد. آن‌قدر هم پشمالوست که نیش زنبور اثر ندارد.» لزومی ندارد برای ترساندن خرس از اسلحه استفاده کرد. خرس تنها خطر رودرروی زنبوردارها نیست. آقای امین‌زاده با هیجان می گوید: «هر چهار نیش زنبور مســـاوی یک نیش افعی است و اگر کسی از قبل پادزهرش را نداشته باشد، جابه‌جا می‌میرد. ما خودمان چند سگ زنبورستان را از دست داده‌ایم.» حتی آنها که تجربه زیادی دارند، بی گدار به زنبورها نزدیک نمی‌شوند. زنبور ایرانی از خشن‌ترین نژادهاست و به قول کارگران زنبورستان طالقان، از ۲۰۰ متری سراغ آدم می‌آیند. اما کشـــورهای اروپایی و آمریکایی با اصلاح نژاد آنها را آرام کرده‌اند. اما برای آقای امین‌زاده که از ابتدای عمر کنار زنبورها بوده، ایرانی و خارجی ندارد و اصل حرفش این است که باید با آرامی با زنبور برخورد کرد: «با شما هم تند برخورد کنند، ناراحت می‌شوید. زنبور در سرما عصبانی است و وقت جمع‌آوری شهد، چون فرصت ندارد به فکر زد و خورد نیست اما وقت برداشت محصول خشن می‌شود. اگر بوی کندوی دیگر روی دستتان مانده باشد یا بوی کرم و عطر بدهید، زنبورها عصبانی می‌شوند.» می گویند یک بار نیش ملکه برای انسان کشنده است اما ملکه‌ها فقط برای کشتن ملکه رقیب از نیش استفاده می کنند. حرف نیش زنبور که می‌شـــود، آقای امین‌زاده یاد یک خاطره قدیمی می‌افتد و بلند می‌خندد: «یک بار زنبورهای ما «بریا» به قول معروف بچه کردند و رفتند بالای یک درخت بلند گردو. یک همشهری داشتیم که خیلی خوب از درخت بالا می‌رفت و فرستادیمش بالا تا خوشه زنبورها را در سبد کند، اما نمی‌دانم چه کار کرد که یکهو ۲۰۰ زنبور افتاد روی سرش. اگر زمین می‌افتاد که تکه پاره می‌شد، خدا به ما و به او رحم کرد. به‌خاطر داروهایی که مصرف می کرد خیلی زنبور رویش اثر نکرد. اگر هر کس دیگری بود درجا می‌مرد. یک هفته تب‌گیر بود و ما هم پرستاری می کردیم که خدای نکرده اتفاقی نیفتد، چون ما عامل بودیم.» آقای امین‌زاده که خاطرات قدیمش زنده می‌شود، یاد اولین ملکه زنبورهایش می‌افتد. یادش هست که ملکه و کندوی خارجی را از آقای لواسانی نامی در نظام‌آباد تهران خریده و معتقد است او پایه‌گذار زنبورداری نوین در ایران بوده. می گوید: «قدیم‌ها نه فقط در طالقان که در مناطق دیگر ایران هم کندوها، ســـبدهای دستباف و استوانه‌ای شـــکلی بود که اطراف آن را کاهگل می گرفتند که دیگر تقریبا از بین رفته. خدابیامرز پدرم هم زنبوردار بود و در همان سبدها زنبورهایش را نگه می‌داشت. خدابیامرز این کندوهای جدید را اصلا ندید.» به قول این مرد پرتجربه زنبوردار، هزاران تن عسل در دشت و بیابان‌های ایران خوابیده و فقط کســـی باید آنها را جمع کند. با آنکه بسیار به قابلیت‌های زنبورداری ایران خوشبین است، باز هم نگران همین زنبوردارهای فعلی است که تقلب در بازار و ناآگاهی مردم، تجارت آنها را به نابودی می‌برد ■

اگرچه خیلی‌ها فکر می کنند که نخستین مشخصه عسل خوب آن است که شکرک نزند، اتفاقا آن عسلی مرغوب است که شکرک بزند

{رسم کهن}

فروردین ماه در تابستان

گزارشی از جشن فِردینِماشو که به آمدن بهار اشاره دارد و امروزه اواسط تابستَان دَر روستای کندلوس برگزار می‌شود

سیدعلی‌اکبر رضوی/ عکس: رئوف محسنی

فروردین ماه آمده

هوا ابری است و چند روز پیش سیل آمده بود، حتی با این هوا و شلوغی جاده، نه فقط کندلوسی‌هایی که سال‌ها قبل از روستا رفته‌اند، که غریبه‌ها هم در نیمه مردادماه به اینجا آمده‌اند تا در جشن فردینماشو حضور داشته باشند. مراسمی که سال‌ها به دست فراموشی سپرده شده بود و چند سالی است باز هم برپا می‌شود. میهمانان، هم رقص چوب و کشتی تماشا می‌کنند و هم آش می‌خورند



نباید دیر رسید >
اگر آدم نداند؛ باورش نمی‌شود که این عکس را مرداد ۱۳۸۹ گرفته‌اند. سنگفرش و دیوارهای روستا و لباسی که مردان به تن دارند، همه تصاویر ۵۰ سال قبل را برای بیننده زنده می‌کند. امروز در مراسم فردینماشو بسیاری از مردان به افتخار جشن لباس‌های سنتی‌شان را تن کرده‌اند. مرد کندلوسی با هم‌ولایتی‌اش چاق سلامتی می‌کند و می‌دود تا به مراسم برسد. این پیرمرد هم بر این ابزار کار چوبی‌اش می‌کوبد تا شور مراسم را بیشتر کند

▼ نوازنده‌های روستایی
هزار ماشاءالله عمو افراسیاب امسال یک نفس بر سازش دمید و آخر مراسم هم از همه سرحال تر بود. جشن فردینماشو اصلا بدون نوازنده دهل و سورنا، شـور و لطفی ندارد. آنها جلودارند و مردم پا به پای آنها روستا را می گردند



سال‌ها بود که در این روستا دیگر جشنی برپا نمی‌شد؛ نه خبری از شادی‌های برداشت محصول بود و نه رقص چوب و کشتی پهلوانی، فقط خاطره‌اش زنده بود. تنها قدیمی ترها که تصاویر آن روزهای خوش را در ذهن داشتند، برای جوان‌ها چیزهایی تعریف می کردند اما حالا اهالی روستا که خطر فراموشی رسوم و فرهنگشان را احساس کرده‌اند، چند سالی است به فکر افتاده‌اند تا در کندلوسی که برای هر مناسبتی، بهانه‌ای برای شادی داشت، فِردینِماشو را زنده کنند. حالا خون فِردینِماشو را در رگ‌های دیارشان جاری می کنند تا در این روستا که اعتقاد دارند روزگاری گذرگاه رستم بوده، مانند رستم بر لشکر غم بتازند و همه دشواری‌های زندگی را در شادی جشن محو کنند. در روستای کندلوس که در ۷۵ کیلومتری جنوب‌شرقی نوشهر در استان مازندران است، از پنج سال پیش جشنی باستانی به نام فردینماشو برپا می‌شود که ریشه در اعتقادات و تاریخ پر فراز و نشیب طبرستان قدیم دارد و حالا بعد از سال‌ها فراموشی، باز برای مردم روستا جان گرفته است. با اینکه از آمدن سیل و ویرانی‌اش مدت زمان زیادی نمی گذرد اما مردم روستای کندلوس امسال هم فردینماشو را برگزار کردند؛ جشنی که به گویش مازندرانی معنای «فروردین ماه شد» می‌دهد. اینکه چرا مردم کندلوس جشن آغاز فروردین‌ماه را در نیمه مرداد می گیرند، برای خودش داستانی دارد.

هنوز به روستا نرسیده‌ایم، صدای ساز می‌آید؛ سـورنا و دهل. انگار می‌خواهند خبر مهمی را به گوش مردم برسـانند که این موقع شب سکوت کوهسـتان را شکسـته‌اند، اما همه می‌دانند که فردا، روز جشن است. از همین حالا کندلوسی‌ها در پوست خود نمی‌گنجند و طاقت صبر تا فـردا صبح را ندارند و با سازهایشـان به پیشـواز رفته‌اند. از «جهانشـیر شیخ‌الاسلامی»، عضو شورای روستای کندلوس که به استقبالمان آمده، دلیل شادی امشب را می‌پرسیم، می‌گوید: «مردم از ذوق جشـن فردا، امشـب پیشواز رفته‌اند. در این چند سالی که به همت خود مردم، جشن فردینماشو برگزار می‌شود، از چند روز قبل شور و شوق زیادی بین اهل روستا می‌افتد. انگار برای عروسی فردا حنابندان گرفته‌اند.»

در میانه تاریخ و طبیعت

دیروقت است که به کندلوس می‌رسیم، دهکده‌ای با درختان بلند و سرسبز و خانه‌های کوچک با سقف‌های چوبی شیروانی. اینجا در منطقه‌ای که قدمت زیادی دارد و از نخسـتین سـکونتگاه منطقه مازندران بوده طبیعت و تاریخ به هـم گره خورده اسـت. کوه‌های سـبز و بلند، کندلوس را در برگرفته‌انـد و کوچه‌های سنگ‌فرش، دیوارهای کاهگلی و خانه‌های قدیمی با پنجره‌های مربعی و قدی چوبی که سینه‌کش کوه را گرفته‌اند، تا بالا رفته‌اند. اینها آدم را صدها سال عقب می‌برد. به لطف بازسازی‌هایی که خود مردم و سازمان میراث‌فرهنگی در این چند ساله در روستا انجام داده‌اند، حال و هوای روسـتا مثل همان رویایی اسـت که از روستاهای شمالی ایران در ذهنمان نقش بسته.

شیخ‌الاسلامی راسـت می‌گفت، خوشحالی را در چشـم کوچک و بزرگ می‌شـود دید. انگار کندلوس روزها را یکی‌یکی شمرده تا امشب هم برود و فردا صبح همه آنها که یک سـال قبل، کندلـوس را ترک کرده بودند، برای فردینماشو برگردند؛ چه کندلوسی‌ها و چه آنها که از بیرون آمده‌اند. «عمو افراسیاب» با پِسپِسی (سورنا) و «شـاهرخ» با دهل‌اش همان ملودی‌های سـنتی مازندرانی را می‌زنند. تماشـاچی‌ها دورتادور میدانچه کوچک کندلوس روی سـکوهای سنگی و کاهگلی نشسته‌اند و دسـت می‌زنند. دختربچه‌های شش، هفت ساله لباس سنتی بر تن با صدای سازها، تنشـان را تکان می‌دهند و به هم می‌خندند. هر چند دقیقه یک قطعه موسـیقی تمام می‌شود اما سورنازن بلافاصله پیش‌درآمد آهنگ بعـد را آغاز می‌کند؛ یک ملودی آرام و کمی هـم غم‌انگیز، اما چنـد ثانیه بعد موسـیقی شـاد می‌شـود و دهل هم کارش را از سر می‌گیرد و باز کف‌زدن و رقص کودکانی شروع می‌شود که حالا خجالتشـان ریخته. طرف دیگر، بساط آش فردا به راه است.

فاطمه خانم و چنـد زن دیگر کنـار دیگ بزرگی هیزم جمع می‌کنند تا آش فردا به موقع آماده باشـد. ۵۰ سـال را دارد و به سـختی فارسـی حرف می‌زد، می‌گوید: «مردم خودشان پول جشن را جمع می‌کنند، هرکس در حد توانش پول می‌دهد. ما زن‌ها هم از چند شـب پیش «بادونه» پخته‌ایم و با «پورساخ» فردا به مردم می‌دهیم. هر محله هم آش خودش را می‌پزد.» بادونه و پورساخ شـیرینی محلی مردم اینجاست که نشانه‌هایی از ایام شادی اسـت. از رعنای هفت ساله که کنار آنها ایستاده از فردینماشو می‌پرسم، می‌گوید: «فردا یـه عالمه شـیرینی و شـربت می‌خوریم، آش می‌خوریم، سـاز می‌زنند، من لباس عروس می‌پوشم و سوار اسـب دور ده می‌چرخم.» لحظه‌شماری رعنا برای رسیدن به فردا را از حرف‌هایش می‌شود فهمید. مردم آن‌قدر گرم آماده‌کردن بساط مراسم فردا هستند که کمتر کسی فرصت صحبت از تاریخچه فردینماشو دارد اما فرهاد جلالی کندلوسی ـ مدیر مرکز فرهنگی هنری پارپیرار ـ از بانیان برگزاری این جشـن است و می‌داند که حدود ۳ هزار سال پیش فردینماشو در این منطقه برگزار می‌شـده، آن‌هم نه در فصل تابستان؛ «فردینما یعنی همان فروردین‌ماه و فردینماشو یعنی فروردین‌ماه شـد.» اما اینکه چرا جشـن فروردین را در نیمه‌مرداد می‌گیرند، ماجرایی بـرای خود دارد. به گفته جلالی کندلوسی، سال‌ها قبل مانند جشن‌های تیرگان، نوروزبل و یلداشـو، فردینماشو هم سر جای خودش یعنی اول فروردین‌ماه برگزار می‌شد؛ «همان زمان‌هایی که تقویم طبری مبداء گاهشـماری برای مردم طبرسـتان بـوده، همان مردمی که در شـمال کوه‌های البرز تا دریای مازندران ساکن بودند.» تقویم طبری کاملا شـبیه تقویم خورشیدی اسـت، غیر از آنکه سال کبیسه ندارد، برای همین هم این تقویم هر چهار سال، یک روز از تقویم خورشیدی جلو می‌افتاد. طی سال‌ها این فاصله بیشتر شـد تا اینکه این فاصله

یکی از اهالی می‌گوید: مردم خودشان پول جشن را جمع‌می‌کنند. ما زن‌ها از چند شب پیش غذای روز جشن را آماده می‌کنیم. هر محله هم آش خودش را می‌پزد



۸ سوارکار مازندرانی
بعدازظهر شده و مراسم فردینماشو شور بیشتری گرفته. عضو شورای روستای کندلوس زین را بر اسب‌اش زده و آرام به سمت جمعیت انبوه پایین روستا می‌رود تا مثل قدیم‌ها عروس را بر اسب سوار کند و در روستا بگرداند

به ۱۳۵ روز می‌رسد. یعنی سالی که فردینما به نیمه مرداد می‌افتد و مردم باز هم جشن را به افتخار آغاز بهار می‌گیرند. جلالی کندلوسی می‌گوید: «حالا دیگر فردینماشو در نیمه مردادماه جای ثابتی پیدا کرده. جالب است که دیگر همه جشن‌های طبری هم با همین اختلاف جابه‌جا شده و ثابت مانده‌اند؛ مثل جشن تیرگان که تاریخ اصلی‌اش تیرماه است و حالا در آبان‌ماه آن را برگزار می‌کنیم.»

جشنی پس از ویرانی سیل

کسی منتظر دیگری نمی‌ماند تا جشن را گرم کند؛ همه در میدان‌اند؛ هم بازیگرند و هم تماشاچی. این شاید مهم‌ترین تفاوت فردینماشو با جشن‌های دیگر باشد. نوازنده‌ها کوچه به کوچه راه می‌افتند و مردم را به شادی دعوت می‌کنند. از کوه‌های پردرخت اطراف باد خنکی به کوچه‌های کندلوس افتاده. از سر همین کوچه‌های شیب‌دار می‌شود تا ته کوچه و سقف خانه‌ها را دید. پایین کوچه را که نگاه کنی، کم‌کم سر و کله اهالی و مهمان‌ها پیدا می‌شود. از کنار دیوارهای کاهگلی کوچه‌ها و حصار کوتاه چوبی خانه‌ها، بالا می‌آیند. هیچ اندوهی، در هیچ چهره‌ای نیست. انگار نه انگار که همین چند شب پیش، سیل در و دیوار زندگی‌شان را با خود برده و تا چند روز پیش گاو و گوسفند و مرغ و اسبی داشتند که روزیشان را می‌داد و حالا زیر گل و لای، پایین دست رودخانه مدفونند. همه می‌خندند، مثل هم؛ پولدار و فقیر، شهری و روستایی. با آنکه سه روز پیش در کندلوس و کجور سیل سختی آمده اما مردم حاضر نشدند که مراسم را تعطیل کنند. آثار سیل چند روز پیش را می‌شود روی پرچین و دیوار خانه‌های حاشیه رودخانه دید. آقای شیخ‌الاسلامی می‌گوید: «امسال سیل، مراسم را تحت‌تاثیر قرار داد و مردم، گرفتار رسیدگی به آسیب‌ها بودند. هر سال خَر پُلیس، چیپلک مارکا و سیکلکا هم بازی می‌کردند و برای عروس کوچک کندلوس هم جهاز درست می‌کردیم ولی امسال نشد. البته خدا را شکر که دل مردم باز هم به بهانه این جشن شاد است.» برای گشتن روستا باید همراه نوازنده‌ها رفت که بدون خستگی طبل و سورنا می‌نوازند. در میدان پایین‌تر، پیرمردی با لباس سنتی به جمع نوازنده‌ها اضافه می‌شود. لاغر است و با آن چوب بلند بر «تِلوم» می‌کوبد. تلوم، بشکه‌ای چوبی است که در آن دوغ و کره محلی می‌گیرند، اما انگار می‌شود از آن استفاده هنری هم کرد. کمی آنطرف‌تر دو استادکار مسن «کَلِه چو» می‌سازند. کله چو یا همان کلبه چوبی، خانه‌ای است که از چوب می‌ساختند و سال‌ها در کندلوس دوام داشت. به گفته یکی از استادکارها این خانه‌ها در برابر زلزله و گرما و سرما از هر چیزی مقاوم‌ترند. جمعیت، همراه با موسیقی از محله‌ای به محله دیگر می‌روند. در هر محله آشی پخته‌اند. اینجا «دوآش» یا همان آش دوغ را «خاله راضیه» نذر فردینماشو کرده است. آشی از دوغ و سبزی‌های خوش‌عطر روستایی و البته بدون حبوبات. همه دور دیگ آش جمع می‌شوند و آن‌قدر آش خوشمزه است که فعلا صدای ساز هم نمی‌آید و اهالی دور هم، خوش و بش کنان آش می‌خورند. دختر و پسربچه کوچکی هم با لباس‌های عروسی محلی صف ایستاده‌اند تا آش بگیرند. جلالی می‌گوید: «پای تلویزیون و رسانه‌های تازه به اینجا هم باز شده. دیگر عروسی‌های اینجا را هم در تالار و با ارکستر برگزار می‌کنند، با لباس‌های شهری و نه لباس‌های محلی و سنتی. این عروس و داماد کوچک، نماد سال‌های دوری هستند که فردینماشو را روز خوش‌یمنی برای عروسی می‌دانستند. به همین خاطر ما اصرار داریم این زوج کوچک همیشه در مراسم باشند تا جوان‌ها فراموش نکنند که عروسی‌های سنتی‌شان چگونه بوده.»

آخرین یادگاری
این عکس درست سه روز بعد از آمدن سیل در کجور و کندلوس گرفته شده. روستایی قدیمی و کوهپایه‌ای که در دره کوه جای گرفته. پیش از برگزاری مراسم سیل بخشی از دیوارهایش را با خود برد، اما مردم حاضر نشدند، حتی با آمدن سیل هم مراسم امسال را تعطیل کنند



> پهلوان کندلوس
پیش ازآنکه کشتی تمام شود، فکر می‌کردیم که این مرد جوان با بدن ورزیده و کفش ورزشی حتما پیروز میدان است، اما پیرمرد که لباس سنتی مردان مازندران را بر تن دارد، کسی بود که امسال پهلوان میدان شد؛ کندلوسی‌ها امسال این‌طور خواسته بودند

▼ آش کشک خاله
وقت آش خوردن که می‌شود، همه کار چوب بازی و نوازندگی را کنار می‌گذارند و گوشه‌ای مشغول می‌شوند.هر محله آش مخصوص به خودش را می‌پزد، آش کندلوسی‌ها آنقدر خوشمزه است که میهمان‌ها، هم می‌خورند و هم می‌برند



جمعیت سر هر کوچه که می‌رسد، سورنازن سرش را داخل کوچه می‌کند و چندثانیه‌ای می‌نوازد، مردم را خبر می‌کند تا به کاروان فردینماشو بپیوندند

یک کشتی و این همه داور

عروس و داماد کوچک تنها بخش فردینماشو نیست که در هر شرایطی جزو مراسم اســت، کشتی محلی هم هر ســال برگزار می‌شــود که هیجان‌انگیزترین بخش مراســم کندلوسی‌هاســت. ســازها که شروع به نواختن می‌کنند دو نفر وســط می‌آینــد تا به قول خودشان «کِشتی» بگیرند، این کشتی داوری ندارد و همه تماشاگران، داورند. هرکس بتواند زیر خم طرف مقابل را بگیرد و بلند کند یا کاری کند که او دستش را بر زمین بگذارد، برنده است. یک پیرمرد و یک جوان، هر دو با لباس محلی به تن بــرای هم رجز می‌خوانند اما نه به کلام. بــه هوا می‌پرند و بعد دســت به زمین می‌زنند. روی هم را که بوسیدند کشتی آغاز می‌شود. روبه‌روی هم دولا می‌شــوند و با یک دســت ثابت و دســت دیگر که مرتب عقب و جلو مــی‌رود برای هم تیش می‌کشند، یعنی همدیگر را برانداز می‌کنند. این کار چند دقیقه‌ای طول می‌کشد تا اینکه پیرمرد در یک چشم به هم زدن جوان را از زمین می‌کند و آرام زمین می‌زند؛ او پهلوان امسال کندلوس است. مردم با فریاد و سوت و کف برنده را تشــویق می‌کنند. برنده مقابل هرکس که شــادباش به او می‌دهد به هوا می‌پرد و با این حرکت یادآوری می‌کند که برنده است. پول‌ها که جمع شد، پهلوان میدان کمی از آن را در جیب مطرب‌ها می‌گذارد و موسیقی شاد از سر گرفته می‌شود. برنده و بازنده وسط میدان، محلی می‌رقصند. رقصشان همین تکان‌های ســاده و پریدن‌های کوتاه اســت، گاهی با چوب و گاهی هم بدون آن. مراســم قبل از ظهر تمام شده و جمعیت پراکنده شدند. جمعیت خیلی بیشتر از آن تعدادی است که اول صبح بالای روستا جمع شده بودند اما آقای شیخ‌الاسلامی می‌گوید: «مردم خیلی بیشتر از اینها برای فردینماشــو می‌آیند؛ اصل مراسم بعدازظهر است.»

کاروان شادی

کنجکاوی برای فهمیدن اینکه جشن بعدازظهر چقدر مفصل‌تر از صبح اســت، انتظار ســه، چهار ساعته را شیرین‌تر کرده است. از گرمای ظهر کندلوس گذشته و هوا رو به خنکی می‌رود.

این بار نوازنده‌ها از پارک تازه‌ســاخت روستا می‌آیند. صدای سازشــان که بلند می‌شــود مردم باز هم جمع می‌شــوند، حالا جمعیت خیلی بیشــتر از صبح است. بیشتر از ۳۰۰ نفر اینجا جمع‌اند. جوان‌ترها هم خجالت را کنار گذاشته و لباس محلی پوشیده‌اند. جمعیت سر هر کوچه که می‌رسد، سورنازن سرش را داخل کوچه می‌کند و چندثانیه‌ای می‌نوازد، مــردم را خبر می‌کند تا به کاروان فردینماشــو بپیوندنــد. کارهای صبح باز هم تکرار می‌شود؛ در میدان اصلی گرد می‌آیند، آش می‌خورند، کشتی می‌گیرند و پایکوبی می‌کنند اما این تمام مراسم عصر نیست. شیخ‌الاسلامی که حالا لباس محلی تن کرده سوار بر اسب از یک طرف می‌آید و در آن‌طرف میدان، رعنا همان عروس کوچک را ســوار اسب می‌کند.

مردم سوارکار را تشویق می‌کنند و از آنجا به بعد عروس پیشقراول مراسم اســت. بر سر عروس، گلاب و برنج می‌پاشند. برنجی که نماد برکت و نعمت است و گلابی که آرزوی ســلامتی و طراوت برای عروس می‌کند. جلوی بعضی خانه‌ها اســفند دود کرده‌انــد، بعضی از جلوی همان خانه، ســیب، انار یا ســکه برای عروس می‌اندازند که این هم رسمی است دیرینه.

جمعیت در محله «درزی کلا» بار دیگر می‌ایستند و آش می‌خورند. آش ترشی که با قره‌قوروت و سبزی و حبوبات پخته‌اند. حالا دورزدن‌های کاروان دیگر تمام شده و جمعیت به تماشاخانه‌ای که داخل پارک است باز می‌گردند. پایان مراسم است و وقتش شده که منصور عبداللهی، خواننده محبوب این روســتا بــه مازندرانی تصنیفی بخواند. مــردم او را با دســت‌زدن همراهی و بخش‌هایی را کــه بلدند با او تکرار می‌کنند: «اَمســال لاشَکی صحرا لاله زاره/ مســتی بلبل دارِ سر بیقراره / کَکی بودبود کِریلا وَچه ماره / هرکی عاشق بو کَکی وی براره / کَرموزی چَردَ وَزوئه بهاره / فَرخینی سِرِ گِسَن وَرِ ماره / پوستخَنی ماست و کره برقراره / سردویی بَچاّو تی انتظاره» که معنی‌اش می‌شــود: «امسال صحرای روستای لاشک لاله‌زاره/ بلبل بالای درخت بی‌قراره/ فاخته(کوکو) میان صخره‌ها بچه داره/ هرکس عاشق باشد کوکو برادرشه/ درخت کرموزی (نوعی بلوط) برگ داده که بهاره/ در گوسفندسرای محله فرخین گوسفندی بچه داره/ در محله پوستخنی ماست و کره برقراره/ آب چشمه خنک منطقه سردو در انتظارته».

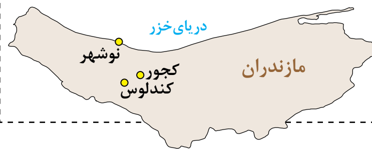
پس از آوازخوانی و خوش‌وبش با آشناهای قدیمی، وقت خداحافظی است. مهمان‌ها آماده رفتن شده‌اند. حالا وقت خوبی است تا کندلوس را از نزدیک‌تر دید. در خانه‌ای باز اســت و بــا اجازه و تعــارف صاحبخانه وارد می‌شویم. شب شــده و فقط نورهای زردی که از پنجره‌ها به بیرون تابیده، کوچه را کم و بیش روشــن می‌کند. کم‌کم کندلوس خســته از یک روز جشــن و شادی به خواب می‌رود؛ به امید آنکه فردینماشو سال بعد را باشکوه‌تر از امســال برگزار کند، بدون وحشت سیل و ترس از خشکسالی ■

{راهنمای سفر}

چطور برویم؟
از تهران که به سمت چالوس در جاده زیبای چالوس بروید، پنج کیلومتر بعد از مرزن‌آباد به دوراهی دوآب می‌رسید. از اینجا باید به سمت کجور رفت. در همان ابتدا، تابلوی آبی رنگ روستای فرهنگی تاریخی کندلوس ۴۲km دیده می‌شود. همان را باید تا انتها بروید.

با چه برویم؟
اگر با خودروی شخصی می‌روید که همان مسیر چهار، پنج ساعته بالا را دنبال کنید اما اگر وسیله شخصی ندارید باید خودتان را به نوشهر برسانید و از آنجا با سواری‌های کندلوس و پرداخت مبلغ ۳ هزار تومان، یک ساعته به روستا می‌رسید.

کجا بمانیم؟
کندلوس فعلا هتل ندارد اما در مهمانسرای کندلوس می‌توانید اتاق دوتخته را شبی ۳۰ هزار و اتاق سه تخته را ۴۰ هزار تومان برای یک شب کرایه کنید. می‌توانید از بعضی محلی‌ها هم اتاق کرایه کنید که البته نرخ مشخصی ندارد و باید به توافق رسید.



{خلیج فارس}

بهشت مهاجران

سفر به ام‌الگُرم، جزیره‌ای امن برای پرندگان مهاجر در خلیج‌فارس

زهرا کشوری/عکس: محمد فاطمی





اینجا موطن پرنده‌های بی‌مرز است؛ مکانی امن برای بقای نسل و ادامه حیات‌شان. بهار که به این جزیره می‌رسد، مهاجران از آن سمت دنیا می آیند تا در ساحل گرم‌اش تخم‌گذاری کنند؛ جوجه‌های آنها با صدای آب‌های خلیج‌فارس سر از تخم بیرون بیاورند، بر ماسه‌های ساحل راه بروند، با موج‌هایش پرواز یاد بگیرند و اواخر شـــهریورماه دوباره به همان نقطه دوری که از آن آمده بودند، بازگردند. اینجا جزیره ام‌الگُرم در استان بوشهر است، جزیره‌ای که به همراه جزایر «تهمادو»، «نخیلو» و «ام‌سیله» بهشتی افسانه‌ای را در کناره شـــمال‌غربی خلیج‌فارس می‌سازند؛ در منطقه‌ای حفاظت شده به نام «مُند» که نزد عموم مردم، بیشتر از هرچیزی به نام آهوانش شناخته شده، اما اینجا را هزاران پرنده، سال‌های سال است که برای زندگی انتخاب کرده‌اند و مسیر آمدن به آن را هرگز از یاد نبرده‌اند. دســـت‌اندازی انسان در طبیعت، هنوز نتوانســـته این خانه را از آنها بگیرد، اما اگر پیشروی زندگی صنعتی ادامه یابد و مسائل زیست‌محیطی آن رعایت نشود، شاید در ســـال‌هایی نه چندان دور، آسمان ام‌الگُرم تنهاترین آسمان دنیا شود و هرگز ساکنان آن به خانه خود بازنگردند.

باور کردنی نیست؛ در نزدیکی بوشـــهری که به سرعت به سوی صنعتی‌شدن می‌رود و در این راه هزینه‌های محیط‌زیستی زیادی هم می‌دهد، جزیره ام‌الگُرم، بهشتی باشـــد برای پرندگان مهاجر؛ جزیره‌ای که با عســـلویه به شدت صنعتی، تنها ۸۰ کیلومتر فاصله دارد. جایی که امن‌ترین خانه برای ۱۰ هزار پرنده است، پرنده‌هایی که پس از بال زدن‌های بسیار زیاد از سرزمین دور در آن پناه گرفته‌اند تا قصه هزاران تولد از خاک به افلاک با زمزمه دریا در سکوت آبی ـ فیروزه‌ای خلیج‌فارس رقم بخورد. سرزمین‌های دوری که پرنده‌شناسان، از آنها به عرض‌های جنوبی یاد می کنند و با اکراه و تردید انگشت به سوی هند می کشانند.

تعبیر یک رویا

از قایق که پا به جزیره می گذارم، هزاران پرنده تیک می‌خورند بر صفحه آبی آســـمان. از این فاصله معلوم نیست آن تیک سیاه را کدام پرنده بر دل آسمان زده و آن هاشور را کدام پرنده دریایی، اما نگاه می‌رود بـــه آنجا که فیروزه‌ای خلیج‌فارس دامان کشـــانده بر پای جزیره، همان‌جایی که انبوه آنها هنوز بر ساحل نشسته‌اند. از هر سو صدای پرندگان مرا در برمی گیرد. هیچ نمی‌شـــنوم جز صدای اعتراض آنها و نمی‌بینم جز نقطه‌هایی که در آمد و رفت‌اند؛ خط‌هایی که عصر یک روز تابستانی را بر بلندای جزیره‌ای با وسعت ۷۹ هکتار هاشور می‌زنند.

عرض جزیره را که رد می کنم، لابه‌لای بوته‌های سبز، پرستوهای دریایی پشت تیره، خاک را به اندازه یک آشیانه‌ای امن برای خود حفر کرده‌اند. صدای سمفونی پرندگان که تمام فضا را پر کرده، اشتیاق دیدن از نزدیک آنها را دو چندان می کند. بوته‌های سبز سیر را یکی‌یکی پشت‌سر می گذارم و حتی فراموش می کنم که به من گفته‌اند لابه‌لای بوته‌های جزیره، مارهایی می خزند به نام «جعفری» که از سمی‌ترین مارهای ایران هستند. اما حواسم به یک چیز هست؛ اینکه آشیانه پرندگان را لگدمال نکنم. به وسط جزیره که می‌رسم محشری می‌شود بر ساحل خلیج‌فارس و هزاران پرستوی دریایی پشت تیره و گونه سفید، کاکلی بزرگ و کوچک، اِگرِت ســـاحلی، سَلیم خرچنگ‌خوار و سَلیم کوچک، عظمت طبیعت را به رخم می کشند. انگار به سرزمین خواب‌ها و رویاها وارد شده‌ام. پرواز است که ریتم می گیرد بر دل آسمان. صدایشان گوش فلک را کر می کند. دیگر هیچ نمی‌بینم جز این همه زیبایی که بر ساحل متولد می‌شوند، سر از تخم بیرون می‌آورند، با موج‌های ساحل همقدم می‌شوند و بعد هم پرواز را یاد می گیرند تا سفر طولانی خود را به عرض های دور آغاز کنند. عباس عاشوری که پرنده‌شناس است می گوید: «کسی نمی‌داند آنها دقیقا از کجا می‌آیند. چون سازمان محیط زیست هر سال صدها جوجه را حلقه‌گذاری می کند، ولی هیچ کدام برنگشته‌اند و فقط چندتایی از آنها در هند دیده شده‌اند.»

آشـــیانه پرنده‌ها تمام ســـاحل جزیره را پر کرده، آن‌طور که محمدباقر نبـــوی – معاون محیط‌زیست دریایی سازمان محیط‌زیست –می گوید، در شش ماهه اول سال جزایر منطقه «مند»، شاهد تولدهای پی‌درپی بر ساحل خلیج فارس است؛ «در نخیلو سالانه ۲۵هزار پرنده ساکن می‌شوند.» حالا در ام‌الگُرم هم تا چشم کار می کند تخم پرندگان است که بر ساحل جا گرفته. با احتیاط باید حرکت کرد، چرا که هر لحظه ممکن است تخم پرنده‌ای زیر پا له شود. تخم و جوجه‌هایی که تازه سر از تخم درآورده‌اند، بی‌پناه‌ترین موجودات در جزیره هستند. نزدیک که می‌شوم، پرنده‌های مادر از روی تخم‌ها بلند می‌شوند، اما فغانی می‌شود بر آسمان که نگو. دردناک‌ترین صحنه جوجه‌های کوچک است که در میان امواج دریا گرفتار می‌آیند. این پرندگان، آبزی و کنارآبزی‌اند اما پاهای کوچک‌شان تاب امواج را نمی‌آورد. جوجه که باشند این موج‌ها برایشان مصیبت است. البته گاهی هم موجی ناغافل پیش از آنکه جوجه سر از تخم درآورد می‌آید و آنها را با خود می‌برد و تن بی‌جان‌شان را به ساحل و جزیره برمی گرداند.

تخم و جوجه‌هایی که تازه سر از تخم درآورده‌اند، بی‌پناه‌ترین موجودات در جزیره هستند. دردناک‌ترین صحنه، جوجه‌های کوچک است که در میان امواج دریا گرفتار می آیند. پاهای کوچک این پرندگان تاب امواج را نمی‌آورد



جمع خانوادگی

این دو پرنده سیاه و سفید از یک گونه‌اند، هر دو اگرت هستند و روی درختان جزیره ام‌الگُرم خانه ساخته‌اند، با این تفاوت که پرنده سفید، اِگرِت کوچک و پرنده سیاه اِگرِت ساحلی اَست. این پرنده‌ها که روی دَرَخت‌ها تخم‌گذاری می کنند، به‌صورت کلونی و دسته‌جمعی زندگی می کنند و جوجه‌های خود را کنار هم بزرگ می کنند

۱۰هزار پرنده

پرنده‌ها بزرگ که می‌شـــوند تازه رنگ می گیرند. باید پرنده‌شـــناس بود تا تشخیص داد آن پرنده خوش‌رنگ با ســـری سیاه و پشـــتی تیره رنگ، با آن بال‌های باریک که زیباترین پرواز را به نمایش گذاشته، پرستوی دریایی پشـــت تیره است. پشت‌تیره‌ها دم‌شان دوشاخه و منقارشان باریک‌تر و نوک‌تیزتر از دیگر پرندگان جزیره است. میان آن همه مادر مضطرب که تخم‌های بی‌پناه را به نظاره ایستاده‌اند، تشخیص پرستوهای دریایی پشت تیره سخت نیست. عباس عاشوری پرنده‌شناس می گوید: «آنها معمولا درجا بال می‌زنند و برای گرفتن ماهی شـــیرجه می‌روند. به دشواری راه می‌روند. نر و ماده آنها هم‌شکل است و در جزایر شنی یا سواحل ماســـه‌ای دریا آشیانه می‌سازند.» آن یکی «اگرت ساحلی» است. اگرت‌های ساحلی در دو رنگ دیده می‌شوند؛ سیاه و سفید. اینجا اکثریت اگرت ساحلی سیاه رنگ هســـتند. آن پرنده سیاه با چانه و گلوی سفید همان اگرت سیاه اســـت؛ پرنده‌ای که با نوک زرد خود طعمه‌هایی چون ماهی، سخت‌پوستان، نرم‌تنان، حشرات، لاشه‌حیوانات، گاهی میوه‌های سته و مواد گیاهی را در آب و گل می جویند. بیشـــتر در خورهای گل‌آلود، ماندآب‌ها و باتلاق‌های شـــور، سواحل سنگی و سواحل مرجانی زندگی می کنند. اگرت‌های ساحلی دسته‌جمعی در بوته‌های کوتاه نزدیک ساحل جوجه آوری می کنند. یکی از زیباترین صحنه‌ها، پرواز پرســـتوهای دریایی بر بالای موج‌های خلیج‌فارس است و شـــیرجه رفتن برای صید ماهی، بعد رساندن آن به جوجه‌ای که تازه راه رفتن را تمرین می کند. اما امروز این همه پرنده مادر سرگردان، بر بالای ســـاحل به قصد گرفتن صیدی از دریا پرواز نمی کنند، ترس از حضور انسان است که آنها را از روی ساحل پرانده؛ از روی تخم‌ها بلند شده‌اند و حالا یک لحظه هم آرام نمی گیرند. سکوت سنگین خلیج‌فارس از صدای اضطراب آنها که نگران تخم‌های بی‌پناه‌شان هستند شکســـته است؛ مدام بر بالای ساحل اوج می گیرند، می‌روند و می‌آیند. پـــس همان‌جا آرام می گیرم. هرچقـــدر من پیش بروم، آنها هم بی‌تاب‌تر می‌شوند. گوشـــه‌ای می‌نشـــینم و نگاه می گردانم به دنبال «سلیم خرچنگ‌خوار». حضور من که کم‌رنگ می‌شود، سلیم خرچنگ‌خوار (خور) با آن منقار قطور و دست و پای دراز خاکستری، به دل خلیج‌فارس شـــیرجه می‌رود، خرچنگی را شکار می کند و نزدیک ساحل به خوردن‌اش مشغول می‌شود. هنوز اولین تکه را نخورده که سلیمی دیگر با آن سر سفید و پر سیاه و سفید نزدیک می‌شود؛ نبردی میان این دو شکل می گیرد. پیروز میدان همان است که غذا را به دست آورده. پس راست‌قامت، با سری بزرگ به جمع دیگر سلیم‌ها می‌پیوندد. آخر سلیم خرچنگ‌خوار پرنده‌ای اجتماعی است و نر و ماده‌اش هم شبیه به هم.



ساحل امنی برای بچه‌ها

پرستوهای دریایی روی ساحل جزیره ام‌الگرم جوجه‌آوری کرده‌اند و همه گونه‌های آن، پرستوهای دریایی کاکلی کوچک و بزرگ و پشت‌تیره، در کنار هم جوجه‌های خود را بزرگ می‌کنند. این پرنده‌ها در سال تنها یک تخم می‌گذارند، برای همین هم باید برای جوجه‌آوری مکان بی‌دشمن و امنی را مثل همین جزیره برای خود پیدا کنند





هنوز کسی نمی‌داند که پرندگان مادر چطور میان این همه تخم پرندگان مختلف، جوجه خود را تشخیص می‌دهند و به سوی او بازمی‌گردند. تخم‌ها انگار ساحل را نشانه‌گذاری کرده‌اند و به قلوه‌سنگ‌های صیقل‌خورده می‌مانند



شاید پرواز
فلامینگوها از آرام‌ترین پرنده‌ها هستند. کنار آب تالاب‌ها و دریاها می‌ایستند و مدام منقار خود را در آب می‌کنند تا آب را هورت بکشند داخل بدن. با این کار جلبک‌ها و سخت‌پوستان کوچک روی فیلتر داخل‌شان می‌ماند تا غذای آن روزشان تامین شود. فلامینگوها برای پرواز باید مسافتی را روی آب بدوند، شاید به خاطر همین است که کمتر پرواز می‌کنند

جزیره بی‌دشمن

هنوز پشت بوته‌های سبز با برگ‌های ریز نشسته‌ام، روی شن‌ها. نفسم را حبس می‌کنم و می‌خواهم نزدیک شوم تا لمس‌شان کنم. هرچند آنها مرا دوست خود نمی‌دانند و دیوار فاصله بین ما برداشته نمی‌شود. آرام می‌گیرند؛ صدها پرنده، هزارها. پرنده‌ها آرام می‌گیرند و جوجه‌ها و تخم‌هایشان را زیر پر و بال می‌گیرند. همه تخم‌ها سرپناهی یافته‌اند جز آنان که نزدیک بوته‌های کناری من بی‌مادر مانده‌اند. مادرها بی‌قرارتر از موج‌هایی که به ساحل می‌آیند و به خلیج‌فارس بازمی‌گردند بالای سرم چرخ می‌خورند. حس غریزی‌شان می‌گوید که پشت آن بوته‌های سبز سیر، چشم‌هایی آنها را به کمین نشسته. مار جعفری نه، من انسان؛ تنها تهدید و دشمن ام‌الگُرم. پرندگانی که در این جزیره جز آدمی دشمن دیگری ندارند. آن‌طور که محمدباقر نبوی می‌گوید: «شغال و روباه دشمن طبیعی این پرندگان هستند اما خوشبختانه ام‌الگُرم خالی از دشمنان طبیعی پرندگان است.»

هنوز کسی نمی‌داند که پرندگان مادر چطور میان این تخم پرندگان مختلف، جوجه خود را تشخیص می‌دهند و به سوی او بازمی‌گردند. تخم‌ها انگار ساحل را نشانه‌گذاری کرده‌اند. تخم‌هایی که به قلوه‌سنگ‌های صیقل‌خورده‌ای می‌مانند که با سرانگشت نقاش، پر از خط و خال شده‌اند. به سمت دیگری از ساحل می‌روم، آنجایی که هزار جوجه سر از تخم درآورده‌اند و به ساحل‌گردی مشغول‌اند. اما تا حضور مرا احساس می‌کنند، به اضطراب می‌افتند. همین جوجه‌های کوچک، از روی غریزه، من انسان را غریبه می‌دانند. آنقدر که از ترس حضورم ممکن است خود را به امواج سهمگین خلیج‌فارس بسپارند.

پیش‌تر نمی‌روم. اینجا از تولد تا مرگ و از مرگ تا زندگی پرندگان را به تماشا می‌نشینم؛ پرندگانی که به صدای امواج دریا به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، می‌روند و می‌آیند. رفتنی که از اواخر شهریورماه شروع می‌شود و آمدنی که با شروع بهار آغاز می‌شود و می‌میرند. پس‌زمینه همه این آمد و شد، خلیج‌فارس است و زمزمه‌هایش.

در کنار لانه‌ها و در میان بوته‌های تودرتو، پرندگانی را می‌بینم که قصه پروازشان بر آسمان به پایان رسیده و جسم بی‌جانشان نقش بر زمین شده است. اما پرنده همیشه نشانه پرواز است، برای همین هم وقتی نقش بر زمین شده و نفس نمی‌زند، باز نگاه را می‌برد تا آسمان. حتی آن کاکلی بی‌جانی که روی شن‌های جزیره خشک شده و انگار سال‌ها از آخرین پروازش گذشته، نگاهم را بلند می‌کند به آن یکی که با کاکل سیاه و پیشانی سفیدش به درون آب شیرجه می‌زند و ماهی را از دل دریا شکار می‌کند. پرنده با آن پاهای سیاه و شکم سفیدش که در زمستان سفیدتر می‌شود، ماهی را می‌برد در اجتماع کاکلی‌ها و از نگاهم گم می‌شود تا زیباترین صحنه آفرینش در ذهنم حک شود.

رد تانک‌های خزنده

لاک بزرگ یک لاک‌پشت پوزه عقابی، با فاصله اندکی میان موج‌هایی که می‌آیند و می‌روند، افتاده. لاکی که خبر از زندگی این گونه شاخص در خلیج ام‌الگُرم و در منطقه حفاظت شده «مند» می‌دهد. بستر نرم ماسه‌های صدفی ام‌الگُرم و به‌ویژه جزیره نخیلو، مأمن امنی را برای تخم‌گذاری لاک‌پشت‌ها به‌وجود آورده. همین سواحل است که سالانه این همه پرنده را به جزیره ام‌الگُرم می‌کشاند. اینجاست که خاطره شش لاک‌پشت پوزه عقابی در ذهن محمدباقر نبوی نقش می‌بندد، شش لاک‌پشتی که در کمال تعجب، وسط ظهر یک روز تابستانی را برای تخم‌گذاری در ماسه‌های صدفی جزیره نخیلو انتخاب کرده بودند. نبوی می‌گوید: این کار طبق غریزه لاک‌پشت‌ها نیست، چرا که آنها معمولا تاریکی شب را برای زادآوری انتخاب می‌کنند تا بدون هیچ استرسی تخم‌گذاری کنند. آنها با کوچک‌ترین ترس و استرسی به دریا برمی‌گردند بدون اینکه تخم‌گذاری کنند. بدون جست‌وجو از لای بوته‌ها هم تخم‌های خالی از لاک‌پشت‌هایی که پس از تولد راه دریا گرفته‌اند، پیداست. بیشتر که دقت می‌کنم، رد گام لاک‌پشتی را می‌بینم که درست مثل رد یک تانک روی شن‌های جزیره باقی مانده است. تولد آرام آنها یکی از منحصربه‌فردترین لحظه‌هاست که در سکوت شبانه جزیره شروع می‌شود و به صبح اقیانوس‌ها می‌پیوندد. اینجا مکانی امن برای لاک‌پشت‌هاست، همان مکان امنی که این همه پرنده را در شش ماه گرم سال به سوی «ام‌الگُرم» و «نخیلو» می‌کشاند.

لاک‌پشت کوچکی بعد از ساعت‌ها تلاش، خود را از دل شن و ماسه بیرون می‌کشد. موجودی پنج سانتی با وزن ۲۰ گرم که به سمت روشن‌ترین بخش ساحل می‌رود تا در دل گرم خلیج‌فارس پناه بگیرد و سفری طولانی را شروع کند. لاک‌پشت کوچک اگر نر باشد هرگز به زادگاه خود برنخواهد گشت. اما ماده‌ها معمولا برای زادآوری به محل تولد خود باز می‌گردند. البته اگر زمانی که یک لاک‌پشت دریایی بدن کوچک‌اش را روی ماسه داغ بکشد و یک مرغ دریایی گرسنه هم بالای سرش بچرخد، او هرگز به دامان خلیج‌فارس نمی‌رسد.

سکوت جزیره

ام‌الگُرم فقط برای جانوران پناهگاه مناسبی نیست، اینجا پناهگاه خوبی برای شناورهای کوچک به‌ویژه قایق‌های صیادی هم هست. جالب است که پرندگان از قایق‌ها و مردان دریا واهمه‌ای ندارند، انگار که آنان را جزئی از این جزیره اسرارآمیز می‌دانند. هرچند این دوستی کاملا هم دوسویه نیست! نه ساحل و نه جزیره، هیچ کدام از دست نامهربانی قایق‌هایی که پناه داده، بی‌نصیب نمانده. شیشه نوشابه‌ها و بطری آب و قوطی‌های روغن، چون زخمی ناسور روح دریا را آزار داده و درد را به ساحل کشانده است. کم کم شب به ساحل کشیده می‌شود. همین که آخرین انسان از جزیره خارج می‌شود، دوباره جزیره تمام قد سکوت می‌کند. انگار هرگز پرنده‌ای در این سرزمین، آوازی از روی ترس سر نداده است. زمین و زمان و آسمان سکوت کرده‌اند. حتما پرندگان مادر زمزمه‌وار موج‌های آرام خلیج‌فارس را در گوش جوجه‌های به دنیا نیامده‌شان معنا می‌کنند. شب که دائمی می‌شود، در ساحل خلیج‌فارس به ساختمانی می‌رسم که به کمین نشسته تا پرواز آبی پرندگان را شکار کند. پناهگاهی سیمانی که به عمق تقریبا یک متر در دل خاک ساخته شده؛ گودالی که گنجایش یک نفر را دارد. معاون محیط‌زیست دریایی سازمان محیط‌زیست می‌گوید: «دشمن اصلی این پرندگان، انسان و فعالیت‌های انسانی است.» به گفته او، این پناهگاه صیادان غیرمجاز است که از آن برای به دام انداختن پرندگان شکاری استفاده می‌کردند. آنطور که نبوی می‌گوید، سازمان محیط‌زیست برای حفاظت از این زیستگاه ارزشمند، با کمبود تجهیزات و نیروی انسانی و کارشناس مواجه است.

از طرفی تورهای صیادی و سازه‌های انسانی که برای به دام انداختن پرندگان شکاری در این جزایر ساخته می‌شوند، بزرگ‌ترین عوامل تهدید پرندگان هستند. در این بین، سازمان محیط‌زیست هم قصد دارد تا مدیریت جزایر را به بخش خصوصی بسپارد؛ بخشی که سرمایه‌گذاری می‌کند تا پول‌زایی کند. واقعیت این است که این اتفاق، زیاد خوشایند به نظر نمی‌رسد. شاید با عملی کردن این کار، در سال‌های آینده پرنده‌ای در این جزیره وجود نداشته باشد تا رویایی باورنکردنی پرواز مهاجران را در ذهن حک کنند ■

{راهنمای سفر}

چطور برویم؟
جزیره ام‌الگرم را بدون اجازه سازمان محیط‌زیست نمی‌شود رفت و دید. بنابراین قبل از اینکه بلیط هواپیما به مقصد عسلویه، دیر یا بوشهر بگیرید، مجوزهای لازم را از سازمان محیط‌زیست کسب کنید. یادتان باشد که این جزیره کوچک گنجایش بسیار کمی دارد، پس سعی کنید تعداد گروه بیشتر از ۱۰ نفر نشود تا این میراث طبیعی برای آینده باقی بماند.

کجا بمانیم؟
این جزیره جایی هم برای ماندن ندارد، بنابراین باید در دیر یا بوشهر برای خود جایی دست و پا کنید. قیمت بلیط تهران به بوشهر ۵۰هزار ۸۰۰ تومان و قیمت بلیط تهران به عسلویه ۶۲هزار و ۶۰۰ تومان است.

کی برویم؟
زمان زیادی برای دیدار از این همه زیبایی ندارید. به زودی مسافرت طولانی مهاجران ام‌الگرم شروع می‌شود.

بوشهر
منطقه حفاظت شده مُند
خلیج فارس

{نگارخانه}

عکسخانه مشروطه

نگاهی به عکس‌ها و کارت پستال‌های کمتر دیده شده مشروطه

دربار قاجار از عاملان اصلی ورود چاپ مدرن و عکاسی به ایران بود و در گسترش آن نقشی اساسی داشت، غافل از آنکه این دو محملی خواهد شد برای ثبت ظلم و ضبط زوالش. دوران مشروطه که تاریخ‌نویسان از آن به جنبش و انقلاب تعبیر کرده‌اند و خود قاجارها بلوا و شورش می گفتندش، اوج این ثبت و ضبط است؛ عکس‌هایی از سراسر ایران، خاصه تهران و تبریز؛ از مردم عادی و رجال نامدار، از سقط فروش و خیاط و بزاز و تفنگچی و از مراسم اعدام و جشن. بیشتر مردم اندکی از این تصاویر را دیده‌اند و فقط عکس نیست؛ تصویرسازی‌های زیبایی هم وجود دارد که هر کدام زمینه وسیعی است برای مطالعات تاریخ اجتماعی. برای دیدن این تصاویر باید جست‌وجوگر بود و کاهلی را کنار گذاشت. تصویرهایی که در این چند صفحه می بینید بیشترشان مربوطند به دوران مشروطه و استبداد محمدعلی‌شاهی. اینها را در گنجینه آقای ناصرالدین حسن‌زاده جسته‌ایم. آقای حسن‌زاده که از مجموعه‌داران نام آشنا در زمینه عکس و اسناد تاریخی است، در گیرودار برگزاری نمایشگاهی در موزه عکسخانه شهر بود که مهمان خانه‌اش شدیم و یک روز پس از سالگرد مشروطه آلبوم‌های او را ورق زدیم. قرار بر این شد که تصاویر ما با آنچه از عکس و سند در عکسخانه شهر نمایش داده می‌شود اشتراکی نداشته باشد. در نمایشگاه موزه عکسخانه شهر که نامش را «روند تاریخی جنبش مشروطه» گذاشته بودند قرار بود از دوازدهم مرداد تا دوازدهم شهریور، ۱۶ قطعه عکس سیاه و سفید، ۱۳ اعلان، چهار حکم و دو مدال نمایش داده شود. ما از خانه آقای حسن‌زاده چند عکس و تعدادی کارت پستال رنگی تحفه آوردیم که عمری به سابقه یک قرن دارند.

جمعی از مجاهدین و فدائیان وطن در هنگام فتح دارالخلافه طهران

2-21 Modjahedines et Fedaïans, victorieux à Téhéran

تفنگداران برگ و پرنده

در کارت پستال‌های چاپ شده در حال و هوای مشروطه، اولین چیزی که بیننده را جذب می کند چاپ و گرافیک آنهاست. چیزی از تکنیک‌های آن دوره کم ندارد. همه کارت‌ها پشت‌نویسی فرانسوی دارند و احتمالات درباره چگونگی و محل چاپ آنها فراوان است. این کارت پستال «جمعی از مجاهدین و فدائیان وطن در هنگام فتح دارالخلافه تهران» را نشان می‌دهد. برگ و پرنده به نشان آرامش و آزادی و لکه‌های قرمز خونرنگ شاید به ازای خون جوانان وطن. این یک کارت یادبود به تمام معناست.



ثبت راه پدر

ناصرالدین حسن‌زاده از بازماندگان مشهدی محمد صادق خان چرندابی است که در مشروطه جزو سران مجاهدین تبریز بود. او دو دهه است که با جدیت عکس‌ها و اسناد تاریخی را جمع آوری می کند و کارشناسانی چون ایرج افشار بر اهمیت و ارزش آنچه او گرد آورده صحه گذاشته‌اند.



▲ **خیاطان در عثمانی**

جماعتی از صنف خیاط برای اعاده مشروطیت در سفارت عثمانی تحصن کرده‌اند. چهره‌ها و لباس‌ها در چنین عکس‌هایی می‌تواند زمینه مطالعات فراوان باشد. اصناف در جنبش مشروطه نقشی عمده داشتند و مطالباتشان در جهت دادن به حرکت مشروطه‌خواهان موثر بود



▲ **دو سال بعد از عدل مظفر**

شاگردان مدارس را در جلوخان مجلس گرد آورده‌اند تا در جشن ملی سال دوم مشروطیت سهیمشان کنند. عکسی که رنگی شده و یادبود خوشرنگی از تهران بعد از مشروطه است. رنگ و آب عکس، بیننده را یاد فیلم‌های تکنی کالر می‌اندازد. مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را در ۱۲۸۵ خورشیدی امضا کرد و این جشنی است که دو سال بعد از آن برپا شده است



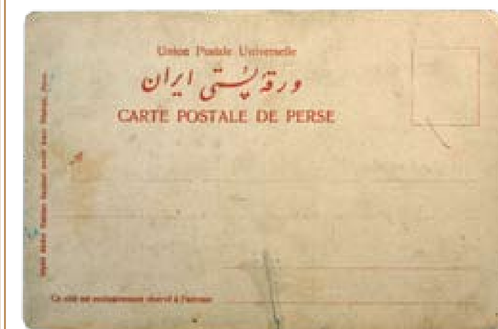
▲ **در آرزوی کنستی توسیون**

این تصویر حال و هوای آن دوران را کاملا منتقل می‌کند. جلیل‌خان یکی از طالبین آزادی با لباس مدرن و نگاهی امیدوار اما نگران به دوربین خیره شده است. دو پرنده در کنار صورت جلیل خان شاخه کنستی توسیون به منقار دارند که به حکومت مشروطه و لزوم وجود قانون اساسی نظر دارد. ناصرالدین حسن‌زاده برخی از چنین کارت‌پستال‌هایی را به سختی جسته است؛ از کتابخانه‌های شخصی گرفته تا روستاهای آذربایجان



▲ **عباس‌آقا، جوان جلیقه‌پوش**

عباس آقا تبریزی، پسر حاجی محمد در تهران مشغول صرافی بود و یک روز در ۲۲سالگی رفت و علی‌اصغرخان امین‌السلطان اتابک اعظم را کشت؛ قبل از دستگیری تیری هم به خودش شلیک کرد و از بین رفت. می‌گویند حیدرخان عمو اوغلی او را آموزش داده و محرک عباس آقا در ترور امین‌السلطان بوده است. بیتی که یک نفر بعدا روی کارت نوشته، از غزلی معروف منسوب به قصاب کاشانی است که می‌گوید: «خوش گلشنی است حیف که گلچین روزگار / فرصت نمی‌دهد که تماشا کند کسی»



▲ **تهران، سرای امیر**

پشت یکی از کارت‌پستال‌ها جای تمبر و متن و آدرس را می‌شود دید. در گوشه‌ای نام یکی از مؤسسات که در تهیه کارت‌پستال فعال بوده‌اند دیده می‌شود: «تهران، سرای امیر، سید عبدالرحیم کاشانی.» از فعالان دیگر در این زمینه که نامشان پشت کارت‌پستال‌های آن سال‌ها و کمی بعدتر دیده می‌شود، باید اشاره کرد به «تهران، تیمچه آموسی جواهر»، «تهران، مغازه نوبهار، لاله‌زار»، «تهران، مغازه گلستان، خیابان لاله‌زار»، «تهران، شرکت سیدعباس کاشانی و برادران»



۸ شیخ در میان گل‌ها
این یکی از خوش‌آب‌ورنگ‌ترین کارت‌پستال‌های مجموعه ناصرالدین حسن‌زاده است. از نظر گرافیک بسیار متعادل است و به عنوان بزرگداشت و یادبود شیخ محمد خیابانی قابلیت دارد تا نگاهی مثبت را به بیننده القا کند. از دو روایتی که اولی خیابانی را قهرمان و آزادیخواه می‌داند و دومی جدایی‌طلب، این کارت‌پستال به جنبه قهرمانی و آزادیخواهی شیخ تاکید دارد



۸ برخلاف قوانین تمام دنیا
این تصویرسازی یکی از کارت‌پستال‌های مجموعه‌ای است که ظلم‌ها و شکنجه‌های قجری را نشان می‌دهد و می‌خواهد تا وحشیانه بودن احکام دوران استبداد را نمایان کند. در گوشه هر تصویر ماجرا توضیح داده شده است: «سیخ آهن که در آتش سرخ شده به چشم مقصر فرو بردن برخلاف قوانین تمام دنیا.»

۷ شوخی تیر و پیشانی
شوخی‌های زمان استبداد: «تخم مرغ گذاشتن روی سر یک بیچاره و نشان زدن به پیشانی او» این تصویرسازی از جهت مطالعات اجتماعی بسیار ارزشمند است و وضعیتی را نشان می‌دهد که آرمان‌های مشروطه بنا بود تغییر کند. در جامعه‌ای با چنین شوخی‌هایی، طبیعی است که یکی از آرمان‌های مشروطه تاسیس عدالتخا نه باشد. عدالتخانه باشد









▲ میرزای مانده در زنجیر

تاریخ‌نویسان هنوز بر سر اینکه چه انگیزه‌ای سبب شد تا میرزا رضای کرمانی ناصرالدین شاه را بکشد اختلاف نظر دارند اما چند عکسی که از میرزا رضا در غل و زنجیر باقی مانده از این اختلافات مشهورتر و جالب‌تر است. شمایل میرزا رضا در زنجیر به تصویری نمادین از یک زندانی دوران قاجار بدل شده است. احتمالا مردم این عکس میرزا رضا را کمتر از آن عکس معروف‌تری که مدام در کتاب‌ها چاپ می‌شود دیده‌اند

▲ آقا سیدحسن در خانه

در روزگار ما این معروف‌ترین عکس آقا سید حسن مدرس نیست اما عکسی است که در مجموعه کارت‌پستال رجال و معروفین ایران چاپ شده. آشنایی اکثر ما با مدرس بیشتر مربوط به وکالت او در مجلس پس از استبداد صغیر است. در ذهن ما تصویر او با اسکناس ده تومانی عجین شده است. اما بد نیست مدرس را در عکسی واضح‌تر و کادری بازتر تماشا کنیم

▼ سربداران تبریز

یک اثر گرافیکی تمام عیار؛ تلفیق عکس و تصویرسازی و چاپ رنگی. صحنه اعدام میرزا علی‌آقا تبریزی مشهور به ثقه‌الاسلام است که از سرشناسان مشروطه بود و روس‌ها در تبریز دارش زدند. روز اعدام او، عاشورا بوده است. روی کارت به نام بعضی از کسانی که همراه میرزاعلی تبریزی اعدام شدند اشاره مختصری کرده‌اند



▲ در جست‌وجوی یک جو انصاف

تصاویر تحصن در سفارت انگلستان جزو آشناترین تصاویر به‌جا مانده از دوران مشروطه است؛ مخصوصا آن عکسی که پر از دیگ‌های پلو است. در این عکسی که اینجا هست جماعت سقط‌فروش‌ها دیده می‌شوند که در سفارت انگلیس جمع شده‌اند. این عکس هم نشانگر پیوند جنبش مشروطه و بازار است. مردم به جان آمده از ظلم، برای اندکی انصاف و عدالت به هرجا می‌رفتند و به دوربین خیره می‌ماندند



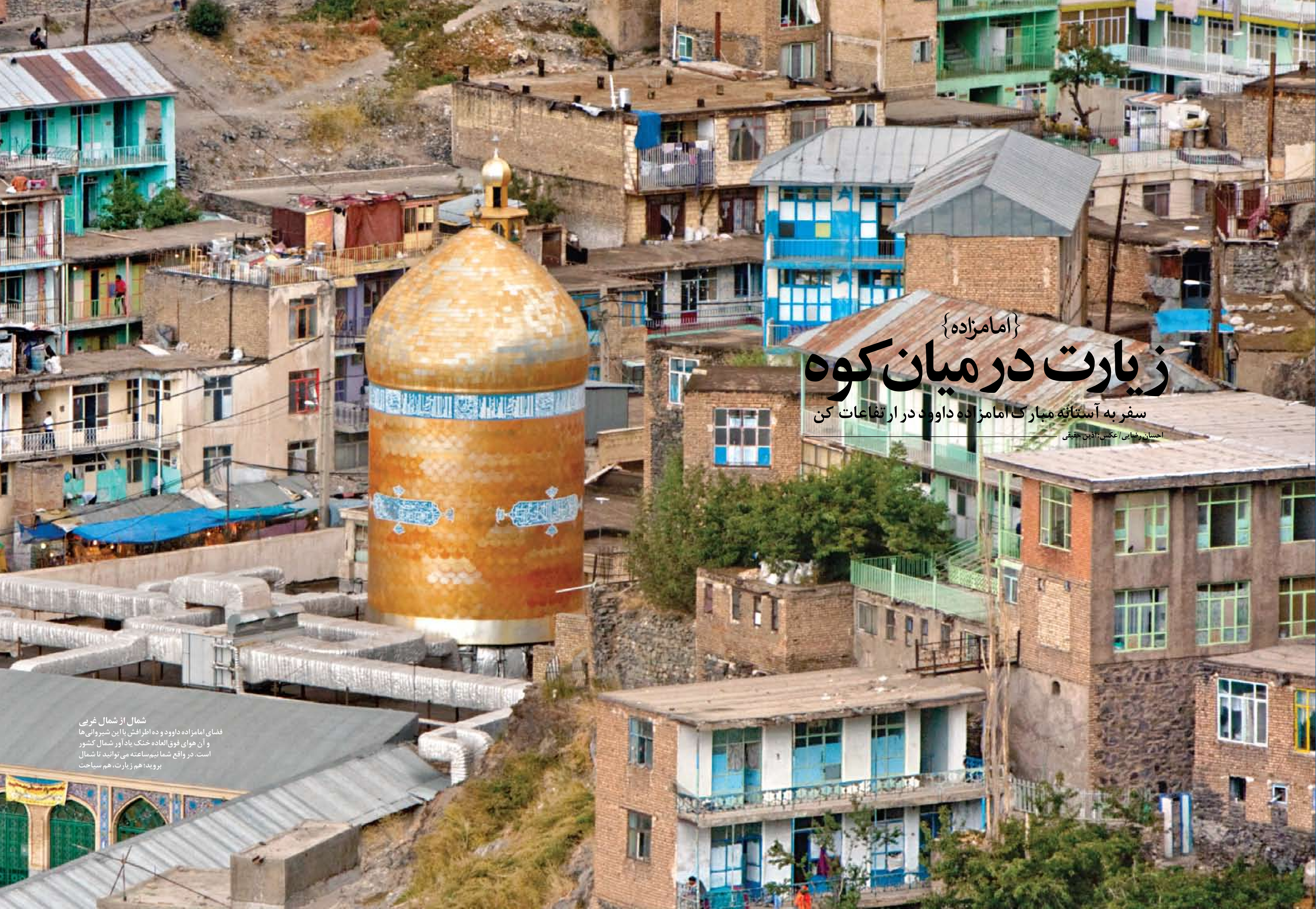


◄ چوب، فراش، رعیت بیچاره

طبق نوشته کارت‌پستال، فراش‌های قاجاری دارند یک نفر رعیت بیچاره را به خاطر مالیات چوب می‌زنند؛ حکمی دیگر از احکام استبداد. این کارت‌پستال نفرت عمومی از فراش‌ها را نشان داده است؛ بازوهای حکومت ظالم که همه جا برای پیگیری فرامین همایونی حاضر بودند. این کارت‌پستال از نظر تاریخ اجتماعی بسیار غنی است و فضای جامعه آن روز را ثبت کرده است

▲ دکتری که بر دار رفت

این یکی از تصاویر نابی است که از ابراهیم حشمت طالقانی معروف «حشمت الاطبا» و «سردار حشمت» وجود دارد. معمولا رجال قدیم را با یک یا نهایتا دو تصویر می‌شناسیم و گاهی دیدن عکسی تازه ما را از کلیشه‌های بصری‌ای که رسانه‌ها و کتاب‌های تاریخ از یک آدم ساخته‌اند می‌رهاند. این عکس هم‌چنین قدرتی دارد تا دکتر حشمتی دیگر را به ما بنمایاند



{امامزاده}

زیارت در میان کوه

سفر به آستانه مبارک امامزاده داوود در ارتفاعات کن

احسان رضایی/ عکس: آذین حقیقی

شمال از شمال غربی

فضای امامزاده داوود و ده اطرافش با این شیروانی‌ها و آن هوای فوق‌العاده خنک یادآور شمال کشور است. در واقع شما نیم‌ساعته می توانید تا شمال بروید؛ هم زیارت، هم سیاحت



در راه رسیدن به همین‌جا بود که مجید ظروفچی روی قاطر از پا در آمد. او را برای شفا گرفتن می‌آوردند ولی قسمت این نبود. تصویر گنبد که پیدا شد، حاج حبیب، برادر بزرگ مجید سلام داد و مجید را صدا کرد. اما جوابی نشنید و آن وقت بود که یکی از معروف‌ترین دیالوگ تاریخ سینمای ایران را گفت: «همه عمر دیر رسیدیم.» امروزه البته دیگر از آن قاطرهای معروف خبری نیست و شـما می‌توانید از یک جاده آسفالته و خیلی بی‌دردسر به امامزاده برسید؛ اما هنوز هم کسان بسیاری هستند که برای گرفتن حاجت یا ادای نذر به این امامزاده می‌آیند. آسفالته یا خاکی، با ماشین یا قاطر، فرقی نمی‌کند. مردم تهران با این امامزاده کارها دارند.

شهرت اصلی امامزاده داوود، به خاطر مسیر سخت و کوهستانی آن است. زمانی فقط با کمک قاطرچی‌ها می‌شـد این راه را طی کرد. حتی الان هم که مسیر راحت و آسفالته‌ای برای رسیدن به امامزاده کشیده شده، در انتهای مسیر ماشین‌رو، حداقل یک ربع باید سربالایی تندی را پیاده رفت.

رابطه ف و فرحزاد

مسیر کوهستانی و سخت امامزاده داوود، البته باعث دوچندان شدن لذت زیارت هم می‌شد و برای همین بود که یکی از نذرهای رایج در تهران قدیم، نذر زیارت امامزاده داوود بود. این نذرها، معمولا به کمک قاطرچی‌های فرحزادی که بلد راه بودند انجام می‌شد. هنوز هم (با وجود جاده آسفالته و امکان مسافرت با ماشین) شغل بسیاری از فرحزادی‌ها کرایه قاطر است. چراکه هنوز هم مسیر قدیمی امامزاده در دره فرحزاد پرطرفدار است و کسانی که علاقه به کوهنوردی و طبیعت‌گردی دارند، از این مسیر می‌روند.

در قدیم اهالی تهران برای زیارت امامزاده داوود، معمولا شب را در فرحزاد می‌گذراندند و صبح روز بعد با کمک همین قاطرچی‌ها به امامزاده می‌رفتند. این امر اختصاص به طبقه خاصی هم نداشـت و تقریبا همه زوار این کار را می‌کردند؛ مثـلا در «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه» آمده که ناصرالدین شاه روز دوشنبه ۱۷ محرم ۱۳۰۶ قمری را در فرحزاد گذراند تا روز بعد به زیارت امامزاده داوود برود. فرحـزاد که آب و هوایی فوق‌العاده خوش دارد، آن‌قدر برای تهرانی‌ها جذاب بوده که برای آن ضرب‌المثل هم بسازند: «تا بگویی ف، من رفته‌ام فرحزاد.»

گره بر ضریح

ضریح امامزاده قبلا چوبی بود. هر کسی که مشکلی داشت، نخی را به شبکه‌های ضریح گره می‌زد و عقیده بر این بود که باز شدن این گره نشانه باز شدن گره مشکلات است

مثل همه امامزاده‌ها

ساختمان امامزاده دو مسجد تو در تو ست؛ سبکی که در بیشتر امامزاده‌های ایران می‌شود نمونه‌اش را دید

از نسل هل‌اتی

روی کنگره‌های بالای ضریح، اسامی ۱۴معصوم(ع) حک شده و در قاب بالای ضریح، سوره «انسان» که در شأن امام‌علی(ع) و حضرت‌زهرا(س) نازل شده، به خط ثلث نوشته شده است





براساس «طهران قدیم» جعفر شهری، در زمان قاجار، صاحب نذر بعد از گرفتن حاجت، راهی زیارت می‌شده و تکه پارچه سبزی را که از پارچه روی بقعه می‌گرفته، به آستین می‌دوخته

دعایی‌ها به صف

زیارت امامزاده داوود، از زمان قاجاریه به یکی از عادات تهرانی‌ها تبدیل شـد. طوری که ناصرالدین شـاه قاجار، در قریه خوش‌آب‌وهوای شهرستانک که بسـیار به این امامزاده نزدیک است، قصری ساخت تا بعد از زیارت، در آنجا استراحت بکند. در واقع شهرستانک پشت قله‌ای به نام شاه‌نشین است که دره امامزاده داوود در جنوب این قله قرار دارد. معمولا کسانی که برای کوهنوردی به این منطقه می‌آیند، به شهرستانک هم می‌روند. از آن طرف، از شهرستانک هم می‌شود به امامزاده داوود آمد.

در «طهران قدیم» جعفر شـهری، آداب زیارت امامـزاده داوود در زمان قاجاریه این‌طور توصیف شده که صاحب نذر بعد از گرفتن حاجت، راهی زیارت می‌شده. علامت رفتن او به زیارت هم تکه پارچه سبزی بوده که از پارچه روی بقعه می‌گرفته و به آستین لباسش می‌دوخته. کسانی هم که زیاد بیمار می‌شـدند، دچار بیماری‌های مزمن بودند یا امراض لاعلاجی مثل صرع داشتند و در اصطلاح «دعایی» بودند، شب‌های چهارشنبه به طور مرتب به زیارت می‌رفتند.

اینجا چراغی روشن است

امروز البته از دعانویس‌هایی که دعایی‌ها پیش آنها می‌رفتند، چندان خبری نیست و در عوض، اطراف امامزاده پر است از مسافرخانه‌ها و کاسب‌های دستفروش. هم به علت سختی راه و هم به خاطر آب و هوای خوش این منطقه، شب ماندن در مسافرخانه‌های اطراف امامزاده کاملا مرسوم است. در «سفرنامه مازندران و استرآباد» رابینو (کنسول انگیس در رشـت، در اواخر قاجاریه) از امامـزاد داوود به عنوان یکـی از چهار منزل تابستانی بین چالوس و تهران اسم برده شده (در فصل زمستان، برف بسیار سنگینی در این منطقه می‌بارد که تقریبا امکان زیارت از این مسیر را ناممکن می‌کند.)

علاوه بر مسـافرخانه‌ها، امامزاده داوود به بازارش هم شهرت دارد. توی این بازار، هر چیزی که فکرش را بکنید می‌شود پیدا کرد؛ از خوراکی‌های عصر پدربزرگ‌ها تا کیف و سینی منقش به تصویر جومونگ؛ یک‌جور همنشینی سنت و مدرنیته.

سـاختمان امامزاده، طبق الگـوی اصلی بناهای آرامگاهی ایران سـاختـه شـده است: دو مسجد که هر دو به بقعه امامزاده در وسـط راه دارند. خود بقعه، در زمان



تپه «سلام»

اینجایی که عکاس ایستاده و عکس را گرفته، به «تپه سلام» معروف است؛ جایی که اولین بار گنبد امامزاده داوود را می‌شود دید و به آن حضرت می‌شود سلام داد



< هم تماشا، هم خرید
بازار کنار امامزاده داوود یکی از جذابیت‌های اصلی سفر به این امامزاده است؛ جایی که اگر حوصله کنید و خوب بگردیدش، حتما چیزهایی برای شگفت‌زده کردن شما دارد

باقی راه، پیاده >
اینجا انتهای جاده امامزاده است که گاهی مواقع به خاطر شلوغی بیش از حد تبدیل به پارکینگ می‌شود. از اینجا به بعد را باید خودتان پیاده بروید

▼ ظهر روز دهم
متن زیارت عاشورا از جمله متونی است که در اماکن مذهبی فراوان خوانده می‌شود. صحن امامزاده داوود هم از این زیارت خالی نیست





در آبادی‌های اطراف از جمله رندان و سنگان بقعه‌های کوچک‌تری به نام عمادالدین، علاءالدین، قاسم و عقیل وجود دارد که مردم آنان را برادران امامزاده داوود می‌دانند

صفویه بنا شده است ولی چیزی که در حال حاضر از آن بنا به جا مانده، یک بقعه هشت‌ضلعی به طول و عرض تقریبی شش متر با سرداب زیر آن است. ساختمان اصلی اما متعلق به دوره قاجاریه است. روی در ورودی حرم، هشت بیت شعر نوشته شده که در آنها اسم فتحعلی شاه آمده و معلوم می‌شود که این حرم در آن زمان ساخته شده است. آن طور که از «روزنامه خاطرات عزیزالسلطان» برمی‌آید، در زمان قاجار، بنای این امامزاده یک شیروانی سبزرنگ معروف هم داشته که الان دیگر خبری از آن نیست.

بقعه ساده امامزاده از یک ضریح ساده، معروف به ضریح جعفری تشکیل شده است با طول ۲/۵ و عرض ۱/۳۰ متر. دخیل بستن به این ضریح، جزو آداب اصلی زیارت امامزاده داوود است، طوری که روی شبکه‌های ضریح، به سختی می‌شود جای خالی پیدا کرد. در گوشه شمال‌شرقی بقعه یک دریچه آهنی است که به سرداب باز می‌شود. امامزاده در این سرداب مدفون است.

مهمان ایران

در نسب امامزاده داوود اختلاف نظر هست. طبق زیارتنامه موجود در بقعه، ایشان «داوود بن عماد بن جعفر بن نوح بن عقیل بن‌هادی بن یحیی بن قاسم بن ابراهیم بر اسماعیل بن ابراهیم بن حسن المثنی بن‌امام‌حسن‌مجتبی[ع]» معرفی شده‌اند اما متن اذن دخول کمی متفاوت است: «... عقیل بن یحیی الهادی بن جواد بن قاسم. ..» که در هر دو عبارت، آن حضرت نسل یازدهم امام مجتبی[ع] به حساب می‌آید. با این حال در دره‌های مجاور امامزاده، در سمت غرب و جنوب غربی، در آبادی‌های رندان و سنگان بقعه‌های کوچک‌تری به نام امامزاده عمادالدین، امامزاده علاءالدین، امامزاده قاسم و امامزاده عقیل وجود دارد که مردم محلی معتقدند پدر (امامزاده عمادالدین) و برادران امامزاده داوود هستند.

اما مرحوم شیخ ذبیح‌الله محلاتی در کتاب «اختران تابناک» خود که بهترین مرجع در شناخت امامزاده‌های ایران است، می‌نویسد که بعد از تحقیقات مفصل به این نسب‌نامه رسیده است: «داوود بن ابراهیم طباطبا بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی بن امام حسن[ع]». یعنی این امامزاده نسب پنجم امام حسن[ع] و از خانواده معروف طباطبایی‌هاست. امروز این نظریه، موردقبول بیشتر محققان است.

طبق نظریه مرحوم محلاتی، امامزاده داوود احتمالا در جریان قیام نوادگان امام حسن[ع] علیه بنی‌عباس – که در آن فقط ابراهیم طباطبا از کشتار جان سالم به در برد – به ایران آمده و در این منطقه کوهستانی و دور از دسترس ماموران بغداد، پناه گرفته است. این مطلب را شواهد تاریخی هم تایید می کند. مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقاله «جغرافیای بلاد و نواحی» خود، درباره فرحزاد آورده است: «نام این ده در کتاب «منتقلة الطالبیه» (متعلق به قرن پنجم هجری) آمده.

مولف کتاب منتقلة الطالبیه نام جمعی از سادات مهاجر را می‌برد که به این قریه پناهنده شده و در آنجا سکونت اختیار کرده بوده‌اند.» حتی در عقاید عامیانه و شوخی‌های مردم منطقه هم این موضوع انعکاس دارد. در روستای کیگا که در مسیر فرحزاد به امامزاده داوود است، این قصه رایج است که می گویند وقتی امامزاده داوود تحت تعقیب بوده از آنجا رد شده، قرار بوده که اهالی روستا او را لو ندهند ولی وقتی مامورها به جست‌وجوی او می‌آیند، کسانی با چشم به مسیر رفتن ایشان اشاره می کنند و از آن به بعد چشم‌های بعضی از اهالی این روستا چپ می‌شود.

هم آن شواهد تاریخی و هم این عقاید عامیانه، به خوبی نشان می‌دهد که این منطقه، زمانی پناهگاه اولاد امامان[ع] بوده است؛ همان‌طور که حالا محل تجمع دوستداران ائمه[ع] شده است ■

{راهنمای سفر}

چطور برویم؟

راحت‌ترین مسیر برای رسیدن به امامزاده داوود، جاده کن – سولقون است. از انتهای بلوار آبشناسان (یا نیایش) وارد فلکه دوم شهران می‌شوید. از آنجا ۲۵ کیلومتر تا امامزاده راه است که به دلیل سربالایی تندش، ۴۵ دقیقه‌ای طول می کشد تا به پارکینگ امامزاده برسید. از آنجا هم تقریبا یک ربع پیاده باید بروید تا به صحن امامزاده برسید. راه دیگری هم هست. مسیر دوم از انتهای اتوبان یادگار امام شروع می‌شود، از دره کنار رودخانه فرحزاد می گذرد و بعد از ۱۵ کیلومتر به «تپه سلام» می‌رسد؛ جایی که اولین بار در طول مسیر گنبد امامزاده داوود دیده می‌شود و باید همین راه را تا انتها رفت. یک مسیر دیگر هم برای کوهنوردان وجود دارد، می توانید با تله کابین توچال تا ایستگاه هفت بروید و از آنجا به سمت قله توچال بروید. جاده را پیدا بکنید و از آنجا تا قله شاه‌نشین در پشت شهرستانک بیایید. با دورزدن قله به امامزاده می‌رسید. یادتان باشد که در فصل زمستان، این دو مسیر قابل استفاده نیست.

کجا بمانیم؟

تقریبا همیشه در امامزاده‌داوود اتاق برای ماندن هست. امامزاده‌داوود دارای زائرسراهای متعددی است، می توانید سوئیت‌ها را به قیمت حدودی ۳۰هزار تومان و اتاق‌ها را به قیمت ۱۰ تا ۱۵هزار تومان اجاره کنید. البته همیشه در طبیعت اطراف امامزاده امکان چادر زدن مهیاست.



{حیات وحش}

سلطان پرندگان ایران

عقاب طلایی، بزرگ‌ترین عقاب خشکی‌های ایران است

عباس عاشوری

عکس: حسن مقیمی

عقاب طلایی ایران
حکمران صخره‌های بلند

نگاهی جانورشناسانه به پرنده سریع و قدرتمندی که در بلندترین نقاط زندگی می‌کند

در دل صخره‌های بلند و نفوذناپذیر و ارتفاعات دست نیافتنی، شکارچی قهاری حکمرانی می‌کند که آوازه‌اش در ابهت و قدرت، از وقتی تاریخ یادش می‌آید، زبانزد داستان‌ها و محافل بوده است. مهارت بی‌بدیلش در شکار و سیطره‌اش بر پهنه کوه‌های بلند و دشت‌های وسیع است که «سلطان پرندگان» را لقبی برازنده برای حکمران کوهستان‌ها، یعنی عقاب طلایی کرده است؛ شکارچی تیزبینی که در چشم به‌هم زدنی، طعمه‌اش را با سرعت و دقتی بی‌مثال می‌رباید و با چنگال‌های تیز و قدرتمندش، در همان دم اول کار او را یکسره می‌کند. عقاب طلایی با نام علمی *Aquila chrysaetos*، در کنار عقاب دریایی دم‌سفید، عقاب دریایی و عقاب شاهی (شاه‌باز)، در دسته عقاب‌های بزرگ‌جثه قرار می‌گیرد؛ همان‌هایی که بزرگ‌ترین عقاب‌های ایران هستند. در میان این دسته، عقاب طلایی یک فرق اساسی با سه عقاب دیگر دارد؛ آنها بیشتر در تالاب‌ها و دریاها زندگی می‌کنند اما عقاب طلایی، در کوهستان‌ها، تپه‌ماهورها و دشت‌های پهناور روزگار می‌گذراند و حکمران بی‌چون و چرای صخره‌های بلند ایران است.

اگر داستان ربودن یک کودک سه ساله اصفهانی توسط پرنده‌ای غول‌پیکر را شنیده‌اید و ماجرای از زمین بلند کردن گوسفند یا بزی توسط پرنده‌ای به گوشتان خورده، منظور گوینده آنها از آن پرنده همین عقاب طلایی است. شاید آنهایی که از نزدیک قد و قامت عقاب طلایی را دیده‌اند، حق داشته باشند که این‌گونه بیندیشند؛ چشم‌های پرنفوذ، چنگال‌های بلند و تیز، منقار داس‌مانند و بال‌هایی که وقتی باز می‌شوند از طول بدن انسان هم بلندترند، باعث می‌شود تا باور همه اینها را ممکن کند. از بین ۱۲گونه عقاب بزرگ یا کوچک جثه‌ای که در ایران زندگی می‌کنند، عقاب طلایی بعد از عقاب دریایی دم‌سفید، بزرگ‌ترین است. همین است که این‌گونه بی‌رقیب در پهنه آسمان کوه و دشت یکه‌تازی می‌کند و این‌همه افسانه و داستان در فکر اهالی این سرزمین می‌پروراند؛ پرنده‌ای که آسمان همه‌جای ایران را درمی‌نوردد و فقط کویرهای مرکزی و جنوب‌شرقی ایران پرواز این پرنده باشکوه را نمی‌بیند، آن‌هم به این خاطر که ارتفاعات مناسبی برای لانه‌سازی آنها وجود ندارد. عقاب طلایی، حد و مرز نمی‌شناسد و در تمام ایران به‌جز این مناطق زندگی می‌کند.

درست است که زیستگاه اصلی این پرنده در ایران، پارک ملی گلستان و منطقه حفاظت‌شده ارسباران است اما ارتفاعات کوهستانی رشته کوه‌های البرز، از شمال‌شرق تا شمال‌غرب و ارتفاعات زاگرس از شمال‌غرب تا جنوب‌غرب و حتی ارتفاعات استان‌های جنوبی هم در تمام فصول سال، شرایط ایده‌آلی را برای زندگی و مکانی مناسب برای لانه‌سازی و جوجه‌آوری عقاب طلایی فراهم کرده‌اند. در کل عقاب‌ها در همه‌جای دنیا، پرنده‌هایی سختگیر نیستند و کافی است مکان مناسبی برای لانه‌سازی و طعمه‌ای برای شکارشان باشد تا آنها هم باشند. برای همین هم در سراسر آمریکای شمالی، اروپا، آسیا و شمال آفریقا زیستگاه‌های عقاب‌های طلایی دیده می‌شوند.

شکارچی سریع

۵۰ کیلومتر در ساعت، سرعت عادی عقاب طلایی است؛ یعنی وقتی هنوز تصمیم به حمله نگرفته. کافی است شکارش را با آن چشمان تیزبینش پیدا کند تا در چشم برهم‌زدنی، سرعتش را تا ۳۲۰ کیلومتر در ساعت بالا ببرد؛ سرعتی باور نکردنی که عقاب طلایی در حال شیرجه به سمت شکار به آن می‌رسد و مدیون ماهیچه‌های سینه و بال بسیار قوی خود است. بافت عضلانی قرمز سینه و بال‌هایی که دارای ذخیره چربی و



تیزبین مثل عقاب
از دو عقاب طلایی که کنار هم نشسته‌اند، فقط صورت یکی‌شان پیداست اما به‌طور حتم آن یکی هم مثل همین عقاب با چشمان تیزبین‌اش همه‌چیز را زیر نظر دارد. قدرت دید یک عقاب طلایی بسیار زیاد است و می‌تواند یک خرگوش را از فاصله دو کیلومتری ببیند. دید این پرنده هشت برابر دید انسان است چون تعداد سلول‌های حساس به نور متراکم در چشم‌اش هشت برابر سلول‌های چشم انسان است /عکس: فریبرز حیدری



روی یک آبشخور

یک عقاب طلایی نابالغ در حال خوردن آب روی یک آبشخور است؛ همان استخرهای کوچکی که در مناطق بیابانی به‌خاطر کمبود منابع آب برای جانوران منطقه می‌سازند. عقاب منقارش را درون آب کرده و در حال بالا آوردن سر خود است و قسمتی از آب بیرون پریده /عکس: حسن مقیمی



وحشت در کوهستان
حالت پرواز این عقاب طلایی نشان می دهد که تازه از روی جایی بلند مثل نوک یک صخره بلند شده. وقتی او می‌پرد، حیوانات کوهستان بدن‌شان می‌لرزد که نکند شکار امروزش شوند. عقاب طلایی با قدرت دیدی قوی، سرعتی فوق‌العاده زیاد و چنگال‌ها و منقاری قدرتمند، به‌راحتی شکارش را به دست می آورد /عکس: فریبرز حیدری

عقاب‌های طلایی پرندگان قدرتمندی هستند؛ آنها قادرند حتی طعمه‌های هم‌وزن خود را هم از روی زمین بلند کرده و تا لانه‌هایشان در ارتفاعات بلند حمل کنند

خون زیاد هستند، فعالیت مداوم و سریع آنها را ممکن می کند. پرنده‌ای که با این سرعت زیاد پرواز می کند، باید هم قلمرویی به وسعت زیاد گاهی تا ۱۵۵ کیلومتر مربع و حتی بیشتر هم داشته باشد.

شاید عقاب‌های طلایی را تا به حال از نزدیک در باغ‌وحش دیده باشید و بتوانید طول ۷۶ تا ۹۶ سانتی‌متری بدنش را تصور کنید اما در حال پرواز، گویی پرنده دیگری است؛ پرنده‌ای که فاصله بین دوسر بالشان، وقتی آنها را برای پرواز باز می کند، به یک متر و ۸۰ تا دو متر و ۳۰ سانتی‌متر می‌رسد. عقاب طلایی (Golden Eagle) که نامش را به‌خاطر رنگ قهوه‌ای روشن همراه با جلای طلایی پرهای سر و پشت گردنش گرفته، در تمام بدن پر و بال یکدست قهوه‌ای تیره یا سیاه روشن دارد. این عقاب با دیگر عقاب‌های بزرگ تفاوت‌هایی دارد؛ عقاب شاهی پرهای سفیدی روی شانه دارد و رنگ پشت بال‌هایش یکدست تیره است. عقاب طلایی هنگام پرواز بال‌هایش را به شکل V و کاملا روبه جلو در می‌آورد که از این طریق هم از شاهی‌ها متمایز می‌شود. عقاب طلایی از نابالغ یک عقاب دریایی دم‌سفید هم وقتی که نشسته است، از روی منقار کوچک‌تر و پاهای پردارش مشخص می‌شود و در حال پرواز، از روی دم دراز و چهارگوش‌تر و نوع پروازش. جوجه‌های عقاب‌طلایی خیلی زود به‌اندازه والدین خود بزرگ می‌شوند و از روی پرهای سر و پس گردنشان که به رنگ زرد مسی با قاعده سفید بی‌رنگ است و نوار سفید رنگی در طول شاهپرهای بال و دم سیاه و سفیدشان، مشخص می‌شوند. این جوجه‌ها با افزایش سن از مقدار سفیدی پرهای بدن‌شان کاسته می‌شود و در چهار تا پنج سالگی همرنگ والدین خود می‌شوند.

عقاب طلایی پرنده قدرتمندی است؛ نرهای ۳ تا ۵ کیلوگرمی و ماده‌های ۴ تا ۵/۶ کیلوگرمی آنها قادرند طعمه‌های هم‌وزن خود را از روی زمین بلند کرده و تا لانه‌هایشان در ارتفاعات بلند حمل کنند، اما طعمه‌های سنگین‌تر از خود را نمی‌توانند بلند کنند و آنچه در مورد شکار گوزن و گوسفند و کودک گفته می‌شود، افسانه‌هایی است که وجودشان را از هیبت و بزرگی جثه عقاب طلایی وام گرفته‌اند. درست است که در کشورهای آسیای مرکزی ـ قزاقستان، تاجیکستان، ... ـ و چین، عقاب‌طلایی را برای شکار گوزن، گرگ، روباه و بزکوهی تربیت می کنند اما آنها فقط از چنگال‌های قدرتمند این پرنده استفاده می کنند؛ چنگال‌هایی که به راحتی در پوست و گوشت طعمه فرو می‌رود و آن را زخمی یا در مواقعی می کشد. چنگال‌های عقاب طلایی بین ۱۳ تا ۱۸ سانتی‌متر طول دارند و باقدرتی که از پاهای پوشیده از پر می گیرند به راحتی بدن طعمه را می‌درند. منقار محکم و قلاب مانند آنها هم به راحتی گوشت را پاره و از استخوان طعمه جدا می کند.

از دیگر خصوصیات ویژه عقاب‌ها، پرواز بدون بال‌زدن است. اگر تا به حال از روی زمین عقاب‌ها را در حال پرواز دیده باشید ـ همان نقطه‌های سیاهی که به خاطر ارتفاع زیاد به‌سختی سر و بالشان قابل تشخیص است ـ بی‌حرکت بودن بال‌هایشان را هم در آن حال دیده‌اید. این خصوصیت همه عقاب‌هاست که می‌توانند مسافت زیادی را در یک محیط دایره‌ای بدون بال زدن بپیمانید. این ویژگی در عقاب‌های درشت‌جثه به‌خصوص عقاب دریایی دم‌سفید، بارزتر از همه است. آنها گاهی مجبورند ساعت‌ها بدون داشتن جایی برای نشستن پرواز کنند، پس لازم است انرژیشان را ذخیره کنند؛ همان خصوصیتی که هواپیماهای پرسرعت و جنگی را با الهام از آن طراحی می کنند. عقاب‌ها این ویژگی را مدیون حالت بال‌ها و بدنشان و جریان‌های هوای گرمی هستند که پس از گرم شدن در سطح زمین به سمت جو حرکت می کنند.

بقای نسل در بلندی‌های دست‌نیافتنی

حمله‌های نمایشی دو عقاب به یکدیگر، پروازهای موجی یک یا دوتایی، شیرجه‌های که به یک مانور می‌ماند و در نهایت شاهکار بی‌بدیل و حیرت‌انگیز خلقت این پرنده؛ دوعقاب با قفل کردن چنگال‌های یکدیگر به هم درحال پرواز، به سمت پایین می‌چرخند. این حرکات اعجاب‌انگیز را همیشه نمی‌توانید در عقاب طلایی ببینید، فقط اواخر زمستان تا اوایل بهار، یعنی همان آغاز زمان جفت‌گیری است که پرنده‌های نر و ماده چنین به وجد



ضیافتی از شکار

یک عقاب طلایی بالغ مشغول خوردن غذاست و البته زنبوری هم از این ضیافت فیض می‌برد. این عقاب با چنگال‌های تیز و بلندش که تا ۱۸ سانتی‌متر طول دارند، لاشه شکار را نگه می‌دارد و با منقار قوی و حدود ۵ سانتی‌متر خود، به راحتی تکه‌های گوشت را از استخوان لاشه جدا می‌کند /عکس: فریبرز حیدری

می‌آیند. جفت‌گیری که تمام می‌شود، وقت لانه‌سازی است. روی لبه پرتگاه‌ها و شکاف صخره‌ها و گاهی روی شاخ و برگ درختان بلند؛ اینها جاهایی است که نر و ماده با کمک هم و با استفاده از شاخه‌های ضخیم و تکه‌های چوب، لانه‌ای می‌سازند و اغلب داخل آن را با گیاهان نرم، علف، برگ و پوست درختان، خزه و گل‌سنگ آستر می‌کنند تا بستر آسایش جوجه‌هایشان نرم و راحت باشد. گاهی هم لانه‌های متروک بزرگ‌ترین کلاغ ایران یعنی غراب و دیگر پرندگان را تعمیر و بازسازی می‌کنند و می‌شود خانه دیگرشان. جالب‌تر آنکه هر جفت عقاب در قلمرو پهناورشان، چندین لانه می‌سازند و هر از گاهی در هر کدام از آنها مستقر می‌شوند اما از اواخر بهمن تا اواسط اردیبهشت‌ماه که وقت گذاشتن تخم می‌شود، امن‌ترین و راحت‌ترین آنها را انتخاب می‌کنند. معمولا دو تخم که البته این تعداد می‌تواند بین یک تا چهار تغییر کند، ضامن بقای نسل زوج عقاب در هر سال است؛ تخم‌هایی به رنگ سفید کدر با لکه‌های قهوه‌ای مایل به قرمز که بعد از ۴۳ تا ۴۵ روز که زیر پدر و مادر و بیشتر مادرشان ماندند، دیگر خانه جوجه‌ها نخواهند بود.

جوجه عقاب‌ها عریان و چشم بسته‌اند و به خاطر مدت زیادی که طول می‌کشد تا از تخم بیرون بیایند، به آنها جوجه‌های دیررس (Altritial) می‌گویند. از آنجا که این جوجه‌ها پس از تولد هم تا مدتی توسط والدینشان تغذیه و مراقبت می‌شوند، جوجه‌های لانه‌پا هم لقب می‌گیرند. چند هفته اول، این پرنده نر اســت که غذای جوجه‌ها را می‌آورد و دهانشان می‌گذارد و ماده بیشتر در لانه کنار آنهاست و در مقابل سرما و خطر دشمنان، مراقبتشان می‌کند. پس از طی حدود ۷۲ تا ۸۴ روز، جوجه‌ها توانایی پرواز پیدا می‌کنند و ۳۲ تا ۸۰ روزی هم بعد از پرواز به همراه والدین به شکار می‌روند تا هم شکار یاد بگیرند و هم از خطر در امان باشند. آنها اواخر تابستان و پاییز را به یادگیری راه و رسم شکار و بقا می‌گذرانند و از آن به بعد، زندگی مستقلی را تجربه می‌کنند. تقریبا در ۱۵-۱۰ سالگی هم بالغ می‌شوند و ۴۴ تا ۵۰ ســال هم عمر می‌کنند. آنچه باز هم شگفتی می‌آفریند، این اســت که عقاب‌های طلایی در تمام طول عمر خود با همان جفتی که اول اختیار کرده‌اند، زندگی می‌کنند.



شکارچی بی‌تجربه

از سر و وضع این عقاب طلایی پیداست که توانی ندارد؛ نفس‌نفس می‌زند و بالش هم احتمالا آسیب دیده و توان پرواز ندارد چرا که پرهایش آویزان شده است. دیده شده که عقاب‌های طلایی نابالغ به دلیل کمبود غذا و گرسنگی، خودشان را برای یک شکار آن‌قدر به آب و آتش می‌زنند که بر اثر بی‌تجربه‌گی به اطراف می‌خورند و برای همیشه قدرت پروازشان را از دست می‌دهند. شاید برای این عقاب هم همین اتفاق افتاده باشد/ عکس: محمود شکیبا

عقاب طلایی، جز انسان دشمنی در طبیعت ندارد؛ سموم شیمیایی، سیم‌های انتقال برق، جاده‌کشی‌های کوهستانی و شکار است که نسل این پرنده را به‌خطر انداخته

سلطان صخره‌ها در خطر است

«کلیاک (kliak). کلیاک کلیاک. کلیاک.» اهالی کوهستان این صدا را خوب می‌شناسند؛ صدایی که گاهی ســکوت سرشار کوهستان را می‌شــکند و تمام فضای بین کوه‌ها را با پژواکش پر می‌کند. این یعنی یک عقاب طلایی برای پیداکردن غذای امروزش، از لانه بیرون آمده و شکاف دره‌ها را به دنبال طعمه می‌گردد.

هر موجود زنده‌ای که گوشت داشته باشــد و وزنش از وزن عقاب کمتر، می‌تواند خوراک عقاب شود. درست است که غذای اصلی عقاب طلایی، پستانداران کوچکی مثل خرگوش، سنجاب، راســو و انواع موش است اما از لاک‌پشت و مار و سوســمار هم بدش نمی‌آید و گاهی هم بره‌ها و روباه‌های کوچک را شکار خود می‌کند. بین این موجودات زنده، شکار لاک‌پشــت برای عقاب‌ها حکایتی دارد. با اینکه عقاب‌ها قادر نیستند با چنگال‌هایشان لاک لاک‌پشت را بشکنند و از گوشتش بخورند، از شکار آنها نمی‌گذرند؛ لاک‌پشت را به چنگ می‌گیرند و بالا می‌برند و از ارتفاع زیاد روی ســنگ می‌اندازند. به این ترتیب لاک می‌شکند و عقاب‌ها به راحتی گوشت حیوان را می‌خورند. هرچند پرندگان کوچک مثل کبک و کبوتر و کلاغ هم غذای لذیذی برای عقاب طلایی هستند.

عقاب‌های بزرگ، گوشتخوارانی قهارند و دشمنی در طبیعت ندارند؛ زندگی در ارتفاعات بلند، پرواز در آسمان دست‌نیافتنی، سرعت بسیار زیاد و قدرت تهاجمی بالا، جایی برای دشــمنان طبیعی باقی نمی‌گذارد. فقط ممکن اســت گاهی جوجه‌هایشان توسط سایر پرندگان شکاری خورده شوند. متاسفانه این پرنده زیبا تنها یک دشمن واقعی دارد؛ انسان. بارها و بارها اتفاق افتاده که به خاطر خوردن پستانداران کوچکی که قبلا با سموم شیمیایی مثل د. د. ت مسموم شده‌اند، مرده‌اند. نابالغ‌ها هم که بی‌تجربه‌ترند، هنگام شکار و حمله، سیم‌های برق قاتلشان می‌شود؛ در هنگام حمله برای شکار به سیم‌های انتقال برق یا لبه صخره‌ها برخورد می‌کنند و چون استخوان‌هایشان حالت اسفنجی دارد و تو خالی است در اثر ضربه می‌شــکند و دیگر جوش نمی‌خورد. در این حالت پرنــده یا می‌میرد یا برای همیشه قدرت پروازش را از دست می‌دهد. جاده‌کشــی‌های کوهستانی هم بلای جان دیگری برای عقاب طلایی است. این جاده‌ها، مکان‌های بکر لانه‌سازی عقاب طلایی را به هم زده، دسترسی انسان به مکان‌های جوجه‌آوری آن را آسان کرده و آواره‌شان کرده اســت. هرچند عقاب طلایی تا حدودی از پس این یکی برآمده و استراتژی جالبی به‌کار می‌برد؛ آشــیانه‌های متعددی در قلمرو بزرگ خود می‌سازد و گاهی به صورت دوره‌ای از آنها استفاده می‌کند.

همه این مشکلات باعث شــده تا تعداد عقاب‌های بزرگ ایران که عقاب طلایی که یکی از آنهاست رو به کاهش رود. سرشــماری عقاب‌های طلایی کار مشکلی‌است، مطالعات کاملی هم در ایران برای آن انجام نشــده؛ برای همیــن هم تعداد دقیق آنها مشخص نیست اما آن‌قدر نقش پررنگ و مهمی در زنجیره غذایی کوهستان‌ها بازی می‌کنند که در فهرســت گونه‌های در خطر انقــراض ایران قــرار گرفته‌اند. هرگونه کاهش در جمعیت پرنده‌ای مثل عقاب طلایی که در بالای زنجیره غذایی است، تاثیر مستقیم روی اکوسیستم منطقه می‌گذارد. این اهمیت در دنیا هم پررنگ است، آن‌قدر که عقاب‌طلایی در فهرســت ســرخ اتحادیه جهانی حفاظت قرار گرفته است؛ یعنی باید برنامه‌های پیوســته‌ای برای حفاظت از آنها و زیستگاهشــان درنظر گرفته شود. عقاب‌های بزرگ ایران، به‌خصوص عقاب طلایی در خطر است؛ سلطان بلندی‌ها که همه در اوج بودنش را ستایش کرده‌اند؛ پرنده‌ای که مرزهای زمینی برایش بی‌اهمیت است و آسمان تمام جهان برای او محل پرواز است ■



{مردم شناسی}

از گیاه به فرش

گزارش اختصاصی از کارگاه‌های رنگرزی سنتی در بازار کهنه شهر قم

متن و عکس: محمدمهدی بهمنی

آداب رنگرزی

کلاف‌ها مراقبت زیادی می‌خواهند، چرا که هر لحظه ممکن است سر کلاف‌ها بلایی بیاید. رنگرز باید همیشه حواسش به مقدار مواد رنگزایی که به پاتیل می ریزد، باشد، دمای پاتیل را مدام بپاید و زمان رنگرزی دستش باشد. هموار کردن کلاف‌ها آداب خاصی دارد. معمولا هر سری رنگرزی شامل صد کلاف می‌شود و هر کلاف باید در هر سری ده بار هموار شود. با این حساب رنگرز در هر سری باید ۱۰۰۰ بار رشته ها را هموار کند



به رنگ مستوره >
آدم در رنگرزخانه باید خیلی هوای خودش را داشته باشد؛ هوای خودش و لباسهایش را. چون اینجا زیر سقف‌های گنبدی و پای پاتیل‌های لبریز از رنگ، در چشم به هم زدنی همه‌چیز رنگی می‌شود. کار که شروع می‌شود قیافه‌های خندان رنگرزان جدی و دقیق می‌شود. رنگرز باید کلاف‌ها را دقیقا به رنگ مستوره که یک نمونه رنگ است، رنگ کند. اینجا با اندک بالا و پایینی کلافها رنگ عوض می کنند

پشت شیشه بخارگرفته کارگاه، در میان پاتیل‌های بزرگ مسی، رنگ در حال قل‌قل اســت و لکه‌های رنگی به هرسو پرتاب می‌شوند. فرش ایرانی تمام رنگ و لعابش را از همین پاتیل جوشان دارد؛ پاتیل‌هایی که هنوز هم طرفداران خود را دارد. در راسته بازارهای شهرهای صاحب‌فرش، هستند تک‌وتوک رنگرزی‌هایی که دود از دودکش‌هایشان بالا می‌رود. استادکاران این رنگرزخانه‌ها قرن‌هاست که مانند کیمیاگران در حال ترکیب اسرارآمیز رنگدانه‌ها و دندانه‌ها هستند تا درخشان‌ترین و باثبات‌ترین رنگ‌ها را بر رشته‌های ابریشمین و پشمی بنشانند. رنگرزی از معدود مشاغلی است که همچنان رمز و رازش سینه به سینه منتقل می‌شود و از پدر به پسر ارث می‌رسد؛ مهارتی سخت و زمانبر است تا کلاف‌ها رنگی جاودان بگیرند و قالی‌ها از آن ساخته شود. با اینکه این شغل سنتی دیگر رو به نابودی است اما هنوز هم هستند رنگرزهایی که در کارگاه‌های خود شغل آبا و اجدادی‌شان را ادامه می‌دهند.

راسته کهنه بازار قم بوی چوب می‌دهد و صدای ضربه چکش بر ابزار خراطی همه جا به گوش می‌رسد. نقطه‌های نورانی‌ای که تصویر هورنوهای (هواکش‌های) وسط سقف‌های گنبدی بازارند، در یک ردیف به صف شده‌اند. اینجا داخل راسته بازار پرسر و صدا، در امان سقف‌های گنبدی، عابران از گزند آفتاب داغ خورشید قم در امانند. اغلب حجره‌های راسته کهنه را خراطان تصاحب کرده‌اند و مشاغل دیگر در اقلیتند. حجره‌های خوش‌بوی عطاران همان ابتدای بازار اعلام موجودیت می کنند. آهنگران و اسباب پرسر و صدایشان هم بخشـــی از بازار را گرفته‌اند اما کارگاه‌های بی‌سر و صدای رنگرزی در این شلوغی چندان به‌چشـــم نمی‌آیند. رنگرزخانه‌های انگشت‌شمار بین ردیف حجره‌ها گم شده‌اند؛ باید دقت کرد و مدام از این و آن نشـــانی گرفت تا بالاخره در چهارچوب یکی از درهای چوبی چشم آدم به کلاف‌های رنگی آویزان از سقف بیفتد.

سینه به سینه رنگ

«از این پاتیل طلا می‌ریزه، واسه کسی که کار بکنه. اگه کار نکنه، نون خشک هم توش نیســـت.» پیرمرد یکی درمیان دندان‌های طلایی در دهان دارد و موهای یکدست سفید و اندکی ژولیده بر سرش. رنگرزی استاد حســـین فداکار در ابتدای بازار کهنه قرار گرفته. رنگرزخانه او چهار پاتیل ۱۰، ۱۵، ۲۵ و ۵۰ کیلویی دارد و این یعنی کار و کاسبی‌اش هنوز از رونق نیفتاده. روی نیمکت، کنار ورودی مغازه‌اش منتظر نشسته تا چایی تازه‌دم داخل استکان کمر باریک از بخار بیفتد و قابل نوشیدن شـــود. اولین چیزی که روی دیوارهای رنگرزی‌اش به‌چشم می‌آید، تابلوی باریک و کشیده‌ای اســـت که تصویر، نام و یاد حاج حسین لرستانی (مرشد) را روی خود دارد؛ «رنگرزی را با روزی ۲۵زار (ریال) دم مغازه مرشد شروع کردم. ساعت پنج صبح که می‌رفتم در دکان حاج‌حسین تا ساعت ده شب با همین پول کار می کردم.» رنگرزی برای «فداکار»ها شغلی موروثی است. سه پسر استاد حسن به نوبت تمام فوت‌وفن کار را از پدر یاد گرفته‌اند. دو پسر در معیت پدر ماندند و سومی کمی آن طرف‌تر برای خود کار و کاسبی‌ای به راه انداخت.

استاد فداکار مدام به‌یاد مرشد است؛ «شاگرد باید کار را بدزدد! آقامرشد خدا بیامرز وقتی می‌خواست جنس را بکشد، پشت به ما می کرد که ما نبینیم چه کار می کند و چقدر جنس می کشد. آن‌وقت ما دزدیمان این بود که وقتی استاد یادش می‌رفت و سنگ را از روی ترازو

رنگرزی شغلی موروثی است. پسر فوت‌وفن کار را از پدر یاد می‌گیرد و در معیت پدر برای خود کار و کاسبی راه می‌اندازد

برنمی‌داشت، ببینیم سنگ داخل ترازو چقدری است.» پسرکی که از همان ابتدا کنار دست حاج‌حسین است، به امر او «به دو» می‌رود تا چند تا قوطی از عمومحمودش بگیرد و بیاورد تا پیرمرد انواع رنگ‌های طبیعی را نشانم دهد. حاج‌حسین که انگار خنده روی لب‌هایش، قسمتی از صورتش است، از سال۷۹ به این‌طرف خودش را بازنشسته کرده و کار و کاسبی و رنگرزی‌اش را سپرده به دو پسرش. حاج‌حســـین از سختی کار پای پاتیل‌های جوشان می گوید، از درد پایی که با ایستادن کنار پاتیل دچارش شده یا تاول‌هایی که در اثر چلاندن ابریشم، روی دست‌هایش می‌نشسته. چاره کار تاول‌ها حنا بود و چاره پادرد بازنشستگی.

پسربچه همراه حاج‌حسین با دو قوطی در دست در میان درگاه ظاهر می‌شود. پیرمرد در یکی از قوطی‌ها را باز می کند. ساقه، گل و برگ گیاه زرد رنگی که قوطی را پر کرده به اعتبار نوشته روی قوطی، «اسپرک» است. اسپرک گیاهی است خودرو که خراسانی‌ها آن را کشت می کنند. این گیاه در ترکیب با مواد رنگزای دیگر مثل برگ مو و روناس، رنگ‌هایی متنوع از زرد پسته‌ای تا زرد طلایی ایجاد می کند. قوطی دیگر حاوی تنها ماده رنگی حیوانی‌ای است که به پاتیل‌های رنگرزی راه یافته. حشره آلبالویی رنگ خشک‌شده‌ای که حاج‌حسین آن را «قرمزدانه» می گوید. قرمزدانه‌ها می‌توانند از مکزیک یا جزایر قناری آمده باشند یا حتی اهل هندوستان باشند. از قرمزدانه می‌شود خوش‌رنگ‌ترین و شاداب‌ترین رنگ قرمز را به دست آورد. حاج‌حسین دست توی اسپرک‌ها می کند و بو می کشد. از قیافه‌اش می‌شود حدس زد که این بو کلی خاطره دور و نزدیک را به یادش می‌آورد. چشم‌های استاد براق می‌شوند؛ «ما راضی نیستیم که شیمیایی رنگ کنیم. من بیشتر از ۵۰سال سابقه کار دارم. نمی‌آیم این سابقه را خراب کنم اما بعضی مشتری‌ها می‌آیند و می گویند که الا و للا من رنگ شیمیایی می‌خواهم.»

رنگ‌های ایرانی در طول تاریخ همیشـــه به شفافیت و دوامشـــان شناخته می‌شدند.



بی‌قرار دست‌های رنگی
آقا نبی بی‌حوصله است و بی‌توجه به دور و اطراف، کار خودش را می‌کند. اگرچه هنوز دود از دودکش رنگرزی او بلند است، اما دلش بی‌قرار سال‌های دور است. سال‌هایی که کلاف‌های بی‌رنگ تا سقف کارگاه تلنبار می‌شدند و او در برگشت به خانه حتی فرصت شستن دست و صورت رنگی‌اش را هم‌نداشت



کار تیمی
رنگرزی یک کار تیمی است. همیشه دو نفر پای ثابت پاتیل هستند، مگر اینکه کلاف‌ها کم باشند و پاتیل آنقدر کوچک که جایی برای دو نفر نباشد. با تمام شدن یک دور هموار کردن کلاف‌ها، جای کارگرها در دوسوی پاتیل عوض می‌شود تا همه‌چیز برابر باشد؛ هم برای رنگرزها و هم برای کلاف‌ها

به گفته شاردن، سیاح اروپایی در عهد صفویه، صنعت رنگرزی در ایران آن زمان بیشتر از اروپا توسعه و ترقی داشت

شاردن–سیاح سفرنامه‌نویس که در عهد صفوی گذرش به ایران می‌افتد–درباره رنگ‌های ایرانی می‌نویسد: «صنعت رنگرزی در ایران بیشتر از اروپا توسعه و ترقی یافته است چون رنگ‌های این کشور دارای روشنی و جرم بسی بیشتر هستند و چندان زود زائل نمی‌شود.» درواقع اگر فرش ایران علیرغم قیمت‌های بالایش، فروش نسبتا خوبی داشت، به خاطر کیفیت بالای آن بود. طرح‌های اصیل ایرانی، بافت ظریف و فشـــرده و رنگ‌هایی که به مرور زمان شفاف‌تر و جذاب‌تر می‌شدند، راز موفقیت فرش ایران بودند اما با از دست‌دادن این محســـنات، دیگر فرش ایرانی چیزی بیشـــتر از رقبایش نداشت. شـــاید باید فرمان سختگیرانه‌ای که ناصرالدین‌شاه قاجار در ســـال ۱۳۰۰ هجری قمری صادر کرده بود؛ با وسواس اجرا می‌شـــد تا کار فرش ایرانی به اینجا نمی کشید؛ فرمانی که ورود رنگ‌هایی شیمیایی را ممنوع کرده، رنگ‌های وارد شده را معدوم می کرد و قالی‌هایی را که آغشته به این رنگ‌ها شده بود ضبط می کرد.

رنگ‌های ماندگار

«وقتی پای پاتیل گیاهی می‌ایستی، کیف می کنی. بوی پوست گردو و انار که از توی پاتیل درمی‌آید کیف می کنی؛ اما حیف...» عباس حسن‌نژاد که دلش برای رنگ‌های گیاهی تنگ شده، داماد صاحب کارگاه است. او ابریشـــم‌هایی را که در پاتیل رنگ هموار شده‌اند سوار خشک کن کرده و حالا بالای سرشان مراقب ایستاده است. هموار کردن یکی از مهم‌ترین مراحل کار رنگرزی است؛ رشته‌های نخ دور دست‌های مجهز به دستکش می چرخند و می‌چرخند تا همرنگ مایع داخل پاتیل شوند.

لوله خروجی خشک کن، آب سورمه‌ای رنگی روانه حلب ۱۷ کیلویی کنار خشک کن می کند. سطح آب رنگی را کف گرفته است. حسن‌نژاد خیره به کف‌های روی حلب می گوید: «بخار رنگ‌های شیمیایی سرطان می‌آورد اما چاره‌ای نیست.» پیرمرد سفیدمویی که از اتاقک انتهای کارگاه بیرون آمده، دست و صورت وضو گرفته‌اش را داخل کلاف‌های سفید ابریشم آویزان از دیوار خشک می کند. پیرمرد روی خشک‌شده‌اش را به ما می کند و می گوید: «رنگ شیمیایی خوب هم که باشد، بالاخره می‌پرد و بی‌حال می‌شود. رنگ کردن با رنگ شیمیایی مثل بزک کردن می‌ماند اما رنگ‌های طبیعی هر چه بمانند و پا بخورند، شفاف‌تر می‌شـــوند و رنگشـــان رو می‌آید.» همه رنگرزهای قمی مثل آقا نبی و دامادش اعتراف می کنند که رنگ‌های شیمیایی، زیبایی و جلای ظاهری دارند و با کمی آفتاب دیدن، زرق و برقشان از بین می‌رود. اما رنگ‌های طبیعی ثبات و دوام بالایی دارند. این را فرش‌های سن و سال‌داری که گاهی عدد سن آنها به بالای ۲هزار هم می‌رسد، تصدیق می کنند.

کلاف‌های سورمه‌ای و طلایی سوار بر دوش «نبی ردکا» و دامادش، یکی‌یکی پله‌های نردبان را بالا می‌روند و از دریچه پرنور سقف می گذرند. روی سقف گنبدی کارگاه که در امتداد گنبدهای آجری سقف بازار قرار گرفته‌اند، تیرهای چوبی شکم داده آماده‌اند تا زیر بار ابریشم‌های رنگی بروند. حلقه‌های ابریشمی از تیرهای چوبی رد شده و یکی‌یکی تکانده می‌شوند تا هموار و یکدست شوند و هیچ چین و شکنی بر رشته‌ها نماند. آقا نبی و دامادش تیرهایی را انتخاب می کنند که در سایه دیوار قرار گرفته‌اند. پهن کردن کلاف‌ها در سایه باعث می‌شـــود تا زیر و روی کلاف‌های رنگی همزمان خشک شوند و رشته‌ها کمرنگ و پررنگ نشوند. آقا نبی می گوید فرش قم ۱۵–۱۰ رنگ بیشـــتر ندارد و شروع می کند با انگشتان چروکیده‌اش یکی یکی شمردن؛ کوچک‌ترین انگشتش می‌شود لاکی، بعدی مَله‌ای که نوعی زیتونی تیره است، پوست هندوانه‌ای، سوخته‌ای، طلایی، کرم سفید، کرم زرد، دوغی، عنابی و ...

زیر سقف گنبدی رنگرزی دوباره آتش به جان دیگ‌های مسی افتاده و نوبت به رنگ دیگری رسیده است. حالا پسر آقا نبی هم به جمع اضافه شده. رنگرزی همچنان شغلی خانوادگی است و رمز و رموز کار بیشتر بین اعضای خانواده رد و بدل می‌شود. آتش زیر دیگ زبانه می کشد، دهانش را به قصد بلعیدن دیگ باز می کند اما حریف دیگ مسی نمی‌شود. آقا نبی روزهایی را که هنوز لوله‌های گاز به بازار نرسیده بودند، خوب یادش است. باوجود اینکه آتشدان‌ها هر کدام به یک دودکش مجهز بودند اما تمام در و دیوار را دوده‌های سیاه‌رنگ گرفته بودند؛ «نفت و گازوئیل که روشن می‌شد اینجا را دود برمی‌داشت. هفت–هشت سال پیش که گاز به ما دادند، رنگرزی را هم سفید کردیم.» آقا نبی چشم توی کارگاه می‌چرخاند؛ انگار که دنبال چیزی می گردد؛ «قدیم‌ها هفته‌ای یک خاور بار می کردیم برای کرمانشاه و

گیس بر باد
گیس‌های رنگی ابریشم را خشک‌کن خشک می کند. حالا نوبت تاب دادن رشته‌های رنگی خشک شده است تا زیبا و خوش دست شوند و پریشان نباشند. رشته‌های ابریشمی اگر خوب تاب نخورند و بسته نشوند، در هم می‌روند و گره می‌خورند و کار بافنده را دشوار می کنند

ترس از کلاف دزدان
روزگاری طاق‌های کاهگلی بازار قم با رشته‌های رنگارنگ خط‌خطی می‌شدند اما زمانی که دزدها پایشان به بام بازار باز شد، رشته‌های گران‌قیمت رنگی یکی‌یکی غیب‌شان زد. حالا رنگرزها تا آخرین مرحله، رشته‌های رنگی را زیر نظر دارند و رشته‌ها کمتر رنگ بام بازار را به خود می‌بینند



قوطی‌های پر از خاطره
وقتی هنوز مارک‌های چینی به قوطی‌های رنگ راه پیدا نکرده بودند، قوطی‌ها بوی خاطره می‌دادند. بوی پوست گردو و دست‌های سیاه، بوی پوست انار و لباس‌ها سرخ، بوی وسمه و گیس‌های سیاه... قوطی‌های رنگ رنگرزان فقط رنگ نداشتند، قصه داشتند و خاطره

این روزها کارخانه‌های رنگ شیمیایی با توانایی تولید و کلاف‌های رنگ‌شده یکدستشان کار را از چنگ رنگرزان سنتی در آورده‌اند

کرمان و ساوه. تا اینجای دستمان رنگی بود.» پیرمرد تا بالای بازوی دست چپش را نشان می‌دهد؛ «فرصت نمی کردیم دست بشوییم، همین‌طور رنگی می‌رفتیم خانه». اما کم کم کارخانه‌های صنعتی رنگ شیمیایی از راه می‌رســند تا با توانایی تولید بالا و کلاف‌های رنگ‌شده یکدستشان کار را از چنگ رنگرزان ســنتی درآورند. دو کارخانه در اطراف قم و چندین کارخانه در حومه کاشــان با تمام توان آماده رنگ کردن کلاف‌های پشــمی و ابریشمی قم و کاشان می‌شوند. با وجود قیمت تمام شده بالای کارخانه‌ها، تولیدکنندگان ترجیح می‌دهند ابریشم‌هایشان را به کارخانه بسپارند تا چنانچه بار دیگر نیاز به مقداری رشته رنگی پیدا کردند، با خیال آسوده آن را از سیستم‌های کامپیوتری کارخانه که خوب رنگ ابریشم‌های قبلی به خاطرش مانده طلب کنند.

پاتیل‌های بی‌بخار

«سخت‌ترین کار در رنگرزی درآوردن همین رنگ دوغی است.» ابوالفضل حسن‌نژاد که آستین خالی از دستش را به کمربندش بند کرده، در آستانه یکی از لنگه‌های چوبی در کارگاه نشسته است. پاتیل‌های رنگرزی، بی‌بخار و خاموشند. سقف کارگاه با تیرهای چوبی خط‌خطی شده است. انگشت اشاره آقا ابوالفضل کلاف‌های صورتی تیره‌رنگ را نشانه می گیرد. کلاف‌های ابریشمی سفید برای دوغی شدن ابتدا در پاتیل‌های مسی با زاج سفید جوشانده می‌شوند. زاج سبب می‌شود رنگ بهتر جذب رشته‌های ابریشمی شود. رشته‌ها شسته می‌شوند و دوباره به پاتیل بازمی‌گردند تا این‌بار در محلول روناس و ماست شناور شوند. روناس گیاهی است خودرو که بیشترین استفاده را میان مواد گیاهی طبیعی دارد و خامه‌ها را به رنگ سرخ و گلی روشن تا یاقوتی سیر درمی‌آورد. ماده رنگی روناس در ریشه گیاه اســت. استاد حسن‌نژاد با دســت چپش بالای سبیل باریکش را می‌خاراند و می گوید: در مراحل رنگرزی نوبت به هموار کردن کلاف‌ها، یعنی چلاندن رشته‌های ابریشمین در محلول روناس و ماست می‌رسد. رشته‌های ابریشم دو– سه روزی در محلول می‌مانند تا ماست ترش کند و بالا بیاید. حالا رشته‌ها به رنگ صورتی کمرنگ درآمده‌اند. استاد حسن‌نژاد معمولا پس از این مرحله، ابریشم‌ها را بار می کند و به محلات می‌برد تا در رودخانه‌ای که عرض زیاد و آب شیرین و رونده‌ای دارد، بشوید. جالب اینجاست که هرچه کلاف‌های صورتی بیشتر در آب بمانند پررنگ‌تر می‌شوند. ردیف کلاف‌های دوغی‌رنگ آویــزان از تیرک‌های چوبی چندان طولانی نیســتند. رشته‌های ابریشــمین قاعدتا باید روی سقف حجره آویزان باشــند، اما آقا ابوالفضل دستش را تکان می‌دهد و می گوید «امان از دست دزدها...»

استاد کمی پیش‌تر مشتری فرنگی هم داشته است. هر شش ماه یک بار یک کامیون سفارش به دستش می‌رسیده اما مشتری باکویی کم‌کم راه و چاه دستش می‌آید و در همان باکو کارگاه رنگرزی برپا می کند و یکی از اســتادهای قمی را هم همراه می‌برد تا دیگر احتیاجی به استاد حسن‌نژاد و پاتیل‌های مسی‌اش نداشته باشد. هنوز هم گاه و بیگاه مشتری‌های افغانی، پاکســتانی و عراقی برای سفارش خامه به رنگرزی‌های راسته کهنه بازار قم سر می‌زنند.

دو، سه سال پیش، از پای پاتیل این رنگرزی، خودش، پسرش و سه شاگرد دیگر نان می‌خوردند اما «حالا ما مانده‌ایم و پسرمان. پسرم هم چون کار کم بود و تامین نمی‌شد، رفت کارخانه شیر پاستوریزه. نصف روز می‌آید اینجا؛ اگر کاری باشد البته.» روابط ایران با کشورهای اروپایی کم شده و به دنبال آن تجارت فرش. چینی‌ها با همان طرح‌های ایرانی فرش‌های ارزان قیمت تولید می کنند. فرش ایرانی که قیمتش به خاطر مواد اولیه و نیروی کارگران بالا رفته، از پس رقابت با رقبایش برنمی‌آید. همه اینها دلیل بی‌بخاری پاتیل‌های مسی و دست کشیدن پسر حسن‌نژاد از رنگرزی است. حسن‌نژاد پدر می گوید: «الان ما مزد کارگری گیرمان بیاید، باید خدا را شکر کنیم. امسال از اول سال تا حالا ماهی ۱۵۰ هزار تومان هم گیرمان نیامده.» هنوز زود است که پیرمرد خطابش کنند. حرف رنگ و رنگرزی که می‌شود سر ذوق می‌آید و انگار که از فکر پاتیل‌های بی‌بخار و کسادی بازار و فرش‌های ارزان چینی بیرون آمده باشد، سر حوصله شروع می کند به گفتن از مراحل کار و حرفه‌اش اما وقتی دوباره یاد پسرش و کسادی بازار می‌افتد، بی‌حوصله می‌شود و آهنگ رفتن می‌زند و به قصد روی هم آوردن چهاردری چوبی از جا بلند می‌شود.

سال ۱۲۸۷ هجری قمری هیچ‌کس فکر نمی کرد رنگ‌هایی که رنگرزی را آسان‌تر کرده و قیمت‌ها را اندکی کاهش داده بود، روزی بلای اصلی فرش‌های رنگارنگ ایرانی شود و کار آن‌قدر بالا بگیرد که در شهر قم که مرکز بافت بهترین فرش‌های ابریشمی ایران است، دربه‌در گشتن دنبال رنگ‌های طبیعی به هیچ‌جا نرسد. حالا جوان‌های نشسته پشت دخل عطاری‌های قم یادشان نمی‌آید کسی از آنها روناس برای رنگرزی خواسته باشد. در این سال‌ها از آنها روناس را فقط برای رنگ گذاشتن و تقویت مو خواسته‌اند. آقای میرزایی که زمانی حجره واقع در راســته بازار نویش پر بود از رنگ‌های شیمیایی و گیاهی، حالا فقط برای فروختن ته مانده قوطی رنگ‌های شیمیایی‌اش در حجره را باز می کند و اینها همه در حالی است که کارشناسان هزینه رنگرزی را سه تا چهار درصد کل هزینه تولید فرش برآورده می کنند و اختلاف رنگرزی شیمیایی و گیاهی در هر کیلو ابریشم کمتر از ۵هزار تومان است. خساستی که تولیدکنندگان هنگام سفارش ابریشم‌های رنگی به خرج می‌دهند، اصلا ارزش این همه لطمه وارد شده به صنعت فرش ایران را ندارد. در این راه هر چه بر سرمان می‌رود، بلایی است که خود مرتکب می‌شویم. موتور گازی دود می کند و استاد ابولفضل حسن‌نژاد با تمام سابقه کاری‌اش، پسر کارگرش، گرانی فرش ایران، کسادی بازار و آستین بی‌دستش در انتهای تونل بازار کهنه گم می‌شود ■

{میراث، دوربین، حرکت}

ازطاتات

گشت و گذار در مکان‌های تاریخی فیلم «طهران، تهران»

ایثار قنواتی / عکس: مجید ناگهی

بعد از سال‌ها یکی از کارگردان‌های اسم و رسم دار مان دوربین به دست گرفت و فیلمی کوتاه و اپیزودیک درباره تاریخ شهر شلوغ و درندشت تهران ساخت. مهرجویی در «طهران، تهران» سراغ در و دیوار و بناهای قدیمی شهر رفته و فیلمی درباره تاریخ پایتخت ساخته است. پایتختی که ساکنان‌اش اگر گذرشان بیفتد فقط از کنار ساختمان‌های قدیمی رد می‌شوند و کمتر کسی حوصله و وقت این را دارد که به گذشته بناها و آدم‌هایی که در آنجا روزشان را شب می کردند، فکر کند. حالا مهرجویی دست بازیگرانش را گرفته و ۴۵دقیقه به بهانه اپیزود «طهران، روزهای آشنایی» چرخی در کاخ گلستان تا عمارت عین‌الدوله، بازار تهران، حرم حضرت عبدالعظیم(ع) و برج میلاد زده است. چرخی هر چند کوتاه و گذرا اما یادمان انداخته که درست بغل گوش‌مان و لابه‌لای دود و سر و صدای ماشین‌ها، تاریخی به خواب رفته است.

بربام تهران
پانته‌آ بهرام بالای برج میلاد؛ برجی روی تپه‌های شمال تهران که حالا به نماد پایتخت تبدیل شده است

گل‌دسته‌هایی در جنوب

حرم حضرت‌عبدالعظیم(ع) در شهرری و جنوب تهران است. بنای حرم در نیمه دوم قرن سوم هجری ساخته شده. تمام آینه‌کاری‌های حرم در زمان صفوی و شاه‌طهماسب انجام شد. بنا در دوره قاجار و به دستور ناصرالدین‌شاه تعمیرات اساسی شد



سلام مخصوص صبحگاهی

از اول قرار بود این تالار، موزه قصر باشد. اما بعد از آنکه تخت‌طاووس را از اینجا به جای دیگری بردند، شد تالار مخصوص سلام‌های کاخ‌گلستان. این تخت‌طاووس و تاج‌کیانی بدلی است که علی‌حاتمی برای فیلم «سلطان‌صاحب‌قران» ساخته و مهرجویی این میراث حاتمی را در فیلم‌اش دوباره به کار برده است. حالا اصل تخت و تاج در موزه جواهرات ملی نگه‌داری می‌شود و هیچ بچه‌شیطانی هم حق دست‌زدن به آنها را ندارد

مهرجویی گشت و گذار تهران‌اش را با چرخ زدن در مجموعه کاخ گلستان شروع می کند؛ مجموعه‌ای به جا مانده از ارگ تاریخی تهران. ارگی که در زمان صفویه و پادشاهی طهماسب اول ساخته شد و بعدها جناب کریم خان زند دستور بازسازی آن را داد. عمارت در زمان قاجار و بعد از اینکه دو شـاه قجری آغامحمدخان و فتحعلی شاه در آن حکومت کردند، به دسـتور ناصرالدین شاه حسـابی رنگ و روی‌اش را عوض کرد و شد دارالحکومه و محل سکونت وی. خانه ناصرالدین شاه درست مثل همه خانه‌های قدیمی اندرونی و بیرونی داشت. بخش بیرونی خانه به دو قسمت حیاط دارالحکومه یا دیوان‌خانه و باغ مربعی شکلی به نام گلستان تقسیم می‌شد. حالا اگر گذرتان به حیاط دارالحکومه کاخ بیفتد، تخت مرمری در حیاط عمارت می‌بینید که زمانی تخت پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار بوده است. البته شما نمی‌توانید مثل بازیگرهای «طهران تهران» از سر و کول تخت بالا بروید و عکس بگیرید. این تخت در حدود سال ۱۲۲۰ به دستور فتحعلی شاه از سنگ مرمر زرد معادن یزد به دست سنگ‌تراشان اصفهانی ساخته شد. طراحی تخت را میرزا بابای شیرازی نقاش باشی و سرپرستی حجاری آن را استاد محمد ابراهیم اصفهانی، حجارباشی دربار انجام دادند. تخت مرمر به شکل سکوی بلند دیواره‌داری روی دوش سه دیو، شش فرشته و یازده ستون مارپیچی که بعضی از آنها بر پشت شیر قرار دارند، در وسط ایوان قرار گرفته است. در سال ۱۲۰۶ که آغامحمدخان به شیراز لشکر کشید، جناب شاه بعد از ویرانی قصر وکیل دستور داد پرده‌های نقاشی، آینه‌های قدی، مرمرها، ستون‌های بلند و درهای خاتم‌کاری آن را به تهران بیاورند و در ایوان دیوان‌خانه نصب کنند. برای همین هم معمارها مجبور شدند سقف آن را بلندتر کنند. اما دیوان‌خانه حدود سال ۱۳۰۰ و در زمان ناصرالدین شاه بعد از خرابی‌هایی که در ایوان به وجود آمد حسابی تغییر کرد و به تزئینات ایوان گچ‌بری، سنگ‌تراشی، خاتم‌کاری، آینه‌کاری و منبت و مشبک های بسیار زیبا اضافه شد. باغ یک جورهایی اندرون مخصوص شـاه بـوده و از ملاقات‌های خصوصی گرفتـه تا برپایی جشن‌های مختلف در این بخش انجام می‌شده. اما قسمت استراحت‌گاه عمارت در زمان پهلوی اول خراب شد و به جای آن ساختمانی ساختند که حالا وزارت‌خانه امور اقتصادی و دارایی شده اسـت. در دوره پهلوی از کاخ گلستان بیشـتر برای اقامت رئیس‌جمهورها و مهمان‌های خارجی خانواده پهلوی استفاده می‌شد. محل اقامت مهمان‌ها اتاق‌های تو در تویی بود که در دل تالارهای کاخ وجود دارد.

تالاری از جنس سلام و آینه

مشهورترین تالار کاخ گلستان، تالار آینه است که درست بالای سردر و ایوان سنگی جلوی سرسرای کاخ قرار دارد. تالار آینه یکی از تالارهای مجموعه کاخ گلستان است که بازدید از آن برای عموم آزاد و درش همیشه باز است. تالار، در چوبی پر نقش و نگار زیبایی دارد که به پله‌هایی با فرش قرمز ختم می‌شود. تالار آینه، اولین تالاری است که مهرجویی در «طهران، روزهای آشنایی» واردش می‌شود. آدم‌های فیلم درست مثل هر کس دیگری وقتی چشم‌شان به آینه‌کاری تالار می‌افتد، دهان‌شان باز می‌ماند. معماری تالار آینه و سلام را استاد صنیع‌الملک به دستور شاه انجام داده است. شاهی که از همه شاهان ایران جوگیرتر بود. او بعد از این که پای‌اش از فرنگ به ایران می‌رسید همه آن چه در آنجا دیده بود، دل‌اش می‌خواست و دستور ساخت یکی از همان‌ها را می‌داد. تالار سلام که اول قرار بود اتاق موزه باشد، به دستور ناصرالدین شاه و بعد از بازگشت‌اش از سفر فرنگ به هوای ساختن موزه‌ای درست شبیه موزه‌های اروپا ساخته شد. برای اجرای دستور ناصرالدین شاه، عمارت‌هایی را که در کنار تالار عاج بود، خراب کردند تا «اتاق موزه» را بسازند. ساخت اتاق موزه چهار سال طول کشید. ولی چون تزیینات تالار و چیدمان‌اش زیر نظر خود ناصرالدین شاه بود، پنج سالی هم طول کشید تا وسایل موزه را جمع‌آوری کنند. اما به مرور زمان به دلیل برگزاری مراسم سلام‌های خاص و رسمی، به تالار سلام مشهور شد. تا این که در سال ۱۳۴۵ به خاطر برگزاری مراسم تاج‌گذاری محمدرضا پهلوی مخلوع، موزه‌آرایی تالار کاملا عوض شـد. در طبقه پایین تالار حوض‌خانه بزرگی وجود دارد که حالا به دو بخش تقسیم شده است. بخش شرقی حوضخانه را تالار مخصوص می گویند و بخش غربی آن نگارخانه‌ای است برای نمایش آثار نقاشی هنرمندان دوره قاجار.

استخوان‌های سردرگم کریم‌خان

حیاط پر دار و درخت کاخ گلستان، یکی از لوکیشن‌هایی است که «طهران، تهران» تا توانسته در آن گشت زده است. بعد از این که دختر و پسر بچه شیطان فیلم از تخت مرمر پایین می‌آیند، راهنمای نه چندان دل‌نشـین تور، آن‌ها را به سمت خلوت کریم‌خانی و آب‌نمای زیبای آن می‌برد. آن‌ها فقط از جلوی خلوت کریم‌خانی رد می‌شوند و راهنمای تور هم اصلا به روی خودش نمی‌آورد که در این ایوان چه بر سـر کریم‌خان زند آمده است. در گوشه شمال غربی حیاط کاخ و دیوار به دیوار تالار سلام، بنایی سر پوشیده و ستون‌دار به صورت ایوان سه دهنه‌ای وجود دارد که در مرکز آن حوض بلندبالایی ساخته شده و با آب قنات شاهی پر می شـده. این قسمت از کاخ گلستان به خلوت کریمخانی معروف است و قسمتی از خلوتخانه بوده است. این بنا ایوان سرپوشیده و ستون‌دار سه دهنه‌ای است که راه عبور از اندرون و باغ گلستان به دیوان‌خانه و تالار تخت مرمر قبلا از این محل بود. درباره خلوت کریم‌خانی این طور می گویند که وقتی آغامحمدخان قاجار بر سر قبر کریم‌خان در شیراز رفته بود، دستور داد تا استخوان‌های او را به تهران بیاورند و در زیر پله‌های محل عبور و مرور روزانه او دفن کنند. استخوان‌های کریم‌خان در زیر پله‌های عمارت بود، تا اینکه پهلوی اول دستور داد تا استخوان‌های کریمخان را به مقبره شاه‌صفی در قم منتقل کردند. کمال‌الملک از خلوت کریم‌خانی و حوض آب آن تابلوی رنگ روغنی کشیده اسـت که حالا در موزه کاخ گلستان نگه‌داری می‌شود. سنگ قبر ناصرالدین شاه که از شـاه‌عبدالعظیم ری به ایوان خلوت کریم‌خانی آورده شده، درون محفظه‌ای شیشه‌ای نگه‌داری می‌شود. سـنگ قبر از مرمر یک تکه‌ای است که اندام ناصرالدین شاه تمام قد بر روی آن تراشیده شده و کار عباس‌قلی حجار است.

آغامحمدخان قاجار دستور داد تا استخوان‌های کریم‌خان را به تهران بیاورند و در زیر پله‌های محل عبور و مرور روزانه او دفن کنند



خانه، خاطره و داستان‌های دیگر
صاحب اصلی خانه عین‌الدوله صدراعظم و اتابک اعظم دوران قاجار بود و حدود صد سال پیش اهل و عیال جناب اتابک روز را در همین خانه به شب می‌رساندند. شهرداری عمارت عین‌الدوله را در سال۷۵ خرید و بعد از بازسازی در بهار۸۶ به مناسبت صدمین سال بلدیه تهران به عنوان نگارخانه افتتاح کرد



ایوان قجری
اینها تهران‌گردهای اپیزود «تهران، روزهای آشنایی» هستند که در چهل‌وپنج دقیقه از شمال تا جنوب تهران را می‌گردند. درست پشت سر این جماعت، تخت مرمر ایوان دیوان‌خانه است. تختی که از آغامحمدخان گرفته تا ناصرالدین‌شاه روی آن نشسته‌اند



روزهای آشنایی آقای کارگردان
داریوش مهرجویی خودش اهل محله شاپور تهران است. یک تهرانی هفتادوهفت ساله که حالا به بهانه «طهران، تهران» دوربین‌اش را در پایتخت می‌چرخاند و سری به عمارت‌ها و کوچه پسکوچه‌های قدیمی شهر می‌زند

شهرداری تهران، عمارت عین‌الدوله را خرید و در بهار سال ۸٦ و به مناسبت صدمین سالگرد تاسیس بلدیه بازسازی و افتتاح کرد

خورشیدی در باغ

ناصرالدین شاه بعد از اولین سفرش به اروپا به فکر ساختن بنایی بلند در تهران افتاد. طرح و نقشه شمس‌العماره از دوست‌علی خان معیرالممالک و معماری آن را علی‌محمد کاشی انجام داده است. شمس‌العماره هم از نظر نقشه و شکل ظاهری و هم از نظر آرایش داخلی، یکی از بناهای تاریخی و زیبای تهران است. آینه‌کاری‌ها، نقاشی‌ها و گچ‌بری‌های این عمارت واقعا تماشایی است. شمس‌العماره یک جورهایی برج میلاد زمان ناصرالدین شاه بوده. ارتفاع این بنا بدون احتساب کلاه فرنگی ۲۵ متر و با کلاه فرنگی ۳۰متر است که تا آن زمان در تهران بی‌سابقه بوده است. شمس العماره بلندترین بنای مجموعه کاخ گلستان است که شاه و همراهانش می‌توانستند با نشستن در عمارت کلاه‌فرنگی تمام تهران را ببینند. آجر، خشت، کاه گل و ساروج مصالحی است که در ساخت عمارت از آنها استفاده شده است. ساعت بزرگی در بالای برج شمس‌العماره قرار دارد که صدای زنگ‌اش در بیشتر مواقع شنیده می‌شد. اما به خاطر اینکه جناب شاه چندان از صدای بلند ساعت خوشش نمی‌آمد، برای کم کردن صدای ساعت تعمیراتی انجام دادند که ساعت را به کلی از کار انداخت.

کاشیکاری‌های نمای بیرونی شمس‌العماره طرح و رنگ آمیزی خاصی دارد. در این کاشیکاری‌ها از رنگ‌های زرد و سیاه زیاد استفاده شده که شاخصه رنگ‌های جدید کاشی کاری در آن دوران است. سبک معماری این عمارت ترکیبی از معماری سنتی ایرانی و معماری غربی است که استاد کریم پیرنیا از استادان برجسته معماری سنتی ایران، آن را سبک تهرانی نام‌گذاری کرده است. هر چند راهنمای «طهران، روزهای آشنا» ظاهرا خیلی وقت ندارد تا این توضیحات را درباره شمس‌العماره بدهد، ولی باز هم به نسبت دیگر بخش‌های کاخ کمی وقت می‌گذارد و درباره کاشی‌کاری‌ها و ساعت بالای برج چند کلمه‌ای برای پیر مردها و پیر زن‌ها حرف می‌زند. بعد از این مهرجویی بالاخره از کاخ گلستان دل می‌کند و همه را سوار اتوبوس‌اش می‌کند و تور تهران گردی‌اش را ادامه می‌دهد.

دور تهران در چهل و پنج دقیقه

اتوبوس از خیابان‌های تهران می‌گذرد و راهنما در هر منطقه فقط اشاره‌ای به بناها یا خیابان‌های قدیمی شهر می‌کند. هر چند ترتیب خیابان‌هایی که مسافران مهرجویی را در شهر می‌چرخاند، به لحاظ موقعیت جغرافیایی در شهر بی در و پیکر تهران زیادی شلخته است. مسافران «طهران تهران» بعد از کاخ گلستان از امجدیه، بهارستان، میدان هفت تیر و مسجد الجواد، حرم حضرت‌عبدالعظیم[ع]، بازار تهران و برج میلاد سر در می‌آورند. آنها از بیش‌تر خیابان‌های تهران فقط عبور می‌کنند و بعضی‌ها هم چند دقیقه‌ای توقف می‌کنند و گشت کوچکی می‌زنند. تهران گردها وقتی از خیابان خاصی می‌گذرند، صدای راهنمای تور هست که نریشن‌هایی چند جمله‌ای درباره بنا، خیابان یا آدم‌های قدیمی منطقه می‌گوید. نریشن‌ها این قدر مختصر و گذراست که انگار فقط برای این که به عنوان و موضوع فیلم ادای دینی کرده باشد، آورده شده است. ولی بعد از گذشتن از محله‌های قدیمی و ساختمان‌های تاریخی، مهرجویی تهران گردی‌اش را وارد مرحله جدیدی می‌کند و آنها را به برج میلاد می‌برد. برجی بلند بالا که حالا نماد پایتخت است و اگر دود و دم شهر بگذارد از هر نقطه‌ای می‌شود آن را دید. کلنگ ساخت این برج در سال ۷۶ به مناسبت صدمین سال ولادت حضرت امام خمینی[ره] در تپه‌های شمال تهران زده شد و یازده سال بعد روبان افتتاح‌اش در جشن بزرگی که در یکی از سالن‌های برج برپا بود، بریده شد. تهران گردها بعد از اینکه از برج پایین می‌آیند راهی سلطنت آباد قدیم یا همان خیابان پاسداران فعلی می‌شوند تا بعد از یک روز تهران گردی در خانه سالمندان استراحت کنند.

ساکنان سر حال عین‌الدوله

خانه سالمندان «طهران، روزهای آشنایی» همان عمارت عین‌الدوله است. عمارتی که محل اقامت وزیر قاجار سلطان احمد میرزا عین‌الدوله بوده است و بعد از به سر رسیدن حکومت قاجار و شروع سلطنت پهلوی خانواده هروی یا همان بصیرالدله در آن ساکن می‌شوند. عین‌الدوله پسر یکی از نزدیکان فتحعلی شاه قاجار بود. عین‌الدوله در مدرسه دارالفنون درس می‌خواند اما چون شاگرد درسخوانی نبود، ناصرالدین شاه او را به تبریز و دربار ولیعهد مظفرالدین میرزا فرستاد. ولیعهد که احمد میرزا را خیلی دوست داشت، اول دخترش انیس‌الدوله را به عقد او درآورد و بعد هم او را حاکم کردستان کرد. در همین موقع بود که لقب عین‌الدوله از طرف ناصرالدین شاه به احمد میرزا داده شد. عین‌الدوله بعد از قتل ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ امیر دربار شاه جدید و حاکم تهران شد. عمارتی که عین‌الدوله در آن زندگی می‌کرد، یک عمارت اعیانی ساده ییلاقی در دو طبقه بوده است. طبقه اول یک شاه‌نشین با سقف آیینه‌کاری داشته که به وسیله یک راه پله به طبقه دوم راه داشته است. باغ‌های اطراف عمارت به مرور تفکیک شده‌اند و حیاط کوچک فعلی تکه‌ای از زمین باغ بزرگ اصلی است. بعدها بصیرالدوله دستی به سر و روی عمارت کشید و معماری آن را تغییر دارد. او اول سالنی به شاه‌نشین اضافه کرد که باعث شد بالکنی در طبقه دوم به وجود بیاید. بعد در طبقه‌ی اول چند اتاق به شکل دو گوشواره قرینه در دو سمت بنا ساخته شد.

عمارت عین‌الدوله بعد از این همه سال به خرابه‌ای تبدیل شده بود، تا اینکه در سال ۱۳۷۵ شهرداری منطقه چهار تهران، ملک را از بازماندگان دکترهروی خرید و شش سال بعد بازسازی آن را آغاز کرد. بالاخره در بهار سال ۸۶ و به مناسبت صدمین سالگرد تاسیس بلدیه (شهرداری) تهران عمارت بازسازی و به عنوان نگارخانه افتتاح شد. نگارخانه‌ای با ارسی‌ها و گچ‌بری‌های زیبا که در فیلم «طهران تهران» دوباره بعد از حدود صد سال محل زندگی پیر مردها و پیر زن‌هایی شده بود که خسته از یک روز تهران گردی به خانه‌شان برگشته بودند ■

{میراث مقاومت}

از حصر تا امروز

سفر به آبادان، شهری که هنوز هم آثار دفاع مقدس را می توان در آن دید

مقداد منتظری

اینجا آبادان است؛ شهری که زمانی پس از تهران پرجمعیت ترین شهر کشور بود و تا پیش از تهاجم عراق یکی از آبادترین شهرهای ایران. در آخرین روزهای شهریور ۱۳۵۹ آرامش این شهر که خلیج‌فارس به همراه رودهای بهمنشیر، کارون واروند، چون جزیره‌ای در آغوشش گرفته‌اند، در هم ریخت. هواپیماها روی شهر شیرجه رفتند و همه‌جا را آتش و خون فرا گرفت. دودی که از پالایشگاه و مخازن نفت بلند شد، آسمان شهر را تاریک کرد. آبادان به محاصره عراقی‌ها در آمد و زندگی روالش را در این شهر از دست داد؛ محاصره‌ای که نزدیک به یک سال به طول انجامید و خرابی‌های زیادی به بار آورد. امروز آبادان یکی از درخشان ترین دوران مقاومت مردم ایران را در حافظه‌اش جای داده و هنوز پس از ۳۰ سال می توان آثار جنگ را در آن دید؛ آثاری که نمایشگر میراث مقاومت شهری است که در بدترین شرایط، زیر محاصره بمب و توپ و خمپاره تسلیم نشد و پایدار ماند.

عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد



> نفت و آتش
پالایشگاه و مخازن نفت بوارده، که ذخیره نفت کل کشور بود، آبادان را به نقطه‌ای استراتژیک تبدیل کرده بود. عراقی‌ها این منطقه را هدف بمباران پیاپی خود قرار داده بودند و کارمندان پالایشگاه هم مجبور بودند تا به سرعت آتش‌سوزی‌ها را مهار کنند /عکس:محمدرضاشاهرخی‌نژاد

درست ۳۰ سال پیش بود که آبادان مورد هجوم قرار گرفت. عراقی‌ها می‌دانستند مردم آبادان تسلیم نمی‌شوند. مقاومت مردمی خرمشهر را دیده بودند و به اشتباه خود درباره ایرانی‌ها پی برده بودند. به همین دلیل هم از جاده خرمشهر به سمت آبادان نیامدند. روز ۱۹ مهرماه، هنوز خرمشهر در حال دفاع بود که عراقی‌ها بالاتر از روستای مارد از کارون رد شدند و جاده اهواز ـ آبادان را اشغال کردند. مردمی که در حال تخلیه آبادان بودند، هدف تانک‌های عراقی قرار گرفتند. بمب و خمپاره بدون خبر می‌آمـــد و زندگی مردم را زیر و رو می‌کرد. مغازه و کارگاه و خانه مردم بود که روی سرشان خراب می‌شد. هر کس با هر وسیله‌ای سعی می‌کرد خودش را از جهنمی که عراق برایش درست کرده دور کند، اما نیروهای بعثی به آنها هم رحم نکردند و از ساحل جنوبی اروند، مردم را هدف گلوله قرار دادند. ۲۳ مهرماه جاده ماهشهر هم سقوط کرد و از چهار جاده فقط دوتا برای ارتباط با بیرون و ارسال کمک به شهر ماند. چهار آبان‌ماه عراقی‌ها خرمشهر را اشغال کردند و چهار روز بعد نیروهایشان در ساحل بهمنشیر مستقر شدند. جاده قفاص که از آبادان به روستایی به همین نام می‌رسید، وقتی به دست عراقی‌ها افتاد، آبادان محاصره شد.

تن به تن با دشمن

چهل روز از هجوم عراق به ایران گذشته بود. عراقی‌ها هرچند در خرمشهر با مقاومت مردمی مواجه شده بودند اما تا آن روز شکست نخورده بودند. از رود بهمنشیر عبور کردند و وارد کوی ذوالفقاری در شمال‌شرق آبادان شدند. مردم این کوی فقیر بودند و خانه‌هایشان از گل درست شده بود. دریاقلی سورانی، پیرمردی که در مغازه‌اش مشغول کار بود، متوجه حضور عراقی‌ها شد، دوچرخه‌اش را سوار شد و به حسن بناردی در مرکز سپاه خبر داد. بنادری، فوری بچه‌ها را خبر کرد و به رادیو آبادان گفت خبر را اعلام کند؛ چرا که آن روزها اهالی شهر، رادیو آبادان را گوش می‌کردند. مردم به سرعت با هرچه داشتند به سمت کوی ذوالفقاری دویدند. خبر به مسجدها هم رسید. هر مسجد چند موتورسوار داشت که با بلندگو یا خانه‌به‌خانه مردم را خبر می‌کردند.

مهرزاد ارشدی، از بچه‌های جهاد که آن زمان دانش‌آموز سال دوم هنرستان بود، همراه من است. با هم وارد کوچه‌های ذوالفقاری می‌شویم. او نخل‌های ترکش خورده را نشانم می‌دهد، جایی که سنگرهایشان را درست کرده بودند ترسیم می‌کند و خاطره‌هایش را تعریف می‌کند؛ خاطره‌هایی که با بازسازی کامل ذوالفقاری تصورشان چندان آسان نیست. ارشدی می‌گوید: «من در مرکز پشتیبانی جهاد بودم. در زیرزمین جهاد یک اسلحه‌خانه درست کرده بودیم که چندتا تفنگ و نارنجک در آن بود. ساعت ۹ صبح که خبر را شنیدیم، در زیرزمین را باز کردیم و هرکس یک چیزی برداشت و رفتیم سمت ذوالفقاری. پشتیبانی جنگ دیگر معنی نداشت. شهر داشت اشغال می‌شد، باید می‌رفتیم می‌جنگیدیم. تا غروب مشغول درگیری بودیم. آنها تانک و توپ ۱۰۶ و هواپیما داشتند، ما هیچی.»

جنگ تن‌به‌تن شده بود. دریاقلی هم بین بچه‌ها می‌چرخید و به رزمنده‌ها آب می‌رساند. صدای آیت‌الله جمی، امام جمعه شهر هم از رادیو شنیده می‌شد و به مردم و رزمنده‌ها روحیه می‌داد. نزدیک غروب بود، یگان ارتش به فرماندهی تیمسار کهتری که آن زمان سرهنگ بود به کمک مردم آمدند. عراقی‌ها را دور زدند و پلشـــان را منفجر کردند. عراقی‌ها هم که ارتباطشان با عقب قطع شد تسلیم شدند. فقط کافی بود به جاده خسروآباد برسند تا آبادان سقوط کند. همان روز شهید تندگویان وزیر نفت که برای رسیدگی به اوضاع پالایشگاه و شهر به سمت آبادان حرکت کرده بود اسیر شد. عراقی‌ها او را آن‌قدر شکنجه کردند تا شهید شد. الان کمی دورتر در کنار روستای سادات، یادمان شهادت شهید تندگویان بنایی است که به ما یادآوری می‌کند وزیر نفت برای چه به آبادان آمد.

دریاقلی سورانی که خبر را به سپاه رسانده بود، مسبب اصلی شکست عراقی‌ها بود. برای همین هم آنها درصدد انتقام برآمدند. دو روز بعد جاسوس‌های عراق جای دقیق خانه دریاقلی سورانی را به توپخانه دشمن گفتند و آنها هم با خمپاره خانه گِلی‌اش را روی سرش خراب کردند و دریاقلی شهید شد. الان تمام منطقه ذوالفقاری بازسازی شده و هیچ اثری از دوران مقاومت نیست. خانه دریاقلی و بقیه نشانه‌های اولین شکست بزرگ عراق از بین رفته‌اند.

ارشـــدی می‌گوید مردم بعد از عملیات ذوالفقاری مجروح‌ها را سوار ماشین کردند و به سمت بیمارستان‌ها رفتند. به پیشنهاد او به سمت بیمارســـتان نفت نزدیک ساحل اروند می‌رویم. آن‌قدر نزدیک که می‌توانم از درون اتاق‌هایش رد شدن آدم‌های عراقی آن‌طرف ساحل را ببینم. الان برای بیمارها نگاه کردن به اروند از پشت پنجره‌های بیمارستان خیلی آرامش‌بخش است اما این ساختمان روزهایی را دیده که بیمارها پشت دیوارهایش هم در امان نبوده‌اند. اگر کسی کنار پنجره می‌ایستاد، عراقی‌ها با گلوله می‌زدندش. اینجا تخت‌هایی هست که روزگاری عراقی‌ها رویش مداوا می‌شدند. شهید مریم فرهانیان از شاخص‌ترین پرستاران فداکار آن روزهای آبادان، بعد از ماجرای کوی ذوالفقاری، زخم بعثی‌هایی را روی همین تخت‌ها پانسمان کرد که برادرش را شهید کرده بودند.

شهر محاصره بود و فقط جاده خسروآباد باز بود. رزمنده‌ها و مردمی که توی بمباران‌ها و حمله‌های عراقی‌ها زخمی‌شده بودند در بیمارستان‌های طالقانی و بیمارستان شرکت نفت درمان می‌شدند. آن‌هایی هم که به عمل جراحی نیاز داشتند از طریق جاده خسروآباد، چهل کیلومتر تا چوئیبده حمل می‌شدند و از آنجا با لنج، ۱۱ ساعت بعد می‌رساندشان ماهشهر. مسیری که ما در حالت عادی و با ماشین بدون هیچ خطر و ترسی از خمپاره و گلوله در یک ساعت رفتیم، در محاصره این همه طول می‌کشید.

قلب آبادان

«صدای انفجار و بوی دود یک لحظه هم قطع نمی‌شد.» این را علی پارسا می‌گوید؛ کسی که در زمان جنگ کارمند پالایشگاه آبادان بود و از نزدیک شاهد سختی‌هایی که بر این شهر رفت. او می‌گوید عراقی‌ها قصد داشتند با بمباران پیاپی، شهر را به زانو درآورند. برای همین هم آبادان در روزهای اولیه بهت‌زده شده بود. آتش و خرابی، امانی برای مردم این شهر نگذاشته



> یادگاری گلوله‌ها
هنوز هم جای گلوله‌ها بر در و دیوار شهر باقی مانده. درست است که آبادانی‌ها بسیاری از این آثار را از شهر خود زدوده‌اند، اما با قدم زدن در شهر، گهگاه ساختمان‌هایی که از گلوله سوراخ‌سوراخ شده‌اند دیده می‌شود /عکس:هادی آبیار

هرجا آتش می‌گرفت، آتش‌نشان‌ها سریع به سمت آتش حرکت می‌کردند. پالایشگاه، مخازن نفت و انبارهای مهمات جاهایی بودند که چند آتش‌نشان در آنجا شهید شدند

بود. هواپیماها بالای شهر موج می‌زدند. پالایشگاه، بندر و کشتی‌های کنار ساحل اروندرود، پشت‌سر هم بمباران می‌شدند. مخازن نفت بوارده که ذخیره نفت ایران به حساب می‌آمدند، یکی‌یکی هدف قرار می‌گرفتند. حالا که ۳۰ سال از آن روزها می‌گذرد، از ۶۰ مخزن عظیم نفت فقط دوتا باقی مانده‌اند. از جاده خسروآباد به سمت گلزار شهدای آبادان که می‌روم، این دو تانکر سوخته را می‌بینم. محلی‌ها می‌گویند بقیه تانکرها را برده‌اند ذوب آهن و جایشان هم هیچ مخزن جدیدی ساخته نشده. بعد از جنگ، دیگر ظرفیت تولید نفت پالایشگاه آن‌قدر بالا نرفت که برای ذخیره کردنش نیازی به چنین تانکرهای بزرگی باشد.

هنوز هم پالایشـــگاه نفت، قلب آبادان اســـت. از خیابان «بِرِیم» بـــه روابط عمومی پالایشگاه می‌روم. علی پارسا حالا یکی از مســـؤولان روابط عمومی پالایشگاه آبادان است. روزهای جنگ با اینکه می‌توانسته از شهر برود اما مثل خیلی از همکارانش مانده و از پالایشگاه دفاع کرده. با پارسا توی پالایشگاه قدم می‌زنم و او جاهایی را نشان می‌دهد که روزگاری در آتش می‌سوختند؛ لوله‌ها، واحدهای تصفیه و تاسیسات بنزین. می‌گوید: «حالا همه را بازسازی کرده‌ایم. هرجا آتش می‌گرفت، آتش‌نشان‌ها سریع به سمت آتش حرکت می‌کردند. پالایشـــگاه، مخازن نفت و انبارهای مهمـــات جاهایی بودند که چند آتش‌نشان در آنجا شهید شدند.» پارسا می‌گوید خاموش کردن آتش هم برای خودش دردسری بوده؛ «وقتی آتش خاموش می‌شد رنگ دود تغییر می‌کرد و عراقی‌ها این را که می‌دیدند، می‌فهمیدند کجا نیرو جمع شده. دوباره با توپ و خمپاره همان‌جا را می‌زدند. خیلی از آتش‌نشان‌ها بعد از خاموش کردن آتش شهید شدند.» پس چه باید می‌کردند؟ «باید کاری می‌کردیم. نمی‌توانستیم ببینیم هواپیماهای عراق به نوبت می‌آیند بمباران می‌کنند و می‌روند. می‌توانستیم فرار کنیم، کســـی هم جلومان را نمی‌گرفت، اما دلمان نمی‌آمد. وقتی هواپیماها لوله‌ای را منفجر می‌کردند جلوی آتش را می‌گرفتیم تا به بقیه لوله‌ها سرایت نکند. گروهی مسؤول خاکریزسازی بین لوله‌ها شدند. گاهی تریلی‌هایی که خاک برایمان می‌آوردند، می‌ترسیدند داخل پالایشگاه بیایند و خاک را دم در پالایشگاه تخلیه می‌کردند و می‌رفتند. خودمان می‌رفتیم با وانت و فرغون و بیل خاک را می‌بردیم روی لوله‌ها می‌ریختیم.» از جمشیدآباد و بوارده شمالی که به سمت جنوب شهر می‌آیم، نرسیده به بلوار معلم سمت راست جلوی موزه آبادان نمونه این لوله‌های منفجر شده نفت را می‌بینم. لوله‌ها درست پشت دانشکده نفت از خاک بیرون آمده‌اند؛ لوله‌هایی که دیگر نفت بهشان تزریق نشد و همان‌طور رها شده‌اند.



محاصره جلوی رسیدن امکانات را گرفته بود. برای همین، در مدرسه ابن‌سینا کمیته ارزاق شکل گرفت. سردخانه‌ها و انبارهای آذوقه شرکت نفت هم در اختیار این کمیته قرار گرفت

ساختمان‌ها تغییر شکل می‌دهند

شهر که دیگر شـــهر نبود، اثری از زندگی در آن وجود نداشـــت. در روزهای محاصره، آبادان کم‌کم تغییر شکل داد و به پادگانی برای دفاع تبدیل شد. ساختمان‌ها، کوچه‌ها و خیابان‌ها دیگر کاربری گذشته را نداشتند، همه‌چیز تغییر کرد. سپاه و جهاد ساختمان‌هایی را که تخلیه شده بود به ستادهای جنگ تبدیل کرد. یکی از آنها هتل آبادان بود؛ یکی از شیک‌ترین و مجلل‌ترین هتل‌های ایران در آن زمان که پایین فرودگاه بین‌المللی قرار داشت. با این که این ساختمان، زیر تیر مستقیم عراقی‌هایی بود که آن سوی اروند موضع گرفته بودند، به عنوان ستاد عملیات جنوب انتخاب شد. این ساختمان که زمانی پر از آثار گلوله بود، حالا کاملا تغییر شکل داده و خبری از آثار گلوله‌ها و ترکش‌ها بر در و دیوارش نیست. گرچه خبری از سرسبزی خیابان‌های اطراف فرودگاه و هتل هم نیست.

تغییر کاربری ســاختمان‌ها در زمان محاصره، فقط محدود به هتل آبادان نشــد. از آن‌جا که عراق پشت سر هم ســاختمان جهاد را بمباران می کرد و در محوطه این ساختمان هم پر از ماشین آلات مهندســی بود، بچه‌های جهاد تصمیم گرفتند این محل را به جایی ببرند که برای کارهای مهندسی، تجهیزات کافی در اختیار داشته باشند. هنرستان فنی ابوذر غفاری در مرکز شهر، حسابی به دردشــان خورد. چرا که همه امکانات کارهای فنی توی هنرستان بود؛ تراشکاری، جوشکاری، مکانیک و...، امروز این هنرستان محلی است که دانش‌آموزان در کارگاه‌های مختلف‌اش مشغول آموزش هستند، اما در زمان جنگ جایی بود که بچه‌های جهاد با دستگاه‌های تراشکاری هنرستان برای تعمیر تجهیزات مختلف نظامی آچار می‌ساختند. در همین هنرستان بود که تانک و توپ ۱۰۶ تعمیر شد، اولین پل بشکه‌ای جنگ اختراع شد و سپرهای مثلثی فلزی ساخته شد که قابل حمل بودند و به رزمنده‌ها این امکان را می‌داد که بتوانند زیر آتش پیشروی کنند و پشت‌اش سنگر بگیرند.

از میدان انقلاب وارد خیابان دهداری می‌شوم. از کنار ورزشگاه تختی که محل برگزاری مسابقات تیم صنعت نفت است رد می‌شوم و درست چسبیده به باشگاه آبادان، مدرسه دکتر فلاح را پیدا می کنم. جایی که در زمان جنگ واحد پشتیبانی برق آبادان بود. اگر بعد از بمباران، برق قسمتی از شهر قطع می‌شد، بچه‌های جهاد که در این مدرسه مستقر بودند نمی گذاشتند این قطعی برق زیاد طول بکشد. با توجه به جایی که مدرسه قرار دارد خیلی سریع خودشان را به محل قطع برق می‌رساندند. مدرسه ابن سینا هم روبه‌روی مدرسه شهید فلاح است، جایی که ستاد تخلیه گمرک در آن تشکیل شد.



شهر اتومبیل‌های مدل بالا
آبادان امروز منطقه آزاد شده و خیابان‌های آن پر از اتومبیل‌های مدل بالا و گران‌قیمت؛ اتومبیل‌هایی که ساکنان دیگر شهرها به‌خاطر گمرکی بالا نمی توانند آن‌ها را وارد شهرشان کنند. البته این بر یا آبادانی‌ها زیاد هم دلچسب نیست، چرا که تنها در محدوده شهرشان می توانند از این اتومبیل‌ها استفاده کنند / عکس: هادی آبیار

مسیر جنگ
این‌جا یکی از کانال‌هایی است که به اروندرود ختم می‌شود. از آن‌جا که کناره‌های اروند هدف مستقیم گلوله عراقی‌ها بود، این کانال‌ها در زمان جنگ برای رزمنده‌ها کاربری زیادی داشت. آن‌ها از همین کانال‌ها برای حمل‌ونقل آذوقه و مهمات استفاده می کردند / عکس: هادی آبیار

سمت ساحل بِرِیم که می‌روم، کنار اروندرود، خانه انگلیسی‌ها و خانه سوم محمدرضا شاه را که حالا فرهنگسرا شده، می‌بینم. حالا دور این خانه‌ها توسط شرکت نفت حصاری کشیده شده و تحت مراقبت هستند، اما در زمان جنگ، محل استقرار رزمنده‌ها بودند. جای گلوله‌ها و ترکش‌ها نشان می‌دهد که پنجره‌ها محل کمین تیراندازها بوده است.

کنار ساحل اروند که می‌ایستم، زن‌های روستایی عراقی را می‌بینم که آمده‌اند لب رودخانه آب ببرند یا چیزی را توی رود بشویند. جایی که ۳۰ سال قبل عراق توپ‌ها و خمپاره‌هایش را در سراسر ساحل گذاشته بود و به راحتی از فاصله دویست متری آبادان را می‌زد. این جا که الان این‌قدر راحت می‌شود ایستاد، روزی محل فرود گلوله‌های عراقی بوده. فاصله آن‌قدر نزدیک است که عراقی‌ها با تفنگ‌های معمولی مردم آبادان را می‌زدند. با مهرزاد ارشدی به محلی که بچه‌های جهاد مستقر بوده‌اند می‌رویم. ارشدی با دست، آن سمت خیابان البرز را نشان می‌دهد و می گوید: «به اینجا می گفتیم جاده مرگ. بچه‌ها اگر کمی آهسته از خیابان رد می‌شدند، عراقی‌ها می‌دیدندشان و با تیر مستقیم کلاشنیکف می‌زدندشان. جاده را هم که با خمپاره می کوبیدند. خودم بدن تکه‌تکه شده خیلی از دوستانم را جمع کردم و بردم گلزار شهدا دفن کردم. بعدها هم که خاکریز زدیم سر تفنگ‌هاشان را به بالا خم می کردند تا گلوله‌ها قوس بردارند و از بالای خاکریز بیایند بخورند به مردم توی شهر. خیلی‌ها همین‌جوری مجروح شدند.»

خیابان البرز در زمان جنگ یکی از راه‌های عبور اصلی بـــرای بچه‌های جهاد بوده. آنها از این خیابان سوار ماشین می‌شدند و به جبهه‌های دیگر سرکشی می کردند. از مهرزاد ارشدی می‌پرسم بنزین ماشین‌ها را چطور تامین می کرده‌اند؟ می گوید: «پمپ بنزین‌ها همان روزهای اول تعطیل شدند. هم بمباران می‌شد هم سوخت‌شان تمام شد. برای تامین بنزین اتومبیل‌ها، قرار بود از پالایشگاه سوخت بیاورند. عراق هم مدام پالایشگاه را بمباران می کرد. با بچه‌های جهاد می‌رفتیم از محلی به اســم «بِرِیم P. O. D» که متعلق به پالایشگاه بوده، بشکه‌های بنزین را که از قبل آماده بود قِل می‌دادیم از تیررس عراق بیرون می‌آوردیم. بعد چندتا چوب می گذاشتند پشت کامیون و به سختی بشکه‌ها را هل می‌دادند و بار کامیون می کردند.» همین بحبوحه بود که مدرسه شریف واقفی به اولین واحد سوخت‌رسانی جنگ تبدیل شد. بنزین را به داخل این ساختمان می‌آوردند و طبق سهمیه به ماشین‌های نظامی می‌دادند. ارشدی این را که تعریف کرد، پرسیدم با چه کسانی می‌رفتند بنزین می‌آوردند؟ اسم چند نفر را آورد که همه شهید شده بودند. باور اینکه کسی یک بشکه بنزین را از زیر گلوله تفنگ و خمپاره با دستش قل بدهد سخت است. کافی بود یک گلوله به بشکه بخورد.

مقابله با محاصره

«محاصره جلوی رسیدن امکانات را گرفته بود. برای همین، در مدرسه ابن‌سینا کمیته ارزاق شکل گرفت. سردخانه‌ها و انبارهای آذوقه شرکت نفت هم در اختیار این کمیته قرار گرفت. برنج و مرغ و ماهی و گوشت و بیسکویت از این انبارها تخلیه شدند. بچه‌های جهاد و مساجد با حضور مقامات، در انبارها و گمرک را باز می کردند و تجهیزات را بعد از صورت‌برداری به کمیته می‌بردند تا در اختیار مردم شهر قرار بگیرد. بعد هم کشتی‌هایی که لنگر انداخته بودند و خدمه‌اش فرار کرده بودند، تخلیه شدند. کشتی‌هایی که با ساحل عراق ۲۰۰ متر فاصله داشتند و هدف ثابت تیرها و خمپاره‌های عراق شده بودند. زیر آتش عراق همه این‌ها تخلیه شدند.» این‌ها را ارشدی می گوید. الان البته فقط از لنگرگاه، جای بستن طناب کشتی‌ها باقی‌مانده، گیره‌هایی که روزگاری طناب کشتی‌های غول‌پیکر به آنها بسته می‌شد. امروز دیگر کشتی‌ای به آبادان نمی‌آید که باری تخلیه کند. سکوت بندر را وقتی با تمام وجودم درک می کنم که لب اروند می‌روم و باقیمانده آمد و شد کشتی‌ها، ملوان‌ها، خدمه و نیروهای گمرک را می‌بینم.

آبادان به امید زنده و به اعتقاد پایدار مانده بود وگرنه نه سلاح کافی برای مقاومت بود و نه غذای کافی برای سرپا ماندن. یکی از کســانی که امید را به جان مردم آبادان تزریق می کرد مرحوم آیت‌الله جمی، امام جمعه آبادان بود. کسی که در تمام مدت جنگ از شهر بیرون نرفت و یاد او هنوز هم در آبادان زنده است. ارشدی می گوید مردم او را که می‌دیدند روحیه می گرفتند؛ «او هشت سال در آبادان ماند و نقش مهمی در حفظ آبادان در ۱۱ ماه محاصره داشته است.» آقای جمی در تمام طول جنگ حاضر نشد حتی یک هفته نماز جمعه را تعطیل کند. می گویند حتی با ۱۵ نفر هم نماز خواند. نماز آقای جمی اوایل در مسجد قدس برگزار می‌شد، اما عراق آن‌قدر بمباران کرد و توپ و خمپاره زد تا محل اقامه نماز را اول به زیرزمین کمیته ارزاق و بعد هم به مسجد موسی‌بن جعفر یا مسجد امام خمینی(ره) تغییر دادند؛ همان مسجدی که الان محل اقامه نماز جمعه و مصلای آبادان است.

گلزار شهدا آخرین نقطه شهر است که می‌روم. آخر هفته است و خانواده‌ها آمده‌اند. قبرها را می‌شویند و به رسم قدیمی‌ها روی قبرها گیاه می گذارند. با مهرزاد ارشدی از کنار هر قبری که رد می‌شویم خاطره‌ای می گوید. از مریم فرهانیان می گوید که در راه آمدن به گلزار شهدا شهید شد. از برادرش که اول جنگ شهید شد، از شوهرخواهرش، از دوستان جهادی‌اش که همه با هم در بمباران ساختمان جهاد شهید شدند.

شهدای شکست حصر آبادان هم که از شهرهای مختلف آمده بودند، این جا دفن شده‌اند؛ کسانی که برای راندن عراقی‌ها از دورتادور آبادان تلاش کردند. این عملیات با نام ثامن‌الائمه در ساعت یک بامداد پنجم مهرماه سال ۱۳۶۰ با هدف شکست حصر آبادان آغاز شد و آبادان را از محاصره ۳۴۹ روزه خارج کرد. عراقی‌ها دستپاچه شده بودند. ۱۱ ماه شهر را محاصره کرده بودند، از زمین و هوا روی آبادان آتش ریخته بودند، همه راه‌های ورود به شهر را امتحان کرده بودند اما نتوانسته بودند وارد آبادان شوند. حالا هم باید پس از دو روز عملیات رزمنده‌های ایرانی، تانک‌ها و نفربرهایشان را جا می گذاشتند و تا پشت کارون عقب می‌رفتند.

حالا آبادان سربلند مانده با مردمی که در دوران سخت، شهرشان را تنها نگذاشتند. اما هنوز آبادان با شهری که پیش از جنگ بود، فاصله زیادی دارد. مردم آبادان صبور و سختکوش‌اند. مشکلات زیادی را پشت سر گذاشــته‌اند؛ شهید داده‌اند، آواره شــده‌اند اما شهرشان را حفظ کرده‌اند و حالا امیدوارند با کمک مسؤولان، آبادان را بسازند و رونق را به کوچه و خیابان‌های آن برگردانند. آبادان می‌خواهد دوباره آباد شود ■

{راهنمای سفر}

از تهران تا جنگل

سه پیشنهاد برای ایرانگردی و وقت‌گذرانی در انتهای تابستان

گذر از جنگل مه‌آلود
راهنمای سفر به
جنگل‌های دوهزار تنکابن

طهران در تهران
راهنمای پیاده‌روی در
شهرک سینمایی غزالی

زائران ملک ری
راهنمای زیارت و سیاحت
بارگاه حضرت عبدالعظیم شهرری

www.hamshahrimags.com

چهار شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۸۹ آخرین اخبار: این یک افسانه نیست!
نسخه همراه | درباره ما | تماس با ما | پیوندها | RSS





یک کلیک
تا مجلات همشهری

گذر از جنگل مه‌آلود

راهنمای سفر به جنگل‌های دوهزار تنکابن

پویان صدارتی، آرش بکتاش / عکس: رضا منتظری

مه تا نیمه درخت‌های جنگل پایین آمده و خزه‌ها از تنه درخت‌ها بالا رفته‌اند. جنگل تا بالا سبز پررنگ شده و در میان مه و سبزی تاریک‌تر از قبل است. دیگر چیزی در میانه جنگل پیدا نیست و از وسط جنگل فقط می‌شود صدای بال زدن پرنده‌ها را شنید. هیچ کسی اینجا نیست، نه کلبه‌ای و نه هیچ مرد روستایی. در جنگل‌های دوهزار و سه هزار، هر کسی احساس می کند نخستین آدمی است که قدم داخل آن گذاشته است. جنگل‌های دوهزار و سه هزار تنکابن از معدود مناطق جنگلی ایران است که تا وقت هست و جنگل‌ها هم سرجایشان هستند، باید سراغشان رفت. بهتر است در این فصل که دما و رطوبت داخل جنگل کمتر شده به آنها سری زد، پیاده‌روی کرد و صدای پرندگان را شنید. بهترین زمان برای جنگل‌نوردی در این جنگل‌ها که خیلی از مناطق آنها هنوز بکر مانده، اواخر شهریور تا اوایل آذرماه است.

{راهنمای‌سفر}

چطور بریم؟

از تهران تا دوهزار

تنها راه رسیدن به جنگل‌های دوهزار از تهران، جاده چالوس و بعد هم شهر تنکابن (شهسوار) است. می‌توانید با سه وسیله و بعد از طی ۲۷۵ کیلومتر به تنکابن برسید:

اتوبوس: اگر می‌خواهید با اتوبوس بروید از ترمینال غرب یک بلیت اتوبوس برای تنکابن با قیمت ۷ هزار تومان بخرید و پنج ساعت بعد در تنکابن پیاده شوید.
تاکسی‌های بین راهی: می‌توانید با تاکسی خطی بروید. قیمت این تاکسی‌ها برای سرنشین جلو ۱۳ هزار و ۵۰۰ تومان و برای سرنشین عقب ۱۱ هزار و ۵۰۰ تومان است. این تاکسی‌ها شما را سه ساعت و نیم بعد به تنکابن می‌رسانند.
خودروی شخصی: اگر وسیله شخصی دارید، باید از اتوبان کرج به خروجی جاده چالوس بروید و آن را تا انتها بروید. پس از آنکه به تنکابن رسیدید، از آنجا باید به بخش خرم‌آباد بروید که از توابع تنکابن است.

چطور برسیم؟

جنگل یا کوه؟

برای گردش در دوهزار دو راه پیش روی شماست، هم می‌توانید در جنگل پیاده‌روی کنید و هم مسیر کوهنوردی تا قله سیالان را انتخاب کنید.

از کجا پیاده‌روی کنیم؟

از هر مسیری که بخواهید به جنگل بزنید، بخش خرم‌آباد در پنج کیلومتری تنکابن ورودی شماست. از خرم‌آباد هر نقطه‌ای را که برای ورود به جنگل انتخاب کنید، باید ۲۰ تا ۳۰ کیلومتر ماشین‌سواری کرد تا به ورودی جنگل رسید. معمولا راهنمایان و تورهای گردشگری این پیاده‌روی را از روستای عسل‌محله آغاز می‌کنند. این سفر هم می‌تواند یک پیاده‌روی دو، سه ساعته باشد و هم یک کوهنوردی دو روزه که این هم بستگی به قدرت بدنی شما و هم برنامه‌ریزی دارد ک برای این سفر انجام داده‌اید. می‌توانید چند ساعت در جنگل پیاده‌روی کنید، استراحت کرده، چیزی بخورید، از مسیر رفته برگردید و سوار ماشین شده و بقیه تعطیلات را کنار دریا بگذرانید. مهم‌ترین نکته در سفر به منطقه و کوهنوردی و جنگل‌نوردی در دوهزار این است که هیچ‌گاه این سفر را بدون راهنما آغاز نکنید. اگر پیش از سفر نتوانسته‌اید راهنمای محلی خوبی پیدا کنید، می‌توانید به نشانی: http://www.caspiantrek.com ای‌میل بزنید و از آنها بخواهید که یک راهنمای خوب محلی به شما معرفی کنند. موسسه کاسپین ترک به سرعت نامه شما را جواب خواهد داد. ضمن آنکه حسین ستوده که خود از فعالان این شرکت است هم یکی از بهترین راهنمایان برای این سفر است. علاوه بر کمک‌های تلفنی و ای‌میلی‌ای که گردانندگان این سایت می‌توانند برای سفر به منطقه در اختیار شما بگذارند، گشت و گذار در این سایت هم می‌تواند اطلاعات مفید گردشگری برای آغاز یک سفر ماجراجویانه در غرب مازندران برای شما فراهم کند.

در کجا کوهنوردی کنیم؟

• **عسل محله:** اگر هدف پیاده‌روی در جنگل دوهزار است و ابزار کوهپیمایی در اختیار دارید، باید دو روز وقت بگذارید تا به قله سیالان برسید. کوهنوردان معمولا برای رسیدن به سیالان حدود پنج صبح از عسل‌محله شروع می‌کنند؛ یعنی آخرین نقطه‌ای که می‌شود با ماشین به آنجا رسید. از عسل‌محله نزدیک به دو ساعت باید پیاده‌روی کرد تا به دریاسر رسید.

• **دریاسر:** به این منطقه که برسید، جنگل تمام می‌شود و به دشت وسیعی می‌رسید. که در تابستان آب و هوای بسیار دلچسبی دارد. وجود کوه‌های زیبای تنگ لات‌خان بن، سیاه کل و کل تلا، کوه‌های پوشیده از گیاهان، چشمه‌ها و رودهای پر آب، دریاسر را به‌عنوان یکی از جاذبه‌های گردشگری، تبدیل کرده است. این دشت پر از درخت‌های ازگیل و آلوچه جنگلی است که می‌توانید در فصل میوه از آنها برای خودتان بچینید. بهتر است کمی در دریاسر استراحت کنید. بعد از دریاسر حدود یک ساعت مسیر کفی پیش روی شماست تا آنکه به منطقه «هرسنگ» می‌رسید.

• **هرسنگ:** اینجا منطقه پرآبی است و چشمه‌های زیادی دارد. بعد از هرسنگ وارد جنگل می‌شوید. کمی استراحت کنید چون بعد از اینجا پیاده‌روی سنگینی پیش روی شماست و باید سه‌ساعت در مسیر جنگلی پیاده‌روی کنید که تقریبا تمام مسیر سربالایی و شیب‌دار است. بعد از آن به راه‌گردان می‌رسید.

• **راه‌گردان:** در راه‌گردان باید حسابی استراحت کرد چون حدود سه، چهار ساعت تا آخرین مقصد امروز راه دارید. حدود یک ساعت از این مسیر کفی و بقیه آن سربالاست. حدود پنج عصر است که به گوسفندسرایی به نام «وی‌نی» مشهور می‌رسید.

• **وی‌نی:** می‌توانید شب را در همان جا چادر بزنید. اینجا که گوسفندسرای چوپانان الموتی است، می‌توانید در نزدیکی محلی که ییلاق این دامداران است، شب را صبح کنید. این بالا هوا بسیار سرد است و این ییلاق‌نشینان کره و ماست تازه را در آبِ برف می‌گذارند. حتی در تابستان هم در این منطقه می‌شود برف دید. در این سرما باید چادر و کیسه خواب همراه داشته باشید، هرچند اگر وسیله کافی نداشتید، چوپانان این منطقه از کمک به کوهنوردان و مسافران دریغ نمی‌کنند. باید حدود ساعت پنج صبح از گوسفندسرا راه بیفتید تا بقیه مسیر را زیر آفتاب نمانید. از اینجا تا خود قله سیالان حدود چهار تا پنج ساعت راه است و بیشتر مسیر سربالاست و شیب آن در مناطقی بیشتر و در مناطقی کمتر می‌شود.

• **سیالان:** در راه احتمالا از دریاآب که دریاچه‌ای فصلی در پای قله سیالان هست هم عبور خواهید کرد. به قله که برسید در زیر سایه صخره‌ای استراحت کنید تا برای بازگشت انرژی کافی داشته باشید.

• **بازگشت:** می‌توانید از مسیر رفته بازگردید یا مثل خیلی کوهنوردان حرفه‌ای از کوه‌هایی که همه به هم راه دارند به الموت رفته و از آنجا به سمت قزوین سرازیر شوید. زمانی که مسیر رفته را بازگشتید و به عسل‌محله رسیدید، ماشینی که از قبل هماهنگ شده دنبالتان می‌آید تا به تنکابن بروید. می‌توانید در تنکابن بمانید یا به سمت سلیمان‌آباد و از آنجا به سمت روستای چلاسر در ۱۲ کیلومتری جنوب غرب تنکابن بروید.



گله جنگلی
مردم محلی به این بخش از دوهزار اسب‌شوران می‌گویند. جایی که در قدیم به خاطر پرآبی محلی برای نشستن اسب‌ها بوده. باید دو ساعت از جاده پیاده روی کرد تا به اینجا رسید. در کمتر جنگلی مثل اینجا می‌شود گله گوسفندهایی را دید که داخل جنگل مشغول چرا هستند. البته اینها تنها حیوانات جنگل نیستند، گراز و خرس هم در این جنگل‌ها دیده شده، اما به همین راحتی نمی‌شود آنها را دید



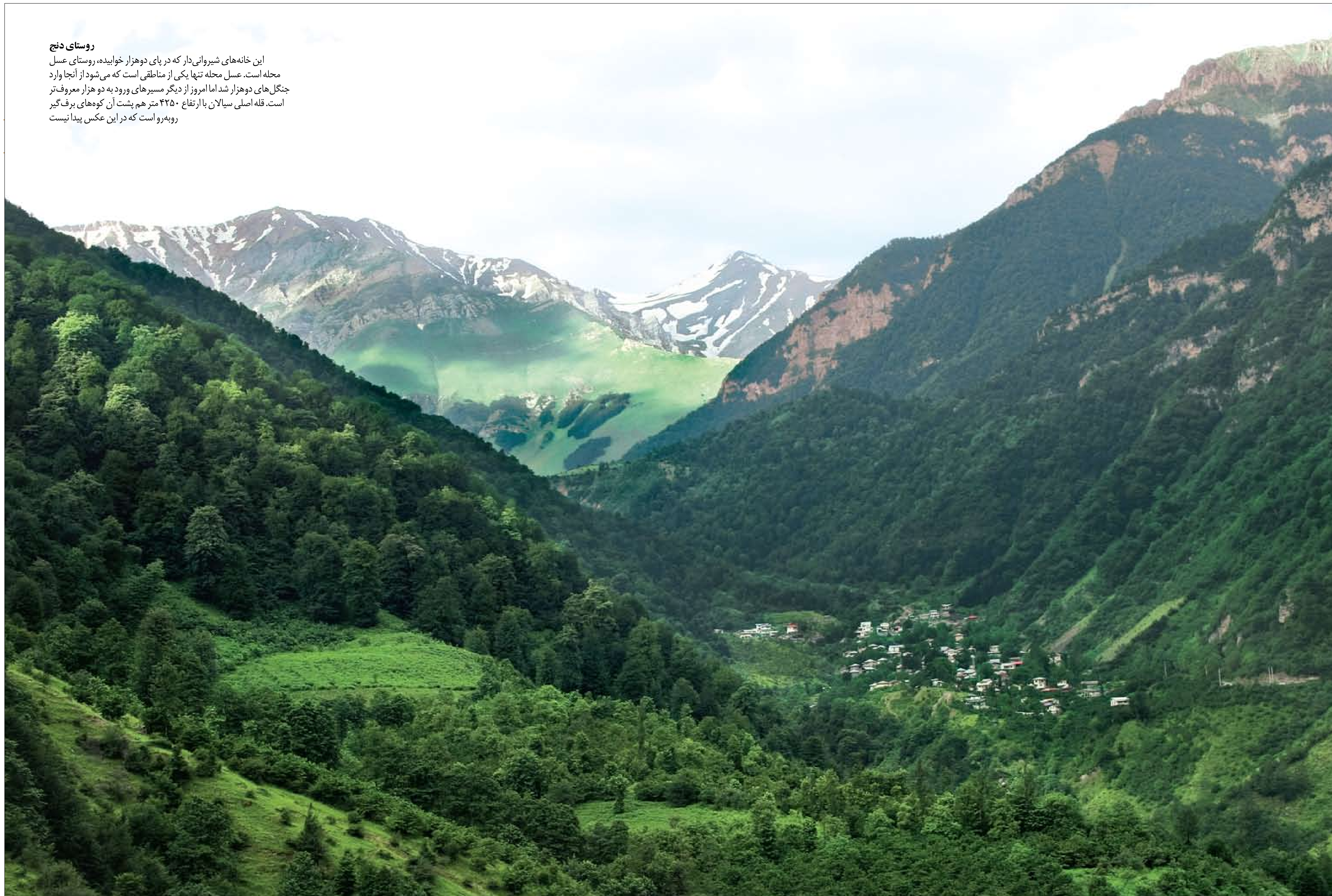
زن مازندرانی
این زن یکی از اهالی ییلاق اشکور رحیم آباد است در اینجا زنان سن و سال‌دار معمولا این طور لباس می‌پوشند. البته در سرمای این شب‌های ییلاقی هر کسی باید سر و کمرش را این طور محکم ببندد



آبشاری از آب برف
ارتفاعات دو هزار و سه هزار پر از این آبشارهایی است که از آب‌شدن برف بالای کوتاه به پایین راه افتاده‌اند و به دره می‌ریزند. آب بعضی از این آبشارها آنقدر سرد است که نمی‌شود دست را حتی تا ۱۰ ثانیه زیر آن نگه داشت



از پایتخت تا جنگل
کرج، پل خواب، مرزن‌آباد، چالوس و متل‌قو را تا رسیدن به تنکابن باید پشت سر بگذارید. تنکابن تا بخش خرم‌آباد را در کمتر از ۱۰ دقیقه طی می‌کنید. اما از خرم‌آباد تا رسیدن به یکی از روستاهای ورودی به دوهزار باید بین ۲۰ تا ۳۰ کیلومتر ماشین‌سواری کنید



روستای دنج

این خانه‌های شیروانی‌دار که در پای دوهزار خوابیده، روستای عسل محله است. عسل محله تنها یکی از مناطقی است که می‌شود از آنجا وارد جنگل‌های دوهزار شد اما امروز از دیگر مسیرهای ورود به دو هزار معروف‌تر است. قله اصلی سیالان با ارتفاع ۴۲۵۰ متر هم پشت آن کوه‌های برف‌گیر روبه‌رو است که در این عکس پیدا نیست



میان کوه و ابر
اینجا دشت دریاسر است. باید حدود یک ساعتی از عسل‌محله پیاده رفت تا به دشت وسیع دریاسر رسید. با اینکه دشت با آن کوه‌های مخملی دور و بر بکر به نظر می‌رسد، اما چند سال است که اینجا هم خیلی شلوغ شده و دیگر دنجی سابق را ندارد



کوهپیمایی جنگلی
در جنگل‌های دوهزار همیشه به صورت گروهی حرکت کنید و از جمع جدا نشوید و به توصیه‌های راهنمای گروه دقت کنید. بستگی به برنامه‌ای که برای این پیاده‌روی دارید وسایل سبک و ضروری همراه بردارید

چه بخوریم؟

خوراک دوهزاری

به خاطر آب و هوای خوب منطقه انواع لبنیات و مربا را می‌توان خرید.

به دلیل فراوانی گل و گیاه انواع مربا مثل: مربای بهار نارنج، تمشک، پرتقال، گل و... از بهترین چیزهای منطقه است. البته عسل و لبنیات محلی را هم نباید فراموش کنید. اگر آشنایی در روستاها دارید یا بانویی را در منطقه پیدا کنید که برایتان غذا بپزد، فرصت خوردن غذاهای محلی را از دست ندهید، البته غذایی را که حتما یک مازندرانی محلی و مخصوصا روی آتش هیزم پخته باشد. خوراک‌هایی مثل میرزا قاسمی، باقالا قاتق، ترشه تره، شیرین تره، پنیر برشته، خورشت فسنجان، خورشت آلو و انواع خورشت‌ها و غذاهای دیگر. اما اگر در خانه گلی مانده باشید می‌توانید با قیمت دو تا سه هزار تومان صبحانه محلی مثل سرشیر و مربا بخورید یا یکی از همین ناهارهای محلی را با مخلفات کامل مثل سبزی و انواع ترشی به قیمت ۷هزار تومان مهمان شوید.

همراه ببرید

فراموش‌نکنید

پیش از آغاز سفر این فهرست را مرور کنید تا غیر از وسایل شخصی، وسایل ضروری را هم فراموش نکنید. این فهرست پیشنهاد ماست، اگر در خودرو جا به اندازه کافی دارید، می‌توانید هر آنچه را از فهرست زیر دوست دارید، همراه بردارید.

وسایل موردنیاز		
کیف کمک‌های اولیه	✓	✓
قمقمه	✓	✓
داروهای شخصی و دفترچه بیمه	✓	✓
لباس گرم		✓
عینک آفتابی		✓
چراغ قوه		✓
کلاه آفتابی		✓
کرم ضد آفتاب		✓
کیسه خواب	✓	✓
چادر	✓	✓
بادگیر		✓
دوربین برای دیدن پرندگان جنگلی	✓	
فلاسک چای	✓	
گتر		✓
پوتین کوهنوردی		✓
دستکش ضدآب		✓
بارانی یا پانچو		✓
زیر انداز	✓	✓



خانه‌های تابستانی
ارتفاعات دو هزار پر است از ییلاق‌هایی مثل این که برای رسیدن به خود آنها باید چند ساعتی کوهپیمایی کرد. ییلاق نوشا یکی از همین ییلاق‌هاست

کجا بمانیم؟

این بستگی به سلیقه و امکانات مالی شما دارد که از میان امکانات: هتل، مهمانسرا، خانه محلی و چادر کدام را برای اقامت انتخاب کنید.
اگر فکرش را کرده‌اید و با خودتان چادر برده‌اید، نگران محل اقامت نباید بود و فقط باید به فکر بارش باران باشید. اگر هم خواستید می‌توانید در اتاق خانه‌های روستایی منطقه بمانید که قیمت هر شب اقامت در آنها ۱۵ تا ۲۰ هزار تمام می‌شود. البته باید خودتان با صاحبخانه بر سر قیمت به توافق برسید. یکی از گزینه‌های خوب، ماندن در «خانه گلی» چلاسر است. به چلاسر که برسید از هر کسی سراغ خانه گلی را بگیرید، نشانتان می‌دهد. خانه گلی عضو شبکه فعالان گردشگری بومی ایران با نام «خوشه‌سار بوم گردی» است، گروهی از فعالان گردشگری بومی ایران که تجربه زندگی بومی را در میان اقوام مختلف برای گردشگران آن به راه انداخته‌اند. می‌توانید در اینجا رختخواب را به قیمت ۵ هزار تومان و کیسه خواب را به قیمت ۶ هزار تومان کرایه کنید. اما حتما از قبل با مدیریت آن هماهنگ کنید. به آدرس: info@caspiantrek.com می‌توانید ای‌میل بزنید یا با شماره: ۰۹۳۷۱۵۰۱۹۹۳ تماس بگیرید. اگر هم چندان طاقت ماندن در طبیعت را ندارید، می‌توانید سراغ هتل و مهمانسرا در رامسر و تنکابن بروید.

هتل	نشانی	قیمت	تلفن
رامسر (آزادی)	رامسر	۱۴۲۰۰۰	(۰۱۹۲) ۵۲۲۳۵۹۲/۵
آوا	تنکابن، کنار هلال احمر	۶۵۰۰۰	(۰۱۹۲) ۴۲۱۰۴۹۶
صدرا	تنکابن. کریم‌آباد	۴۶۰۰۰	(۰۱۹۲) ۴۲۸۷۱۳۶
مهمانسرای ایران	تنکابن، خیابان جمهوری	۱۴۰۰۰	(۰۱۹۲) ۴۲۲۳۱۵۱

ده نکته طلایی

توصیه‌هایی برای ماندن در طبیعت

- زیر درختان آتش روشن نکنید.
- هرگز درختان را برای روشن کردن آتش قطع نکنید.
- جز رد پای خود، چیزی در طبیعت باقی نگذارید. زباله‌هایتان را با خود به شهرهای بزرگ بازگردانید.
- برای استفاده از امکانات و امنیت بیشتر در نزدیکی خانه‌های روستایی چادر بزنید.
- در ارتفاعات مراقب سگ‌های گله باشید.
- در بیشتر نقاط مرتفع و جنگل، تلفن همراه آنتن نمی‌دهد.
- هنگام کوهنوردی یا پیاده‌روی در جنگل حتما به صورت گروهی حرکت کنید و از جمع جدا نشوید.
- اگر در ارتفاعات دچار مشکلات تنفسی می‌شوید، بهتر است به سیالان نروید.
- در ارتفاعات مراقب خزندگانی مثل مار باشید و همیشه در کوله و چادرتان را محکم ببندید.
- هنگام پیاده‌روی آب کافی همراه بردارید.

خونه گلی
«خونه‌گلی» در چَلاسر یکی از بهترین اقامتگاه‌هایی است که در سفر به منطقه تنکابن و دوهزار می‌توانید یک شب را در آنجا بگذرانید. معماری زیبا، لوازم و خوراکی‌های سنتی آن شما را حتما به سال‌های دور خواهد برد



قلب مصنوعی
اینجا میدان بهارستان است، البته نه بهارستان واقعی که نسخه غزالی شده‌اش. همان جایی که می‌گویند قلب تپنده تاریخ سیاسی معاصر ایران بوده. اگرچه در شهرک سینمایی غزالی باید قلب سابق پایتخت را از دور تماشا کرد اما شاید بتوانید صدای تظاهرات مردم و شلیک توپ‌ها به سمت مجلس را از همین دور بشنوید/عکس: کامبیز ملکی

طهران در تهران

راهنمای پیاده‌روی در شهرک سینمایی غزالی

محبوبه افتخاری/ عکس: سمانه سامانی

خیابان‌های سنگفرش، کالسکه‌های کوچک و بزرگ، ماشین دودی، واگن اسبی و... کلمه‌هایی هستند که وقتی پای خاطرات پیرمردها و پیرزن‌های تهرانی می‌نشینی، لابه‌لای حرف‌ها بارها و بارها می‌شنوی؛ خاطراتی که حداقل با امروز ۸۰-۷۰ سالی فاصله دارند و جز در کتاب‌هایی درباره تهران قدیم و عکس‌هایی در عکاسخانه و موزه‌های قدیمی پایتخت، دیگر از آنها نشانی نیست. اما انگار شادروان «علی حاتمی» فراموشی زودهنگام این روزها را دیده بود که ۳۱ سال قبل طرح ساخت شهرک سینمایی غزالی را داد تا در پایتخت متجدد امروز هم بشود تاریخ را از نزدیک دید. با خوشنویس هزاردستان که همراه شوید، بعد از بهارستان و لاله‌زار به جواهرفروشی قازاریان می‌رسید، کمی آنجا خرید کنید. به کافه پارس که رسیدید، چیزی بخورید؛ باید جلوتر رفت کوفه و افسوس هنوز برای بازدید باقی مانده است. با گشت و گذار در کوچه‌های شهرک و تماشای لوکیشن فیلم‌های به یادماندنی از هزاردستان و کفش‌های میرزا نوروز گرفته تا امام علی(ع) و هشت بهشت؛ تاریخ برایتان روایت می‌شود. ۲۱ شهریور روز سینماست. بد نیست به بهانه این روز هم که شده سری به شهرک غزالی بزنید و خاطره فیلم و سریال‌های به یادماندنی را زنده کنید.

{راهنمای‌سفر}

چطور برسیم؟ ◀ جایی‌همین نزدیکی

مطمئن باشید به محض اینکـه تصمیـم بگیرید از شـهرک سـینمایی غزالی دیدن کنید، خیلی‌هـا سـعی می‌کننـد شـما را از این تصمیـم منصرف کننـد. برای این سـعی هم یک دلیل روشـن دارنـد؛ «خیلی دور اسـت»! اما لطفا روی تصمیمتان پافشاری کنید چون رسـیدن به شـهرک سینمایی غزالی اصلا سخت نیست.

برای رسـیدن به شـهرک غزالـی دو راه پیش روی شماست:

تاکسی: مقصد شما کیلومتر ۱۵ جاده مخصوص کرج است؛ غربی‌ترین نقطه منطقه ۲۱ شهرداری تهران. اما لازم نیست برای رسیدن به این مقصد حتما اتومبیل شخصی داشته باشید. اگر تصمیم گرفته‌اید گروهی از شهرک بازدید کنید، گرفتن آژانس، راه به صرفه‌ای است. هزینه آژانس از مرکز شهر تا شهرک سینمایی غزالی حدود ۱۲ هزار تومان اسـت و اگر گیر ترافیک نیفتید ۴۵ دقیقه‌ای بیشـتر در راه نیستید. برای اینکه بتوانید به راننده یک نشانی سرراست بدهید، بگویید «کیلومتر ۱۵ جاده مخصوص کرج، درست روبه روی شرکت ایران خودرو.»

مترو: اگر دلتـان می‌خواهد از مترو اسـتفاده کنید باید سـوار خط ۵مترو شوید و در ایسـتگاه «ایران خودرو» پیاده شـوید. قیمت بلیت تک سفره برای متـرو ۲۵۰تومان اسـت. بیـرون ایسـتگاه مترو اتوبوس‌های خط ۲۱ و ۲۲ (شـهرک شـهرداری) منتظر شما هستند؛ اتوبوس‌هایی که درست از مقابل در شـهرک سـینمایی می‌گذرند. قیمت ورودی به شهرک هم یک هزارتومان است.

چه ببینیم؟ ◀ با ماشین دودی تا خانی‌آباد

بهتر است در بازدید از شهرک غزالی این طور شهرک را بگردید: از میدان توپخانه وارد شوید، میدان بهارستان را از دور ببینید، وارد اورشلیم و کوفه شوید، از قلعه میرقباد بگذرید، به کوچه پسکوچه‌های خانی‌آباد برسید و از کوچه‌ها راهی خیابان لاله‌زار شوید و خودتان را وسط تهران قدیم پیدا کنید.

از در اصلی شهرک سینمایی غزالی که وارد شوید، سمت راست شـما اتاق نگهبانی است، همان‌جا می‌توانید بلیت بازدید از شهرک را بگیرید.

تقریبا روبه‌روی در ورودی اصلی، سمت راست ساختمان اداری، چند مجسـمه شـیر غول پیکر توجه‌تان را جلب می‌کند. این شیرها بخشی از دکور سریال حضرت یوسف هستند که تازگی‌ها پایشان به شـهرک سینمایی غزالی باز شده.

◀ **میدان توپخانه:** نمـای میـدان توپخانـه خیلی کوچک‌تر و جمع و جورتـر از یک میدان واقعی اسـت. دسـت راسـت میدان نمایی از سـردر میدان بهارستان می‌بینید که به خاطر عمر ۳۰ سـاله‌اش حسـابی خراب شده. جلوی نمای سردر میدان بهارستان دو توپ جنگی واقعی جاخوش کرده‌اند که روزی واقعا شلیک می‌کردند و عمری ۱۲۰ ساله دارند. هر وقت در فیلم یا سریالی دیده‌اید که توپی شلیک می‌کند شـک نکنید که پای همین دو توپ قدیمی جنگی وسـط بوده. روبـه‌روی این توپ‌ها هم نمای ساختمان شـهرداری قدیم تهران را می‌بینید. سـاختمان بزرگی که البته داخلش به عنوان یک سـوله استفاده می‌شود و دکورهای سریال‌های حضرت یوسف و شهرآشوب در آن انبار شده‌اند.

◀ **ماشین دودی:** کنار سـاختمان شـهرداری قدیم تهران چنـد واگن از یـک قطار قدیمـی روی یک ریل گذاشـته شـده‌اند. این واگن‌ها، واگن‌های لوکوموتیوی هسـتند که تهرانی‌های قدیمی به اسـم ماشین دودی صدایش می‌زدند. تا چند سـال پیش ابتدای این واگن‌ها یک لوکوموتیو واقعی هم وجود داشت که با افتتاح ایستگاه مترو شهرری به آنجا منتقل شد. اگر حافظه خوبی داشته باشید حتما یادتان می‌آید که این قطار همان قطاری است که در سریال «روزگار قریب» دکتر قریب جوان با آن از شهرری به تهران می‌رفت. قطار قدیمی سریال «در چشم باد» هم همین قطار بود.

یادگارهای مشروطه‌خواهی

این، یکی از همان دو توپی است که لیاخوف روسی مجلس شورای ملی را به توپ بست. این توپ‌ها بعد از دوره قاجار و در دوره پهلوی دوم در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی استفاده می‌شد. امروزه این توپ‌ها فقط دکور بهارستان نیستند بلکه تنها ابزاری هستند که می‌توانند واقعا شلیک کنند.

طهرون، طهرون که می گن اینه؟

برای فیلم‌بازها، سـینما تابان یکی از خاطره انگیزترین سینماهای تهران است. سینمایی که افتخار نمایـش اولین فیلـم ناطق ایرانی یعنی دختـر لر را بـه نام خـودش ثبت کرد. عاشقان سـینما اگرچـه در لالـه زار واقعـی نشـانی از این سـینما نمی‌بینند، امـا مردم پشـت شیشـه‌های این سـینما در شهرک غزالی می‌توانند از اولین پوسترهای سینمایی سراغ بگیرند

◀ **اورشلیم:** سریال مریم مقدس را که یادتان هست؟ همه صحنه‌هایی که در این سریال از شهر اورشلیم دیدیم در این فضا فیلم‌برداری شده. دیوارها و ستون‌های شهر اورشـلیم مثل همان چیزی کـه در فیلم دیدیـم، بلند و غول‌پیکر است. شهر اورشلیم سـال ۱۳۷۵ به مجموعه شهرک سینمایی اضافه شده و شـامل معبد سلیمان(ع)، کاخ هرود، کلبه حضرت مریم(س) و کارگاه نجاری حضرت زکریانبی(ع) است. البته به جز سـریال مریم مقدس(س) و سریال حضرت مسیح(ع)، فیلم سینمایی پرچم‌های قلعه کاوه هم در این دکورها فیلم‌برداری شده.

◀ **محله خانی‌آباد:** در خیابان لاله‌زار قدیم یک کوچه به نام کوچه ملی وجود داشته. کوچه‌ای که مرحوم علی حاتمی هم در خیابان لاله‌زار ساخت و قسمت‌های مهمی از سریال در آن فیلم‌برداری شد. اما چند سال بعد که مرحوم علی حاتمی تصمیم گرفت آخرین فیلمش یعنی جهان پهلوان تختی را بسازد، کوچه ملی را خراب کرد و محله خانی‌آباد را ساخت. حالا به‌جای کوچه ملی، وارد پسـکوچه‌های خانی‌آباد می‌شوید که تقریبا خراب شـده. در این جا می‌توانید نمای زورخانه کردان (زورخانه‌ای که مرحوم تختی در آن تمرین می کرد)، گرمابه سنگلج، سردر مسجد قندی، مطب دکتر موسی خان و سقاخانه را در آن ببینید. بعد از فوت مرحوم علی حاتمی، پسکوچه‌های محله خانی‌آباد باقی ماند تا صحنه‌هایی از سریال‌های خواب و بیدار، پریدخت و روزگار قریب در آن فیلم‌برداری شود.

به شماره‌ها دقت کنید

اگر در این نقشه راه مشخصی نمی‌بینید بی‌دلیل نیست. در شهرک سینمایی غیر از خیابان لاله‌زار که سنگفرش است، برای دیدن بقیه لوکیشن‌ها باید از راه‌های خاکی یا مسیرهای تودرتو رد شـوید. به همین دلیل برای گـردش در این شـهرک بهتر است راهنما داشته باشید یا اولویت‌های پیشنهادی ما را در گردش دنبال کنید. تنها نقاطی که روی نقشه با رنگ زرد مشخص شده‌اند قابل بازدید هستند.

{راهنمای سفر}

کوفه: دیوارهای کوتاه کاهگلی، یک نخل خشک شده وسط میدان، خانه‌هایی با دیوارهای کوتاه که با پله به هم راه دارند، مجموعه شهر کوفه را می‌سازند. شهری که داوود میرباقری برای سریال امام‌علی(ع) به شهرک سینمایی اضافه کرد و بعد از سریال امام‌علی(ع) سریال‌هایی مثل تنهاترین سردار، ولایت عشق، آخرین دعوت، طفلان مسلم و فیلم سینمایی ناسپاس در آن ساخته شد. وقتی وارد شهر کوفه شدید، چشمتان از نخل وسط میدان کوفه که گذشت، روبه‌رو نمای مسجد کوفه را می‌بینید و سمت راست میدان، خانه امام‌علی(ع) است. روبه روی خانه امام‌علی(ع) هم خانه‌های کاهگلی که روی هم ساخته شده‌اند و با پله به هم راه دارند شامل نمای خانه عثمان و بزرگان شهر کوفه است. کمی جلوتر خانه قطامه (زنی که نقشه قتل امام‌علی(ع) را کشید) را هم پیدا می‌کنید. اگر به ایوان چوبی خانه قطامه که حالا شکسته، دقت کنید حتما یکی از معروف‌ترین صحنه‌های سریال امام علی(ع) یادتان می‌آید. همان صحنه‌ای که در باد و باران قطامه روی ایوان خانه‌اش ایستاده بود و صورتش تبدیل به یک گرگ شد.



سینما تابان: وقتی وارد خیابان لاله‌زار می‌شوید، اولین ساختمانی که سمت راستتان می‌بینید و می‌تواند حسابی شما را به سال‌های دور ببرد، ساختمان «سینما تابان» است. سینمایی که درست نبش خیابان لاله‌زار قرار داشت. اگر کمی گوش تیز کنید هنوز هم می‌توانید صدای دختر لر را بشنوید که می‌گفت «جعفر، جعفر، تهرون که می‌گن شهر قشنگیه...» سینما تابان سینمایی بود که اولین فیلم ناطق ایرانی، «دختر لر» در آن نمایش داده شد. اگر در سینما باز باشد، شما می‌توانید از موزه شهرک سینمایی غزالی هم دیدن کنید. داخل سینما تابان پر است از لباس‌ها و وسایل صحنه فیلم‌ها و سریال‌های مختلف.

خانه مدرس: تا انتهای خیابان لاله‌زار هم که بروید به نمای خانه مدرس می‌رسید. جالب این است که خانه مدرس در واقعیت و در خیابان سرچشمه هنوز وجود دارد، اما وضعیتش از نمای این خانه در غزالی بدتر است. کنار نمای خانه مدرس هم می‌توانید سر در پادگان عشرت‌آباد و بازار تهران را ببینید که همین چندسال پیش برای سریال‌های «سال‌های مشروطه» و «عمارت فرنگی» ساخته شد.

لاله زار: وقتی اینجا قدم می‌زنید، انگار در همان لاله‌زار قدیم راه می‌روید. قصه ساخت خیابان لاله‌زار که اولین بنای شهرک سینمایی غزالی بود و اصلا این شهرک به خاطر همین خیابان ساخته شد، به سال ۱۳۵۸ بر می‌گردد. وقتی مرحوم علی حاتمی تصمیم گرفت سریال به یادماندنی «هزاردستان» را بسازد و برای ساخت این سریال به نمای تهران سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۱ نیاز داشت؛ این طور شد که لاله‌زار در اینجا جان گرفت. غیراز هزاردستان، لاله زار لوکیشن سریال‌های شب دهم، کیف انگلیسی، مدار صفر درجه، عمارت فرنگی، پریدخت، کارآگاه علوی، روزگار قریب و کلاه هر فیلم و سریالی که صحنه‌ای از تهران قدیم دارد، بوده.



موزیکال عشقی: سرتان را که برگردانید، نبش سمت چپ خیابان لاله‌زار یک ساختمان دو طبقه قدیمی می‌بینید. اگر پای حرف تهرانی‌های قدیمی نشسته باشید حتما اسم ساختمان «موزیکال عشقی» را شنیده‌اید. این ساختمان دو طبقه نمای همان ساختمان موزیکال عشقی است که البته طوری ساخته شده که نمای داخلی‌اش هم قابل استفاده باشد. به خاطرتان از سریال‌های مختلف رجوع کنید: این ساختمان همان دفتر روزنامه در سریال کیف انگلیسی است و مطب دکتر پارسا در سریال مدار صفر درجه. تازگی‌ها هم به عنوان باشگاه بیلیارد در سریال عمارت فرنگی نقش بازی کرده.



واگن اسبی: با دقت که دور و برتان را نگاه کنید وسط خیابان لاله‌زار، روی سنگفرش‌ها یک واگن چوبی هم می‌بینید. این واگن که قدیمی‌ها «واگن اسبی» صدایش می‌کردند، وسیله نقلیه و عبور و مرور تهرانی‌ها در خیابان لاله‌زار بوده. واگنی که به تبعیت از اسمش با دو اسبی که جلویش بسته می‌شده حرکت می‌کرده. اما الان از اسب‌ها خبری نیست و فقط واگن چوبی با آرم شیر و خورشید رویش در خیابان لاله‌زار سن و سالش را به رخمان می‌کشد. امکان ندارد در فیلم‌های درباره تهران قدیم در یکی از صحنه‌ها این واگن اسبی رد نشده باشد.





مهمانی در گراندهتل
اینها که برای عکاس به هوا پریده اند، نه بازیگرند و نه دربان هتل؛ بازدیدکنندگانی هستند که لباس پوشیده‌اند تا در شهرک سینمایی غزالی عکس یادگاری بگیرند

چه بخوریم؟

لیموناد در گراندهتل

کافه طهرون: کمی جلوتر از ساختمان موزیکال عشقی به ساختمان‌هایی می‌رسید که کمک می‌کنند پیاده‌روی در خیابان لاله‌زار برایتان لذت‌بخش‌تر شود. در «کافه طهرون» می‌توانید نوشیدنی خنک بنوشید. کمی جلوتر وارد ساختمان زیبای گراندهتل شوید.

گراندهتل: اینجا یکی از معروف‌ترین ساختمان‌های خیابان لاله‌زار است؛ همان هتل معروف سریال «هزاردستان» و هتلی که در سریال «کارآگاه علوی» بارها دیده‌اید. الان گراندهتل به یک رستوران زیبا تبدیل شده که در یک دکور قدیمی شما را مهمان یک ناهار می‌کند. می‌توانید در آن جشن‌های بزرگ برپا کنید و روزهای تعطیل هم غذایتان را همراه با موسیقی سنتی میل کنید.

یادگاری

خاطره‌تان را ثبت کنید

برای آنکه از شهرک غزالی یادگاری داشته باشید، به عکاسخانه آنجا سری بزنید.

اگر می‌خواهید خاطره گشت و گذارتان در شهرک سینمایی غزالی و خیابان لاله‌زار را ثبت کنید از «عکاسخانه طهران» غافل نشوید. این عکاسخانه یکی از معروف‌ترین مغازه‌های خیابان لاله‌زار قدیم بوده و خیلی از عکس‌های سیاه و سفید و قدیمی آلبوم‌های اهالی تهران در همین عکاسخانه گرفته شده. تردید نکنید، وارد عکاسخانه شوید، یک دست لباس (سنتی، محلی، قجری و...) انتخاب کنید و بپوشید و هرجای شهرک سینمایی را که دوست دارید، انتخاب کنید و یک عکس یادگاری بگیرید. حدود ۱۵ دقیقه بعد، همین که باقی شهرک را یک دوری بزنید، عکستان چاپ شده و آماده است. حتی می‌توانید سفارش دهید تا عکس خودتان یا دوستانتان روی چوب یا لیوان و بشقاب چاپ شود و با خودتان یک یادگاری تمام و کمال از تهران قدیم به خانه ببرید. قیمت چاپ یک عکس روی کاغذ پنج تا ۱۲هزار تومان است. این قیمت تقریبی است و بستگی به لباسی دارد که انتخاب می‌کنید. قیمت چاپ عکس روی لیوان هم ۳هزارتومان است.

تار و سه‌تار علیخانی: از مغازه تعمیر تار و سه‌تار علیخانی (که یکی از استادهای قدیمی تار و سه‌تارسازی است و مغازه‌اش در لاله‌زار قدیم جز تعمیر ساز، صفحه فروشی هم بوده) هم می‌توانید سی‌دی یا نوار موسیقی‌های قدیمی بخرید تا هروقت دلتان یاد ایام کرد، با شنیدن نواهای قدیمی حالتان نو شود.

ده نکته طلایی

ده قدم، ده نکته

برای آنکه خاطره خوبی از گردش در غزالی در یادتان بماند به این توصیه‌ها توجه کنید

- ✔ برای اینکه بعد از گشت و گذار از پادرد به خودتان نپیچید، کفش راحت بپوشید چون بازدید از همه دیدنی‌های شهرک حداقل ۳-۲ ساعتی وقتتان را می‌گیرد.
- ✔ نگران سرویس بهداشتی نباشید. در محوطه شهرک سینمایی دو سرویس بهداشتی پیدا می‌کنید. یکی پشت خیابان لاله‌زار و یکی دیگر در محوطه بیرونی روبه‌روی شهر اورشلیم.
- ✔ بطری آب، یک کلاه آفتابگیر و لباس خنک و راحت از ضروری‌ترین چیزهاست؛ چون جز گراندهتل و سفره‌خانه سنتی هیچ جای سرپوشیده‌ای در شهرک وجود ندارد.
- ✔ عکاسی در محوطه شهرک سینمایی با دوربین خانوادگی ممنوع نیست اما حواستان باشد از بعضی از بناها مثل میدان بهارستان، شهر سامان یا دکورهای کلاه پهلوی که تابلوی عکاسی ممنوع دارند، عکاسی نکنید. تابلوها را جدی بگیرید تا دچار مشکل نشوید. اگر عکاس حرفه‌ای هستید باید برای عکاسی از ساختمان اداری مجوز بگیرید.
- ✔ فیلم‌برداری در همه مناطق شهرک سینمایی ممنوع است؛ پس برای ثبت خاطراتتان دوربین فیلم‌برداری برندارید و به عکاسی راضی باشید.
- ✔ روی در و دیوارها – چه قدیمی و چه نو – یادگاری ننویسید. یادتان نرود بعد از شما گروه‌های فیلم‌برداری می‌خواهند در این منطقه‌ها فیلم و سریال بسازند.
- ✔ شهرک سینمایی غزالی اول برای فیلم‌برداری ساخته شده بعد برای بازدید. پس اگر به شما گفته شد نمی‌توانید از یک منطقه به علت فیلم‌برداری بازدید کنید، اصرار نکنید و دور و بر آن محدوده سر و صدا نکنید.
- ✔ اگر فکر می‌کنید با خودرو شخصی روز بهتری دارید سخت در اشتباهید. نمی‌توانید خودرو شخصی را داخل محوطه شهرک ببرید. محوطه بیرون هم جای پارک کارکنان کارخانه سایپاست؛ پس جای پارک پیدا نخواهید کرد.
- ✔ برای برگشت نگران نباشید، سمت چپ در ورودی اصلی شهرک یک آژانس وجود دارد، کرایه‌اش هم به اندازه کرایه‌های آژانس درون شهر است.
- ✔ اگر به صورت گروهی از شهرک بازدید می‌کنید، پس از تماس با مسئولان شهرک خودتان را به عنوان یک تور معرفی کنید. با این کار برای بازدید هم تخفیف می‌گیرید و هم از یک راهنما که مدیران در اختیارتان می‌گذارند بهره‌مند می‌شوید.

ورود ممنوع

از دور تماشا کنید

امکان بازدید از تمام بناهای شهرک غزالی برای حاضران فراهم نیست

میدان بهارستان: میدان و خیابان بهارستان یکی از جدیدترین ساختمان‌هایی است که در شهرک سینمایی غزالی ساخته شده. البته چون فیلم‌برداری سریال «سرزمین کهن» به کارگردانی کمال تبریزی هنوز در این فضا تمام نشده، شما فقط می‌توانید نمای میدان بهارستان تهران قدیم، یعنی سال ۱۳۳۰ و خیابان‌های دوروبرش را از دور ببینید.

شهر سامان: دکورهای شهر سامان هم از دکورهای جدید شهرک سینمایی غزالی است که مثل میدان بهارستان باید از دور ببینید. شهر سامان (که همان نام قدیم شهر ساوه است) را ضیاءالدین دری برای سریال «کلاه پهلوی» ساخته. فرمانداری سامان، مسافرخانه میدان شهر سامان و نمایی از گنبد مسجد جامع شهر سامان نماهایی هستند که می‌توانید از دور ببینید.

تکیه دولت: تکیه دولت تهران یکی از نماهای نیمه کاره شهرک سینمایی است که قرار بود با مصالح اصلی ساخته شود. حالا در این نمای نیمه کاره حیاط دایره‌ای تکیه دولت و پله‌هایش را می‌توانید ببینید. همان فضایی که تعزیه خوانی‌های سریال «شب دهم» در آن فیلم‌برداری شد.

تابلوهای ماندگار
به ذهن‌تان کمی فشار بیاورید؛ حتما مسافرخانه اکبری و عکاسخانه آلبرت را در صحنه‌های مختلف سریال کارآگاه علوی یادتان می‌آید. در خیابان لاله‌زار که قدم می‌زنید جابه جا تابلو و شیشه‌نوشته مغازه‌هایی را می‌بینید که دیگر نشان‌شان در لاله زار فعلی نیست اما خوب در خاطر شما مانده‌اند



زائران ملک ری

راهنمای زیارت و سیاحت بارگاه حضرت عبدالعظیم شهرری

حسین نجاتی

«ادخلوها بسلام آمنین.» داخل شوید، در سلامت و امنیت. قدم به داخل صحن حرم مطهر حضرت عبدالعظیم که می گذاری اول از همه گلدسته‌های آبی حرم را خواهی دید. کم کم مردم به چشم می آیند که دسته دسته کتاب دعا به دست از گوشه‌ای از صحن به طرف دیگر می‌روند. عده‌ای روی فرش‌های لاکی حرم نشسته‌اند و دعا می‌خوانند. غروب که آرام آرام می‌رسد، اول از همه چراغ های رنگین روی گلدسته‌ها و بعد هم نورهای زرد و سفید دور تادور صحن و رواق‌ها روشن می‌شود. صدای اولین الله‌اکبر که بلند می‌شود دیگر مردم صف می‌بندند و در انتظارند که این بار نماز جماعت را در حرم شاه شهر ری به پا کنند، بزرگواری که با آنکه قرن‌ها پیش به ایران آمد اما هیچ‌گاه اینجا غریب نماند.

بارگاه حضرت عبدالعظیم از قدیم زیارتگاه مردم تهران و ری بوده و هست. هیچ زمانی از سال را نمی‌شود پیدا کرد که صحن آستان او خالی از زائر و جمعیت باشد که از تهران یا شهرهای دیگر خودشان را به اینجا رسانده‌اند. این روزها با وجود مترو و این همه بزرگراه، زیارت این بارگاه بسیار راحت‌تر از روزهای گذشته است.

عکس: ساتیار امامی

{راهنمای سفر}

چطور برسیم؟ ◀ مترو بهترین انتخاب

در قدیم یکی از تفریح‌های مردم تهران این بود که با قطار دودی به حرم حضرت‌عبدالعظیم بروند اما انگار امروز این سرنوشت برای حضرت‌عبدالعظیم باقی است؛ چرا که این روزها مترو جای خود را به قطاردودی‌ها داده.

بهترین گزینه برای رسیدن به شهرری و حضرت‌عبدالعظیم همین مترو است. باید خود را به یکی از ایستگاه‌های خط یک برسانید و سوار قطار شده و در ایستگاه شهرری پیاده شوید.
یکی از همین ماشین دودی‌ها را در بیرون از ایستگاه مترو باقی گذاشته‌اند، می‌توانید تماشا کنید و در کنارش عکس یادگاری بگیرید.
از این ایستگاه و در بیرون پایانه ایستگاه متروی شهرری می‌توانید با سه وسیله خود را به حضرت‌عبدالعظیم برسانید.

تاکسی: از مترو تا حرم، هم می‌توانید با پرداخت ۲هزار تومان یک تاکسی دربست بگیرید و هم می‌توانید سوار تاکسی‌های میدان شهرری شوید و بعد از پرداخت ۲۵۰ تومان در میدان پیاده شوید و از بخش قدیمی و بازار وارد حرم شوید.

اتوبوس: در همین پایانه اتوبوس هم هست و می‌توانید با آنها راهی شوید. خط‌های ۷۱۱ (پارکینگ شهرری) و ۷۱۹ (فلکه دوم دولت‌آباد) از نزدیکی حرم عبور می‌کنند و می‌توانید با پرداخت ۵۰ تومان به حرم برسید.
خط ۷۱۱ از ضلع شمالی حرم عبور می‌کند و می‌توانید همان‌جا پیاده شوید. اما اگر سوار خط ۷۱۹ شدید باید در میدان شهرری یا به قول اهالی شهرری میدان شابدالعظیم پیاده شوید و از بخش قدیمی و سمت بازار وارد حرم خواهید شد.

پیاده‌روی: اگر هوا خوب است و حوصله پیاده‌روی دارید، می‌توانید از این ایستگاه تا خود حضرت‌عبدالعظیم پیاده بروید.
باید از خیابان فرمانداری راه بیفتید و به میدان شهدای شاملو برسید. بعد باید وارد بلوار شهید آوینی شوید و بعد هم که حرم پیداست.
این پیاده‌روی بیشتر از نیم ساعت وقت نمی‌گیرد.



یادی از مشروطه‌خواه
این سنگ قبر ستارخان است. مشروطه‌خواه بزرگی که قسمتش این بود که نه در آذربایجان که در جوار حضرت‌عبدالعظیم آرام بگیرد. باغ طوطی، زمانی باغ سرسبزی بوده، اما امروز یکی از گورستان‌های شهرری است که تعداد زیادی از مشاهیر ایران در آن مدفونند عکس: مجید ناگهی

همسایه‌ها
این دورنمایی از سه بارگاه مقدس در حرم حضرت‌عبدالعظیم است، به اینجا که رسیدید چند دقیقه‌ای سرتان را بالا بگیرید و این گلدسته و این چشم انداز زیبا را تماشا کنید /عکس: جوادمقیمی

کجا برویم؟ ◀ حرم در حرم

با آنکه شهرری شهرت مذهبی‌اش را از امامزاده حضرت‌عبدالعظیم دارد اما غیر از آن، دو امامزاده دیگر هم در اینجا هست که چهار صحن از چهار سوی شمالی، جنوبی، شرقی و غربی این سه بقعه را احاطه کرده‌اند. حالا که تا اینجا آمده‌اید باید به زیارت آنها هم رفت اما بهتر است که زیارت را از حضرت‌عبدالعظیم شروع کنید.

حضرت‌عبدالعظیم: نسب این امامزاده به امام حسن مجتبی(ع) می‌رسد و از قدیم محبوب تهرانی‌ها بوده. اگر از ورودی شمالی وارد مجموعه شوید، آستان این امامزاده رودرروی شما قرار دارد. بنای نخستین این آستانه که در نیمه دوم قرن سوم هجری قمری ساخته شده و در گاه اصلی ورودی آن که در شمال مجموعه قرار دارد به فرمان پادشاهان آل‌بویه تکمیل و به مرور تکمیل و تعمیر شده است. به همین دلیل پس از زیارت، سر را بالا کنید و به تمام این تاریخ و زیبایی‌ها توجه کنید. مخصوصا به کتیبه‌ها و تزئینات آجری آن. پس از زیارت می‌توانید به صحن همین امامزاده برگردید و روی فرش‌های قرمز آن استراحت کنید.

امامزاده حمزه: امامزاده حمزه در صحن شرقی حرم قرار دارد و بعد از حضرت‌عبدالعظیم راحت‌تر است که به زیارت این امامزاده بیایید. این امامزاده از فرزندان امام موسی کاظم(ع) است و گفته می‌شود که این بارگاه، قدیمی‌تر از آرامگاه حضرت‌عبدالعظیم است اما بنای این مکان مقدس همچون بنای حضرت‌عبدالعظیم به مرور مرمت و تکمیل شده است. به اینجا که رسیدید می‌توانید به مقبره ناصرالدین شاه هم سری بزنید.

امامزاده طاهر: حرم امامزاده طاهر در ضلع جنوبی صحن قرار دارد که با کاشیکاری‌های دوران قاجاری یکی از زیباترین نقاط این مجموعه زیارتگاهی است. جالب است که بدانید قبر این امامزاده که او را از نوادگان امام زین‌العابدین(ع) می‌دانند تا قرن‌ها ناشناخته بود و هنگام تعمیر قبرستان از روی سنگ قبر هویت آن مشخص شد. گفته می‌شود بقعه و ضریح امامزاده طاهر توسط ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین‌شاه در عوض توسل به امامزاده طاهر و شفای دو چشمش انجام شد. اگر به زیارت امامزاده طاهر رفتید فاتحه‌ای هم روانه بزرگان از دست رفته فرهنگ و ادب کنید، سعید نفیسی با سنگ قبری ساده در گوشه صحن امامزاده طاهر قرار دارد و سنگ قبر مهدی سهیلی کنار کفشداری زنانه در صحن همین امامزاده است.



یک، دو، سه
اگر اهل تهران یا خود شهرری باشید، حتما با دیدن این عکس تعجب می‌کنید، اما از این صحنه‌ها در صحن حضرت‌عبدالعظیم زیاد می‌توانید ببینید. این مکان مقدس زائران بسیاری از شهرهای دور و نزدیک دارد /عکس: جوادمقیمی

باغ طوطی: در غرب صحن امامزاده حضرت‌عبدالعظیم باغی وجود داشت که مردم از قدیم به آن باغ طوطی می‌گفتند، حتی هنوز هم که دیگر یک قبرستان تاریخی است. اگر به تاریخ علاقه دارید، به هیچ‌وجه تماشای آن را از دست ندهید. ستارخان، شیخ محمد خیابانی، قاآنی شیرازی، قائم مقام فراهانی، آیت‌الله کاشانی، علامه محمد قزوینی، حسینعلی میرزا نصرت‌السلطنه، بدیع‌الزمان فروزانفر، طیب حاج‌رضایی، محمدعلی رزم‌آرا و بسیاری دیگری از کسانی که نامشان بارها در تاریخ تکرار شده، در اینجا دفن شده‌اند. سنگ قبر خشتی با حاشیه‌هایی سرخ‌رنگ متعلق به ستارخان، مشروطه‌خواه بزرگ ایرانی است. باغ طوطی یکی از دنج‌ترین محل‌های حرم است. از حیاط زیبای این باغ می‌شود منظره کل حرم را دید. به همین خاطر شما هم می‌توانید مثل بسیاری از خانواده‌هایی که برای زیارت آمده‌اند، بعد از اتمام زیارت در اینجا کمی استراحت کنید.



به سمت حرم مطهر
ایستگاه متروی شهرری اتفاقا در جنوب شهرری و در نزدیکی حرم است. اگر با مترو آمده‌اید، بعد از پیاده شدن از مترو همین خطوط آبی را دنبال کنید.



جماعت باشکوه

نماز جماعت‌های مغرب و عشای حرم حضرت‌عبدالعظیم بسیار با شکوه است؛ مخصوصا اگر شب جمعه باشد یا مناسبتی مذهبی اتفاق افتاده باشد. اینجا فقط داخل حرم است، صف نماز تا صحن و حیاط ادامه دارد /عکس: ابراهیم نوروزی

{راهنمای سفر}

کجا بگردیم؟

از حرم تا گورستان‌های تاریخی

اگر فرصت دارید می‌توانید به بسیاری نقاط دیدنی در شهر ری سری بزنید. هرچند انتخاب زیادی دارید اما ما چند محلی که نزدیک بارگاه حضرت‌عبدالعظیم هستند را به شما توصیه می‌کنیم

کوچه آشتی کنان: اگر تمایلی به خرید ندارید و ترجیح می‌دهید گشتی در بافت و محله‌های قدیمی شهر ری بزنید، از در ضلع شرقی حرم حضرت‌عبدالعظیم خارج شوید و وارد محله شعرآباد شوید. از حرم تا آنجا ده دقیقه‌ای به شکل پیاده زمان می‌برد. کوچه‌های باریک این محلـه به کوچه‌های آشـتی کنان معروفند. این کوچه‌ها آن‌قـدر باریک و تنگ هسـتند که به ناچار آدم‌ها را با هم رودررو می کند. به عقیده مردم حضرت‌عبدالعظیم کوچه‌ای که آدم‌ها را با هم آشتی می‌دهد؛ انگار دیوارهای باریک رهگذرهای قدیمی را به سمت هم هل می‌دهند تا رودررو و چشم در چشم هم شوند و آنهایی که احتمالا از همدیگر قهر کرده‌اند مجبور به آشتی شوند.

امامزاده عبدالله: از میدان شهرری چند دقیقه‌ای که به سمت شمال در خیابان فداییان اسلام پیاده‌روی کنید به امامزاده عبدالله می‌رسید. امامزاده‌ای که نسبش به امام زین‌العابدین(ع) می‌رسد. گورستان امامزاده عبدالله بیش از ۳۰۰ مقبـره دیرینه دارد و بزرگانی مثل اسـتاد هوشنگ ظاهری، اسدالله افشار، عمادالمالک مهدوی و منصور شریف در آن دفن شده‌اند.

ابن بابویه: از میدان شهر ری باید سوار تاکسی یا اتوبوس‌های دولت‌آباد شـوید تا به امامزاده و گورستان ابن‌بابویه برسید. ابن بابویه نخستین گورستان شهرری و دومین گورستان تهران محسوب می‌شود و شیخ‌صدوق یا همان ابـن بابویه در اینجا دفن شـده. عـلاوه بر او بسیاری از مشهورترین چهره‌های ایران مانند سیدمحمد تنکابنی، مرحوم شـیخ رجبعلی نکوگویـان؛ معروف به خیاط، مرحوم علی اکبـر دهخدا، تختی، سیدحسـین فاطمی، رحیم مـوذن‌زاده اردبیلی، میرزاده عشـقی و ایرانی و شهدای ۳۰ تیر در آنجا دفن هستند.

برج طغرل: اگر تا ابن‌بابویه آمده‌اید حیف است که به برج طغرل سری نزنید. برج طغرل روبه‌روی آنجاست. درباره مبدأ ساخت آن اختلاف وجود دارد اما عده‌ای آن را آرامگاه طغرل بیک سلجوقی می‌دانند. به هر حال فرقی نمی کند. توصیه ما این است که حتما به آنجا بروید و زیر برج بایستید و بلند اسمی را صدا بزنید. ورودیه برج طغرل ۵۰۰ تومان است و غیر از روزهای دوشنبه همه روزهای هفته برای بازدید باز است.



برج سلجوقی
اگر فرصت داشتید حتما به تماشای برج طغرل بروید که یکی از مهم‌ترین آثار تاریخی استان تهران است. نگهبان این برج آنقدر عاشق این برج است که تمام محوطه اطراف آن را پر از درخت و گل کرده
عکس:محمدمحمدی



کوچه‌آشتی‌کنان
ایـن یکـی از همـان کوچه‌های پشـت حرم اسـت کـه به‌خاطر باریکی‌شان به کوچه‌های آشتی‌کنان معروف شده‌اند. اگرچه این کوچه‌ها تنگ و باریک است، اما ساکنانش هنوز شادند، ازصورت شاد بچه‌ها این را می‌شود فهمید /عکس:مجیدناگهی

بیا فالت بگیرم
قناری‌های فالگیر شهرری از قدیم معروف بوده‌اند و چند سالی است پایشان به پایتخت هم باز شده. اگر بعد از زیارت راهی بازار پشت حرم شدید، برای یادگاری هم که شده، با ۲۰۰ تومان پول یک فال از این قناری‌ها بگیرید /عکس:مجیدناگهی



کجا بمانیم؟

هتل بی هتل

بهترین انتخاب بـرای اقامت، زائرسراهای نزدیک حرم است

متاسـفانه حضرت‌عبدالعظیـم که در گذشـته بهترین و بزرگ‌ترین کاروانسراهای جاده‌ابریشم را داشت این روزها با اینکه ماهانه پذیرای هشـت تا ۱۰ میلیون زائر اسـت اما هنوز از داشـتن هتل محروم اسـت. به همین دلیل زائران مجبورند شـب‌ها را داخل مسـافرخانه‌های اطراف حرم یا هتل‌های داخل تهران بگذرانند. با این وجود ضلع شمالی حرم حضرت‌عبدالعظیم با ساخت و تجهیز پارک و بوستان‌هایی امکانات مناسب برای تشکیل کمپ و چادر مسافرتی زدن برای مسافران و زائران فراهم کرده است. اگر معلم هستید و از قشر فرهنگی، می‌توانید در مهمانپذیر فرهنگیان بمانید. این مهمانسرا در خیابان فداییان اسلام قرار دارد اما فعلا تا حدود دو ماه دیگر برای تعمیرات تعطیل است.



راسته سوغات
بازارشـهرری از بازارهـای قدیمی اسـتان تهران اسـت که تاکنون بخشـی از آن بازسازی شـده. از همین جا که عکاس لحظه را ثبت کرده تا خود حرم پنج دقیقه بیشتر راه نیسـت. در بازار شـهرری از تسـبیح تا لوازم خانگی هرچیزی می توان پیدا کرد /عکس:مجیدناگهی

چه بخوریم؟

کباب حضرتی

طعم کباب‌های معـروف بازار عبدالعظیم را باید چشید

باغ‌طوطی نزدیک‌ترین محل در داخل صحن بزرگ است و از آنجا از هر کدام از فرعی‌های غربی که خارج شـوید به بازار حرم و خوراکی‌فروشـی‌های آن می‌رسید. همه فرعی‌های بازار حضرت‌عبدالعظیم پر است از کبابی‌هایی که قدیم اسم و رسمی برای خودشان داشتند.

ممکن است تحمل گشـت‌وگذار و خرید در این بازار که بوی کباب و ریحانش تمام بازار را پر کرده، سخت باشد. بنابراین بهتر اسـت اول از همه طعم کباب‌های معروف بازار عبدالعظیم را بچشـید. هنوز هم هستند کبابی‌هایی که ساختار قدیمی خود را حفظ کرده‌اند و پرسی از کبابی به مشـتریان خود می‌دهند که هنوز لای نان سـنگک باسماغ و ریحان هر زائری را به سمت خود می کشند.

تقریبا تمام کبابی‌های اینجا غذای خوشمزه‌ای دارند اما کبابی حضرتی در اول بازار که دکانش قدیمی است یک چیز دیگر است.

با این حال، اگر کسـی هم باشـد که قید نـان و کباب و ریحان را می‌زند بهتر است به رستوران‌های ضلع شمالی حرم و اطراف متروی شـهرری برود تا از دیگر غذاهای حضرت‌عبدالعظیم که در رستوران‌های شهر و دیار خود نیز وجود دارد، بخورد.

ده نکته طلایی

آداب زیارت

حضور در آستان حضرت‌عبدالعظیم مانند تمام اماکن متبرک که آداب خود را دارد

- خوابیدن شبانه در حرم و صحن‌های آن ممنوع است.
- عکاسـی با دوربین حرفه‌ای در داخل صحن‌ها فقط با دریافت مجوز امکان‌پذیر است.
- اگر در ماه‌هـای گرم به زیارت می‌رویـد حتما نظافت شخصی را رعایت کنید تا مزاحم دیگر زائران نشوید.
- هنگام زیـارت حتما کفش‌های خود را به کفشـداری تحویل دهید و مراقب شماره‌ای که کفشدار به شما می‌دهد باشید و آن را گم نکنید.
- اگر در حرم اشیایی گم کردید، نباید نگران بود. می‌توانید به بخش اشیای گم شده مراجعه کنید. مردم چیزهایی را که پیدا می کنند به آنجا تحویل می‌دهند.
- سـاعت‌های پنج تـا هشـت بعدازظهر شـلوغ‌ترین ساعت‌های خط یک متروی تهران است و بهتر است برنامه سفر را طوری تنظیم کنید که به شلوغی نخورید.
- مراقب کودکان باشید چون صحن و رواق‌ها شبیه هم هستند و کودکان ممکن است به راحتی به راه اشتباه بروند.
- اگر در صحن‌ها غذا یا خوراکی می‌خورید، حتما زباله‌ها را در سطل آشغال بریزد و چیزی روی فرش‌ها باقی نگذارید.
- اگر به گورسـتان‌های تاریخی سـری زدیـد، مراقب سنگ‌قبرهای فرسوده باشید تا به آنها آسیب نزنید.
- کوچه‌های باریک اطراف حرم بسیار شلوغ است و باید مراقب موتورسوارها در این کوچه‌ها بود.

چه بخریم؟

از عقیق تا تسبیح

سوغات سفر به حضرت‌عبدالعظیم

بعد از خوردن غذا باید به فکر خرید سوغاتی بود و به بازار تاریخی حضرت‌عبدالعظیم که از بازارهای تاریخی است، سـری زد. اینجا پر از مغازه‌های فروش تسبیح، انگشتر، انگشترهای عقیق، فیروزه، شـرف شمس و تسبیح‌های قیمتی و زیورآلات نقره‌ای است که به قیمت‌های مختلف می‌توانید تهیه کنید.

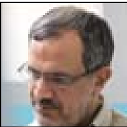
اگر هم خواسـتید می‌توانید ادویه، دارو و عرقیات گیاهی و همین‌طور سـوهان را هم از همین‌جا بخریـد. البته در سـال‌های اخیر مغازه‌های فروش لبـاس و لوازم خانگی هم در این بازار راه افتاده‌اند که مـردم محل از آنها خرید می‌کنند. شما هم می‌توانید سراغ آنها بروید.



مسجدی به عمر تاریخ
مسجدجامع از قدیمی‌ترین بناهایی است که در تهران امروز وجود دارد؛ مسجدی که منشأ شکل‌گیری بازار بزرگ تهران و فضاهای مسکونی پیرامونی‌اش بوده است
عکس: سمانه سامانی

آنچه در محله زادگاهم، کوچه مسجد جامع، برایم جذابیت داشت این بود که فقر و غنا در آن تفکیک نشده و زندگی به‌شکل خالص خودش جریان داشت

کوچه‌مردهای مسجد جامع



نام احمد مسجدجامعی اگرچه برای همگان و به‌خصوص اهالی فرهنگ بسیار آشناست اما برای پژوهشگران مباحث قرآنی طنینی دیگرگونه دارد. نمی‌توان منکر شد که این انس با قرآن رابطه‌ای عمیق و وثیق با بستری دارد که او در آن بالیده است. بی‌گمان بالیدن در خانواده‌ای مأنوس با قرآن و در محله‌ای که مسجدی چون «مسجد جامع» تهران بر تارک آن می‌درخشیده و بر ساحت زندگی در آن جغرافیا تاثیر می‌گذاشته، چیزی جز این نمی‌بود.

بعضی وقت‌ها در رویاهای خودم سری به خانه پدری می‌زنم و چرخی در گوشه و کنار آن. خانه‌ای بزرگ و درندشت در دل کوچه مسجد جامع تهران؛ خانه‌ای که از جمله بناهای تاریخی تهران به شمار می‌آمد؛ با حوض سنگی بسیار بزرگ و گلدان‌های یاس و شمعدانی چیده شده بر پاشویه‌اش؛ زیرزمین‌هایی با سقف آجری و دیوارهایی تا کمر پوشیده از کاشی‌های قدیمی که بعضا چهره‌های شاهزادگان قجری بر آنها نقش بسته بود. اتاق‌های فراخ پنجدری با شیشه‌های رنگارنگ و حیاطی که بعد از آب و جارو بویی می گرفت که تا به امروز مشام ما را پر کرده. آب خانه از طریق قنات «آب شاه» تامین می‌شد که از کاخ گلستان به سمت کوچه مسجد جامع سرازیر می‌شد و از آنجا به حوض و آب‌انبار منازل و از جمله خانه پدری ما می‌رسید. این خانه قرار بود تبدیل به «موزه مشاغل» شود و به همین خاطر هم بود که ۲۰ سال پیش به ثمن بخس فروختیمش اما برخلاف آنچه تصور می کردیم، بر تل ویرانه‌هایش پاساژی سبز شد که هنوز هم هست. این سرنوشت محتوم همه خانه‌های قدیمی این کوچه بود؛ کوچه‌ای بین بازار مسجد جامع و بازار آهنگران و نزدیک‌ترین کوچه و بازار به این مسجد؛ کوچه‌ای که نام و اعتبار خود را از مسجدی می گیرد که عمری به سن تاریخ دارد.

مسجدجامع از قدیمی‌ترین بناهایی است که در تهران امروز وجود دارد؛ مسجدی که منشأ شکل گیری بازار بزرگ تهران و فضاهای مسکونی پیرامونی‌اش بوده است.

مسجد جامع دارای شش شبستان جدا از هم است. یک شبستان آن در کنار حمام محله (حمام شیخ) ساخته شده است. این شبستان کوچک‌تر از سایر شبستان‌هاست. قدیمی‌ترین شبستان آن مشهور به شبستان شاه‌آبادی است که به روایتی بیش از هزار سال عمر دارد. شبستان «چهل‌ستون»، بزرگ‌ترین شبستان این مسجد نیز با ۲هزار متر مساحت، سه محراب مجزا دارد و آن را بزرگ‌ترین اثر تاریخی تهران می‌دانند. سال‌ها پیش در ماه مبارک در دو نوبت ظهر و عصر نماز جماعت در آن برگزار می‌شد.

ضلع جنوبی صحن مسجد نیز که بنای آن را مربوط به قرن یکم تا پنجم هجری می‌دانند، بنا بر بعضی نقل‌قول‌ها به قبل از اسلام بازمی‌گردد. سایر شبستان‌ها مربوط به دوره‌های تیموری، قاجار و پهلوی اول است.

مسجد جامع محل شکل گیری مهم‌ترین تحولات تاریخی دوران پایتختی تهران است و در آن می توان سرنخ بسیاری از جنبش‌های دینی را جست‌وجو کرد؛ از ماجرای قتل گریبایدوف، سفیر سرکش روسیه تزاری در ایران تا جنبش تنباکو و از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی و نظایر آن. خوب به یاد دارم که در روزهای اوج انقلاب اسلامی مسجد جامع یکی از فعال‌ترین کانون‌های انقلاب بود و برخی روزها و شب‌ها نه خانه دوم که تبدیل به خانه اول ما شده بود.

بازار مسجد جامع نیز عمدتا (به تعبیر امروزی‌ها) محل عرضه کالاهای فرهنگی بوده و کاغذ، دفتر، کتاب و لوازم‌التحریر از اقلام معمول در این بازار است و موجب شده تا کوچه مسجد جامع نیز همواره تحت تاثیر این شرایط باشد؛ کوچه‌ای بسیار قدیمی که حلقه مسکونی پیرامونی مسجد را تکمیل می کرده و در کنار بافت تجاری و کسب و کار و ارگ سلطنتی به تهران قدیم شکل می‌داده است. مشاغل معمول و پراکنده در این کوچه عمدتا حول محور کاغذ و چاپخانه و خدمات نشر شکل گرفته‌اند.

از جمله همسایگان ارجمند ما در کوچه مسجد جامع مرحوم حاج شیخ محمدعلی شاه‌آبادی بود؛ عالمی بزرگوار که درجه علمی‌اش زبانزد بود. امام خمینی (ره) که سال‌های سال در مسجد جامع به تلمذ و تدریس پرداخته بودند، خود از شاگردان درس حکمت مرحوم شاه‌آبادی بود که در همین مسجد به اقامه نماز جماعت می‌پرداخت. از دیگر ساکنان محله پدری من مرحوم آقای سید ابوالحسن رفیعی قزوینی بودند که شاگردان بسیاری در حوزه‌های قدیم و جدید داشته است؛ شاگردان در قید حیاتی چون آقاشیخ‌حسن حسن‌زاده آملی، آقا شیخ‌عبدالله جوادی آملی، دکتر مهدی محقق، دکتر داریوش شایگان، ابراهیم دینانی و... از فقهای بزرگ معاصر یا به عبارتی بزرگ‌ترین فقیه معاصر تهران، مرحوم سید احمد خوانساری نیز در همین کوچه زندگی می کردند. از دیگر چهره‌هایی که در همین کوچه سکونت داشتند، مرحوم حاج میرزا عبدالله تهرانی بود که در مسجد جامع و در شبستان چهل‌ستون به اقامه نماز می‌پرداخت. مرحوم حاج حسن آقای سعید تهرانی نیز در همین کوچه زندگی می کرد. همین مرحوم حاج حسن سعید بود که بنیان کتابخانه‌ای ارزشمند و گنجینه‌ای از قرآن کریم را در مسجد جامع گذاشت. در این کتابخانه تالار نسبتا بزرگی قرار داشت که به طور دائم محل برگزاری نمایشگاه قرآن‌های نفیس خطی بود و میزبان شخصیت‌های ارجمند علمی و مذهبی و مدیریت آن را آیت‌الله شبیری زنجانی بر عهده داشت. امروز در ۲۶۰۰ مترمربع از جمله با ارزش‌ترین منابع قرآنی و علمی‌ای است که بیش از ۴۰ هزار جلد کتاب –اعم از نسخ خطی و چاپی– را در دلش جای داده است؛ این کتابخانه که بعدها در نقش یک ناشر بزرگ نیز ظاهر شد، تاکنون کتاب‌هایی به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و... منتشر کرده و با بعضی مجامع اسلامی داخلی و خارجی نیز ارتباط داشته است. این کتابخانه محلی برای تجمع جوانان علاقه‌مند به مطالعه و بررسی آثار علمی، فرهنگی بوده است.

یادم می‌آید در مجاورت ضلع غربی کوچه مسجدجامع منزل بسیار با صفای مرحوم حاج عباس کفاش قرار داشت و در مجاورت این خانه مغازه‌های متعددی ساخته شده بود. به یاد دارم کارگران کفاشی به ردیف می‌نشستند و در غیبت ماشین دوخت، کفش می‌دوختند. ابتدای کوچه هم قهوه‌خانه‌ای بود که افراد محل و کسبه برای نوشیدن چای و کشیدن قلیان و گذران اوقات و شنیدن نقالی و شاهنامه‌خوانی در آن جمع می‌شدند. صاحب قهوه‌خانه، سید حسین نامی بود که مورد احترام همه ما اهل محل بود. هنوز که هنوز است به وضوح او را به خاطر می‌آورم؛ ریش سپید محترمی که سیادت همراه با خلوصش را با کلاه سبزی که بر سر می گذاشت و شال سبز خوشرنگی که به کمر می‌بست، آشکار می کرد.

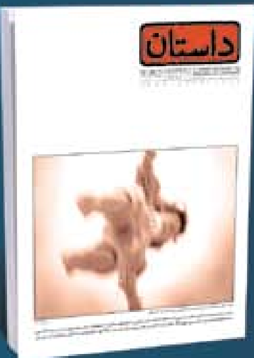
بازار آهنگرها هم مساجد متوسط و کوچکی داشت که یکی از آنها به نام حاج میرزامسیح تهرانی – بنیانگذار شبستان چهل‌ستون مسجد جامع –نامگذاری شده بود و چند قدمی با کوچه مسجد جامع فاصله داشت. در آن سوی کوچه مسجد جامع هم دو کوچه قرار داشت که در یکی منزل مرحوم حاج حسن مصطفوی – مفسر مشهور قرآن کریم – بود و در دیگری منزل مرحوم چمران (پدر شهید مصطفی) قرار داشت. آنچه در کوچه مسجد جامع برایم جذابیت داشت این بود که طبقات اجتماعی در مراتب و در رتبه‌های مختلف اقتصادی زندگی می کردند و فقر و غنا در آن تفکیک نشده بود. یادم می‌آید جوان‌ترها به کبوتربازی علاقه‌مند بودند و صبح‌ها و بعدازظهرها آنها را می‌دیدی که بر لب بام‌ها مست نگاه به چرخ‌زدن کفترهایشان در دل آسمان بودند.

کوچه مسجد جامع علاوه بر قهوه‌خانه و حمام با قدری فاصله به تاسیسات آموزشی نیز دسترسی داشت و مدارس مصطفوی، کاظمیه و مهدویه که مدارس اسلامی دخترانه و پسرانه به حساب می‌آمدند، با فاصله‌ای نزدیک در اطراف مسجد جامع قرار داشتند. از مدارس دولتی بنام آن روزگار نیز دبیرستان مروی بود که بسیاری از چهره‌های علمی و فرهنگی معاصر ما از جمله مرتضی ممیز، عبدالحسین

مسجد جامع
محل شکل‌گیری مهم‌ترین تحولات تاریخی دوران پایتختی تهران است

زرینکوب، کاظم معتمدنژاد و... در این مدرسه دانش آموخته‌اند. خلاصه کنم، ما بچه‌های کوچه مسجد جامع به‌طور طبیعی با فضاهایی که در اطراف خود داشتیم با کتاب و کتابخانه و معماری و نشر و کاغذ انس پیدا می کردیم. بعدها که بزرگ‌تر شدیم، رو آوردیم به هیات جوانان مسجد جامع که روبه‌روی حسینیه حلبی‌سازها جلسات خود را برگزار می کرد. آن شور و اشتیاق و صداقتی که در بچه‌های این هیأت موج می‌زد چیزی نیست که تا آخر عمر از یاد ما جوانان آن دوره برود. این هیات در واقع یک کارکرد فعال اجتماعی داشت و با تمام وجود در قبال خانواده‌های فقیر این منطقه احساس مسؤولیت می کرد؛ از تأمین زغال و خاکه زغال برای زمستان‌ها گرفته تا تهیه جهیزیه برای نوعروس‌های خانواده‌هایی که دستشان به دهانشان نمی‌رسید و از برپایی هیأت‌های عزاداری تا تهیه آب و دان برای سفره‌های افطاری در ماه‌های رمضان؛ رمضان‌های با صفایی که تا ابد در دل‌ها و خاطرمان نقش بسته است. راستی رمضان امسال به روزهای پایانی‌اش نزدیک می‌شود. امسال برای دلمان چه کردیم؟





با آثاری از
سعید بیابانکی
حسین پاینده
حامد حبیبی
امیرمهدی حقیقت
جعفر مدرس صادقی
نیماملک‌محمدی
حسین مهکام
علیرضا نادری
جان بنویل
برنارد مالامود
کولوم مک‌کان
دونالد ام. موری

همشهری خردنامه
داستان
ویژه‌نامه داستان
گروه مجلات همشهری
در روزنامه فروشی‌های سراسر کشور
تلفن اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹
www.hamshahrimags.com



باغ بالا
اگر تعداد طبقات را بشمارید، با احتساب بنای دو طبقه بالای باغ، ۹طبقه به‌خوبی دیده می‌شوند؛ طبقاتی که عکس‌شان در آب استخر جلوه‌ای بی‌نظیر به بنا می‌دهد. قرینه‌سازی درختان هر طبقه اصل اول باغ‌آرایی باغ تخت بوده است
عکس: آلبومخانه کاخ گلستان

روزگاری باغِ تخت شیراز عروس باغ‌های ایرانی بود

تخت عروس

مینا شاهمیری

شاید باورش سخت باشد اما بنایی را که اگر هر کشوری صاحب آن بود به عنوان یکی از عجایب سیاحتی جهان در بوق و کرنا می کرد، پدربزرگان ما چند دهه پیش برای همیشه دخلش را آوردند و نیست و نابود کردند؛ بنایی که شباهتی به باغ‌های معلق بابل داشت و بی‌نظیر و عجیب بود؛ باغِ تختِ شیراز. باشکوه‌ترین باغ ایران که از قرن پنجم هجری طی سده‌های متمادی شهرتش را حفظ کرد، بنای۹ طبقه این باغ بود. سازندگان باغ تخت، هنر طراحی باغ و باغ‌آرایی را که یکی از کهن‌ترین هنرهای ایرانیان بوده در باغ تخت به اوجی رسانده بودند که تکرارش ناممکن است. حتی پس از گذشت قرن‌ها از ساخت آن و دهه‌ها از تخریب آن، تنها با نگاهی به عکس‌های دوران قاجار می‌توان اوج شکوه این شاهکار را دریافت. موقعیت طبیعی باغ، بهترین جا برای بنای قلعه‌ای مستحکم بود؛ قلعه‌ای نظامی که بعدها جای خود را به تفرجگاهی دلپذیر داد. زیباترین چشم‌انداز را داشت و در شمال شیراز و در منطقه جعفرآباد توسط اتابک قراچه در ۴۸۰ هجری قمری بنا شده بود و به همین علت آن را باغ تخت قراچه هم می‌نامیدند. باغ تخت شیراز یکی از چهار باغ مشهوری است که ابن‌عربشاه در «عجایب‌المقدور» و شرف‌الدین علی یزدی در «ظفرنامه» پیش از دوره گورکانیان، از آن یاد کرده‌اند. شرف‌الدین علی یزدی درباره تیمور گورکانی هنگام ورود به شیراز می‌نویسد: «در شهر شیراز، حوالی تخت قراچه، مرکزِ رایتِ نصرتِ آیت گشت». تیمور پس از بازگشت به سمرقند به تقلید از باغ معروف شیراز، چهار باغی در حوالی سمرقند ساخت و یکی از آنها را تخت قراچه نامید. فرصت‌الدوله شیرازی- مولف «آثار عجم» یا «شیرازنامه»- در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری به وضوح و دقت به توصیف آنچه در آن دوران از باغ تخت دیده، می‌پردازد؛ «از در آن که داخل می‌شوند بوستانی است، دو خیابان وسیع دارد که در حواشی آنها سروهای دلپسند و چنارهای بلند به قطار است. در ضمن آنها درختان گل و ریاحین بوده و در سایر باغ هر گونه اشجار با اثمار موجود است. در سمت شمال و جنوب حوض آن باغچه‌هایی پر از نارنج و سرو است». فرصت ادامه می‌دهد: «دو عمارت کلاه فرنگی دارد که دارای ایوان‌های متعدد است. در سمت رو به قبله، هفت طبقه با کاشی‌های الوان برپاست و در هر طبقه دو رسته پله به قرینه ساخته‌اند و از طبقه‌ای به طبقه دیگر بالا می‌روند و در میان پله‌ها از طبقه بالا تا پایین آبشارهای عریضی است که از فراز به نشیب آب می‌ریزد و در عرصه هر یک از طبقه‌ها حوض‌های کشکولی است و میانشان فواره قرار دارد. در دو طرف تالار عمارت به قرینه، ارسی‌ها و گوشواره‌ها و ایوان‌های متعددی ساخته‌اند به وضع‌های خوش و طرزهای دلکش. تالار مذکور دو رویه است که روی دیگرش به طرف خلوت و فضایی است که آن هم باغ، مانده است». پس از تخریب عمارت در قرن پنجم، از دوره آغا محمدخان قاجار دوباره این باغ گسترده شد و عمارت جدیدی در آن ساختند که «تخت قاجار» نام گرفت و در دوره‌های بعد تکمیل و مرمت آن ادامه یافت؛ از جمله در دوره فتحعلی شاه قاجار و حکومت حسینعلی میرزا فرمانفرما در فارس، بخشی از قلعه آن ترمیم شد. محمد شاه قاجار هم در سال ۱۲۶۰ هجری قمری این عمارت را بازسازی کرد و حوض‌ها و حمام و محوطه و ساختمان‌هایی به آن اضافه کرد. در «فارسنامه ناصری» درباره افول این باغ و بنای زیبای آن آمده: «عمارت تخت از زیور جوانی عاری، روی به پیری گذاشته». فرصت الدوله هم چنین نگاشته: «هزاران افسوس و دریغ که تمام آن بناها و سراها منهدم شده و درهم ریخته و رشته عمارتشان از هم گسیخته». حدود نیم قرن پیش عمارت باغ تخت به کلی تخریب شده و دیگر از آن خبری نیست ■

{خبرها و چهره‌ها}



ریچارد فرای ایران‌شناس شهیر خواست در ایران به خاک سپرده شود

خیمه در ساحل زنده‌رود

«مرا آرزو بود کاندر جهان /به ایران‌زمینم سرآید زمان /در ایران از آن جستم آرامگاه / که تا بازدانند یاران راه / که اندر جهان هر که دانشور است /از این خاک پاکش به سر افسر است» این سه بیت بخشی از شعر جلال‌الدین همائی است که بر سنگ مزار ایران‌شناس شهیر آمریکایی «آرتور پوپ» نقش بسته. همان محققی که بررسی ۶ جلدی هنر ایرانی‌اش هنوز هم یکی از مفصل‌ترین تحقیقات درباره تاریخ هنر ایران است. پوپ ۴۰ سال پیش و به خواست خود در کنار زاینده‌رود اصفهان به خاک سپرده شد و حالا ایران‌شناسی دیگر از زادگاه پوپ هم همین درخواست را کرده؛ «ریچارد نلسون فرای» که مرحوم دهخدا او را ملقب به «ایران‌دوست» کرد.

پروفسور ریچارد فرای که در ۱۲ مردادماه امسال در همایش ایرانیان مقیم خارج حاضر شده بود گفت سال‌هاست که خود را یک ایرانی می‌پندارد و از سال‌ها پیش به مردم، زبان، فرهنگ و تاریخ ایران علاقه داشته است: «برای اینکه علاقه خویش را به ایران ثابت کنم، به فکرم رسید که درخواست کنم پس از مرگ، جسدم را در کنار زاینده‌رود و در شهر زیبای اصفهان به خاک بسپارند.»

این ایران‌شناس مطرح که تاکنون ۱۵ جلد کتاب درباره تاریخ و فرهنگ ایران منتشر کرده، نخستین‌بار در سال‌های ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ میلادی به ایران سفر کرد و درهمین سفر به آثار باستانی ایران علاقمند شد. او در این سفر با چهره‌های ادبی چون علی‌اکبر دهخدا، محمد معین، صادق هدایت، سعید نفیسی، عباس اقبالی، بزرگ علوی و جلال آل‌احمد آشنا شد و پس از بازگشت به آمریکا موفق شد تا کرسی تدریس مطالعات ایرانی در دانشگاه کلمبیا را ایجاد کند که خود نیز به عنوان اولین استاد این کرسی منصوب شد.

پاسخ مسوولان ایرانی به این درخواست پروفسور هدیه خانه‌ای از طرف رئیس جمهور در اصفهان بود. «ایران‌دوست»، حالا دیگر با ۸۹ سال سن، خانه‌ای در اصفهان دارد و می‌خواهد پس از مرگ هم همان جایی باشد که پوپ ۸۸ساله آرام گرفت؛ «گزیدم ز ایران‌زمین اصفهان /جهانی که خوانیش نصف جهان /نهادم بر این تربت پاک سر / که گنجینه دانش است و هنر /زدم خیمه در ساحل زنده‌رود / که تا جان شود زنده ز آواز رود»



پایه ستون تاریخی کشف شده در متروی اهواز، پس از یک روز ناپدید شد

این هرمز اردشیر کجاست؟

هنوز سر و صدای عبور متروی اصفهان از چهارباغ تمام نشده که این بار در اهواز؛ قرار است خط یک مترو از شهر تاریخی هرمز اردشیربگذرد. سال ۷۹ اعلام شده بود که شهر هرمز اردشیر در محدوده مسیر خط یک متروی اهواز قرار گرفته. برای همین عملیات حفاری در سال ۸۶ برای بررسی این احتمال متوقف شد. کارشناسان سازمان میراث فرهنگی به مطالعه آثار تاریخی این شهر پرداختند. نخستین گزارش حاکی از آن بود که احتمال وجود شهر هرمز اردشیر در این منطقه زیاد است اما گزارش دوم بر این نکته تاکید داشت که هیچ‌گونه آثاری برای تایید این نظریه وجود ندارد.

حفاری‌ها برای ساخت مترو از سر گرفته شد تا اینکه چند هفته قبل کارکنان متروی اهواز تعدادی سفال و ستون سنگی در این منطقه به دست آوردند که بسیار شبیه شاه‌ستون‌هایی بود که در بناهای قدیمی اهواز به کار می‌رفته.

هرچند با وجود پیدا شدن این آثار انتظار می‌رفت دست کم برای مدتی کار توقف شود، این اتفاق نیفتاد و جالب‌تر آنکه «پرویز پورفرخی» - رئیس سازمان میراث فرهنگی خوزستان - در گفت‌وگویی رادیویی اعلام کرد که اینها شاه‌ستون نیست چرا که قطرش به اندازه یک خودکار هم نیست! اما نکته جالب‌تر از قطر ستون‌ها و حتی محل واقعی شهر باستانی این است که فعلا این ستون‌ها ناپدیدشده‌اند.



بخشی از جنگل‌های ایران در آتش سوخت

هنوز درخت‌ها می‌سوزند

گرمای عجیب امسال گریبان طبیعت ایران را گرفت و باعث شد مراتع و جنگل‌هایی در شمال‌شرقی، جنوب‌غربی و مرکز ایران در آتش بسوزد. نخستین آتش‌سوزی اواخر تیرماه در جنگل‌های منطقه حفاظت شده اشترانکوه لرستان رخ داد و طی چند روز ۱۰۰ هکتار از طبیعت این منطقه را از بین برد. پس از اشترانکوه نوبت به جنگل‌های شهرستان اندیمشک رسید که منطقه‌ای جنگلی به نام «ریت» بسوزد. در این حریق حدود ۲۵۰ هکتار از این مناطق جنگلی و ۲۰۰ اصله درخت بلوط کاملا سوخت. هنوز خاطره آتش‌سوزی اشترانکوه از ذهن مردم لرستان پاک نشده بود که ۱۰۰ هکتار دیگر از جنگل و مراتع منطقه حفاظت شده سفیدکوه در لرستان هم از بین رفت که بیش از ۲۰۰ هکتار از طبیعت این استان را سوزاند. در همین روزها آتش‌سوزی مناطق مرزی کشور ترکمنستان به جنگل‌های باج‌گیران و ارس هم رسید و بخشی از این مناطق جنگلی را در آتش سوزاند. اما کار به اینجا ختم نشد و در گرمای بالای ۵۰ درجه کرمان، ۵۵۰ هکتار نخلستان و باغ‌های سردسیری شهداد نابود شدند. گرما جان جنگل‌های تنگه‌بلاغی پاسارگاد را هم گرفت و بخش زیادی از این جنگل طی یک شبانه‌روز در آتش سوخت. تاسف‌آور اینکه هیچ‌کدام از دستگاه‌های اجرایی استان فارس، بالگردهای خود را برای مهار آتش تنگه‌بلاغی در اختیار اداره منابع طبیعی استان قرار ندادند. در این بین وضعیت بقیه جنگل‌ها هم بهتر از اینها نبود؛ جنگل‌هایی که نبود امکانات و افزایش دما، آتش‌سوزی آنها را که هنوز علتش مشخص نشده است، تشدید کرد.



دو گروه کوهنوردی بخشی از دماوند را پاکسازی کردند

اتوبوسرانان در کوهستان!

چه کسی فکر می کند کوهنوردان حرفه‌ای که معمولا از فعال‌ترین طرفداران محیط‌زیست هستند، ۳۰۰ کیلو زباله در دماوند جا گذاشته باشند. اما درست است؛ چرا که گروه‌های کوهنوردی پارس شمیران و شرکت واحد اتوبوسرانی تهران طی صعود دو روزه از جبهه شمالی دماوند، ۳۰۰ کیلوگرم زباله در کیسه‌های زرد رنگ کردند و پایین آورند. این ۴۰ کوهنورد با وجود کمبود اکسیژن و خستگی ناشی از دو روز کوهنوردی، بیشتر از سهم‌شان زباله پایین آوردند؛ یعنی هر کس حدود هشت کیلو در کیسه‌های زرد رنگ، آن هم زباله‌هایی که به گفته حسین عبیری گلپایگانی، کوهنورد و فعال محیط‌زیست، کار کوهنوردانی است که طی سال‌ها از این کوه بالا رفته‌اند. البته در اصل قضیه نباید شک کرد. کوهنوردان همچنان از دوستداران طبیعت هستند، چون این ۳۰۰ کیلو زباله بخش کوچکی از تمام زباله‌هایی است که طی سال‌ها در جبهه شمالی دماوند باقی‌مانده و بخش زیادی از آن، زباله‌هایی است که در پناهگاه‌های بین راه باقی‌مانده. به دلیل صعب‌العبور بودن جبهه شمالی تنها ۱۰ درصد صعودها از این مسیر انجام می‌شود و به همین دلیل زباله‌های بیشتری چه در پناهگاه‌ها و در فضای کوهستانش باقی‌مانده. این روزها دیگر تمام کوهنوردان حرفه‌ای یاد گرفته‌اند که با ورود به طبیعت نه‌باید چیزی در آن جا گذاشت و نه چیزی از آن کم کرد. این را از جبهه جنوبی که پررفت‌وآمدتر و پاک‌تر است می‌شود فهمید.

{یک خبر، یک کاوش}





گردشگری در ساخت اقتصاد بین‌المللی نقش دارد

توسعه با گردشگری

دکتر حمید ضرغام بروجنی*

تمایل به سفر همیشه وجود داشته و خواهد داشت. این حق هر شهروندی است که بتواند آزادانه سفر کند و جدای از وظایفی که در اجتماع بر عهده دارد، فرصتی در اختیارش قرار گیرد تا دنیای اطراف را تجربه کند. دستیابی به چنین حقی مستلزم داشتن روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی مطلوب بین کشورهاست. آن دسته از کشورهای در حال توسعه که خود را از حالت انزوا خارج ساخته و به روابط با کشورهای توسعه یافته اهمیت داده‌اند، برای دستیابی شهروندان خود به این حق، گام مهمی برداشته اند. دلایل زیر گوشه‌ای از انبوه مواردی است که اهمیت انتخاب گردشگری به عنوان وسیله‌ای برای توسعه را توجیه می کند:

هر جا گردشگری توسعه یابد، امکان تامین نیازهای اولیه انسانی تسهیل می‌شود. گردشگری به‌عنوان نوعی نوسازی، انتقال سرمایه، تکنولوژی، تخصص و ارزش‌های مدرن از کشورهای توسعه و یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر فرایند توسعه است.

درصد زیادی از زیرساخت‌های موردنیاز صنعت گردشگری، از قبل برای استفاده شهروندان آماده شده، بنابر این هزینه‌های پایه‌ای گردشگری، در مقایسه با سایر گزینه‌های توسعه ناچیز است. نیروی کار مورد نیاز گردشگری نیز از طریق آموزش‌های کوتاه مدت به افراد بومی و غیربومی قابل تامین است.

جاذبه‌ها و منابع گردشگری اعم از طبیعی، یادمان‌های تاریخی و بسیاری از انگیزاننده‌های سفر به یک مقصد گردشگری به‌صورت منابع رایگان وجود دارند. به‌علاوه، پایه توسعه گردشگری یک منطقه بر منابع طبیعی آن استوار است. این منابع، هم اساسا به صورت رایگان وجود دارند، اما اغلب ارزش اقتصادی آن‌ها دیده نشده است. گردشگری، در سطح بین‌المللی و محلی، به‌عنوان وسیله‌ای کارآمد برای توزیع مجدد درآمد ملی و تقسیم جهان به کشورهای گردشگر پذیر و گردشگرفرست به حساب می‌آید.

گردشگری بین‌الملل می‌تواند در ساخت یک اقتصاد جهانی جدید که قادر به از بین بردن شکاف بین کشورهای توسعه یافته و کمتر توسعه یافته است نقش مهمی ایفا کند.

* عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی

شهروند گرامی

برای اولین بار امکان مشاهده، تقسیط و پرداخت غیرحضوری عوارض نوسازی، کسب و پیشه و پسماند از طریق پورتال شهرداری تهران به نشانی

www.tehran.ir

فراهم شده است.

پرداخت غیرحضوری، امتیاز شما را در قرعه‌کشی تا ... افزایش می‌دهد





{خبرها و چهره‌ها}

تعداد زیادی پرنده دریایی در ماهشهر به طور ناگهانی جان دادند

پرنده‌ها بر خاک

چند هفته قبل بود که عکس‌هایی از لاشه تعداد زیادی پرنده مرده دریایی در ساحل ماهشهر خبرساز شد. در این عکس‌ها، تعدادی پرنده دریایی، بدون هیچ آسیب و جراحتی بر بدن، روی خاک افتاده بودند، بدون آنکه مشخص باشد چه کسی یا چه چیزی باعث مرگ آنها شده است.

این عکس‌ها در فاصله کوتاه از زمانی که این اتفاق افتاده بود، در بندر امام خمینی (ره) در نزدیکی شهرستان ماهشهر گرفته شده بود. از عکس‌ها این طور برمی‌آمد که پرندگان مرده از گونه‌های کاکایی، پرستوی دریایی، سلیم خرچنگ‌خوار و فلامینگو هستند. در نزدیکی این محل علاوه بر بندر، چند واحد پتروشیمی هم قرار دارد که بعضی می گویند پساب‌های آلوده این واحدها به خورهای منطقه می‌ریزند؛ خورهایی که مردم محلی در آنها ماهیگیری می کنند. محمدباقر نبوی – معاون محیط‌دریایی سازمان محیط‌زیست – در اولین واکنش نسبت به انتشار این خبر، به سبزپرس گفته بود: «با توجه به اینکه جراحتی بر لاشه پرندگان مرده مشاهده نمی‌شود، احتمال اینکه آنها مسموم شده باشند، قوت می گیرد.» سازمان محیط‌زیست که تاکنون گزارشی از مرگ و میر گسترده پرندگان در ساحل ماهشهر دریافت نکرده بود، پیگیری این موضوع را آغاز کرد.

مشابه چنین اتفاقی قبلا هم در نزدیکی کارخانه‌های نیشکر در استان خوزستان رخ داده بود که گفته می‌شود ناشی از سموم دفع آفات کشاورزی است که مرگ و میر غیرطبیعی جانوران منطقه را به دنبال داشت. احتمالا مرگ پرندگان ماهشهر به دلیل آلودگی یا نشانه‌ای از تغییر ناگهانی در شرایط محیط است، اما هرچه باشد، این اتفاق را باید زنگ خطری جدی برای ساکنان این منطقه از ساحل خزر به حساب آورد.













قاچاقچیان به قدیمی‌ترین مسجد اردکان خسارت زدند

محراب فرو ریخت

قاچاقچیان به محراب مسجد هم رحم نکردند و به امید پیدا کردن گنج، محراب ۷۰۰ ساله قدیمی‌ترین مسجد اردکان را خراب کردند. در یکی از نیمه‌شب‌های گرم مردادماه، تعدادی ناشناس سراغ محراب مسجد زردگ معروف به «گنج گلین» اردکان رفتند، چون شنیده بودند که در زیر محراب قدیمی این مسجد گنجی دفن شده. محراب کاملا تخریب شد و قاچاقچی‌ها در سکوت نیمه‌شب –فارغ از آنکه گنجی پیدا کرده بودند یا نه –به راحتی مسجد را ترک کردند. کسی از این موضوع خبردار نشد تا آنکه نمازگزارانی که صبح به مسجد رفتند، متوجه شدند محراب گلی مسجدی به عمق نیم متر کنده شده و محراب فرو ریخته. چند روزی طول کشید تا خبر این



تخریب منتشر شود، چون در نبود هیات امنای مسجد، هیچ فرد یا سازمانی وجود نداشت که نگران محراب مسجد باشد؛ آن هم بنایی که در سال ۷۸ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است. فعلا خبری از دستگیری عاملان احتمالی نیست چرا که کسی مسؤولیت پیگیری موضوع را قبول نمی کند. با وجود آنکه تولیت این مسجد با اداره اوقاف است، اداره اوقاف شهرستان اردکان معتقد است که اگر سازمان میراث فرهنگی می گوید این مسجد تاریخی است باید خودش از آن حفاظت کند

کشف آثاری تازه از قرون اولیه اسلامی در تپه اشرف اصفهان

قدم‌زدن بر لایه‌های تاریخ

انگار کسی تپه اشرف را هنوز هم جدی نگرفته؛ آن هم تپه‌ای تاریخی در شهر تاریخی اصفهان که گفته می‌شود قدمت آن احتمالا به هفت هزار سال قبل برسد. این تپه یک بار در سال ۱۳۶۶ توسط یک هیات کاوش دانشجویی بدون هیچ نقشه‌ای، به صورت کارورزی کاوش شد و بخشی از آن آسیب دید؛ امروز هم در غیاب یگان حفاظت، محل پیاده‌روی مردم محلی شده است. تپه اشرف که به گفته باستان‌شناسان یکی از قدیمی‌ترین سکونتگاه‌های شهر اصفهان بوده، بارها به دلیل محصور نبودن، مورد تعرض و تخریب قرار گرفته. حالا با آغاز کاوش‌های حرفه‌ای روی تپه، نگرانی‌های تازه برای علاقه‌مندان تاریخ این منطقه پیش آمده.



مردم ساکن اطراف زاینده‌رود برای پیاده‌روی تا روی تپه‌ها و تا چند قدمی آثار باستانی بالا می آیند. بعضی از آنها از وجود این تپه باستانی خبر ندارند و برخی که خبر دارند در هنگام پیاده‌روی سفال‌های به‌دست آمده را بررسی هم می کنند. حضور این افراد چه با آگاهی از ارزش این اشیا و چه از سر ناآگاهی، نگرانی از کاوش غیرمجاز را در این منطقه بیشتر کرده است.

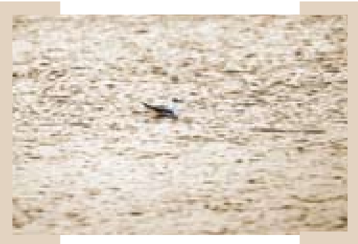
تپه اشرف ۱۲ هکتار مساحت دارد و تا دهه ۱۳۳۰ زمین کشاورزان اصفهانی بود و هنوز هم آثار کرت‌بندی آنها روی تپه‌ها دیده می‌شود. کاوشگران در لایه‌برداری‌های این منطقه به آثاری از دوران ساسانیان برخورد کرده‌اند. ادامه کاوش‌ها نشان می‌دهد که قلعه دوران ساسانی، در قرون اولیه اسلامی با تغییراتی مورد استفاده مجدد قرار گرفته است.

شکوفایی جلبکی شیری‌رنگ بخش‌هایی از دریای خزر را فرا گرفت

کشندی که قرمز نبود

زنگ خطر این بار برای دریای خزر به صدا درآمد، چرا که همچون کشند قرمز که از اسفندماه سال ۸۷ در خلیج‌فارس آغاز شد و آن‌را سرخ‌رنگ کرد، سیزدهم مردادماه پدیده طغیان یا شکوفایی جلبکی که به کشند معروف شده، منطقه‌ای وسیع از دریای خزر را پوشاند.

این رویداد جلبکی شیری رنگ که به کشند شیری معروف شده، در منطقه‌ای وسیع و با تراکم انبوه در فاصله آب‌های بابلسر تا نوشهر رخ داده و در نواحی ساحلی و در اعماق ۱۰ تا ۱۵ متری مشاهده شده است. این شکوفایی جلبکی دریای خزر به دلیل رشد بیش از اندازه جلبک‌هایی از خانواده Nodularia است که به دلیل آلودگی‌های صنعتی و سایر آلاینده‌ها در دریای



خزر گسترش یافته‌اند. هر چند که مسؤولان هر گونه تلفات آبزیان و سمی بودن این پدیده را رد می کنند، به اعتقاد کارشناسان پژوهشکده اکولوژی دریای خزر، تکرار این پدیده و گسترش آن زنگ خطری برای سلامت دریای خزر محسوب می‌شود، زیرا این جلبک‌ها با تولید سم نودولارین می‌توانند سلامت حیات‌وحش، حیوانات اهلی و انسان را به خطر بیندازند. به همین دلیل باید آگاهی لازم به تمام ساحل‌نشینان در مورد خطرات احتمالی این پدیده زیست‌محیطی داده شود

{مثبت و منفی...}

بازگشت کتیبه

+ کتیبه سنگی مسجد وکیل شیراز که چندی پیش به سرقت رفته بود در یکی از شهرستان‌های استان فارس پیدا شد. نیروی انتظامی و یگان حفاظت اداره کل میراث‌فرهنگی استان فارس برای تلاش در بازگرداندن این کتیبه ارزشمند، شایسته یک نشان مثبت هستند.

نجات لاک‌پشت‌ها

+ ۱۱ لاک‌پشت سبز دریایی که به دلیل جزر و مد، بین صخره‌های جزیره کیش گرفتار شده بودند، نجات یافته و دوباره به دریا رفتند. گارد محیط زیست سازمان منطقه آزاد کیش به دلیل این اقدام، یک نشان مثبت می گیرد.

تخریب آب‌انبار تاریخی

− آب‌انبار ۲۰۰ ساله اراک، معروف به سپهداری که در فهرست آثار تاریخی هم به ثبت رسیده بود، با دستور شفاهی مسؤولان استانداری استان مرکزی تخریب شد. شهرداری اراک به دلیل صدور این تصمیم غیرکارشناسی یک نشان منفی را در کارنامه خود ثبت می کند.

کشتار خرس‌ها

− نشانی منفی برای پنج شکارچی غیرمجاز که برای به دست آوردن اعضای بدن یک توله خرس و مادرش، آنها را در جنگل‌های استان لرستان کشته و اقدام به جدا کردن اعضای بدن آنها کردند.

سرقت کتیبه قاجاری

− کتیبه ۱۴۰ ساله حمام عهد قاجاری در روستای دشت‌پاگرد چهارمحال و بختیاری به دلیل سهل‌انگاری مسؤولان میراث‌فرهنگی به سرقت رفت. به همین دلیل اداره میراث فرهنگی این استان یک نشان منفی می گیرد.



شهروند گرامی

خوش حسابانی که حداکثر تا پایان شهریور ماه سال جاری

نسبت به پرداخت بدهی معوقه بهای خدمات پسماند

عوارض نوسازی و کسب و پیشه

خود اقدام کنند در قرعه‌کشی بزرگ شهرداری شرکت داده می‌شوند.

توجه: پرداخت غیرحضوری، امتیاز شما را در قرعه‌کشی تا ۲ برابر افزایش می‌دهد

www.tehran.ir



شهروند گرامی

شهرداری تهران امسال در اقدامی بی سابقه جوایز عوارض نوسازی

کسب و پیشه و پسماند را به بیش از ده میلیارد ریال افزایش داده است.

توجه: پرداخت غیرحضوری، امتیاز شما را در قرعه‌کشی تا ۲ برابر افزایش می‌دهد

www.tehran.ir



Honeymooning with the Honeybees

Visiting an Apiary inTaleghan

Persians have been familiar with apiculture since 1200 BC. The picture of a bee on a bronze comb which, excavated in Lorestan, testifies as such. In the past apiculture was considered a branch of agriculture, but today, it is a trade. Commercial bee-keeping, is about 60 years old in Iran.
We go to an apiary in Taleghan - east of Qazvin province - to get familiar with this craft. The beehives in blue and green boxes are placed in rows. Thousands of bees are buzzing around them. The beekeeper in a protective suit, hat and veil is checking on the hives. Even the most experienced beekeepers would not go among bees without proper protection. In Taleghan by the beginning of spring and blossoming of flowers the beekeepers start their hard work, but in north of Iran, the season starts in February since the flowers blossom earlier. They should check the hives and the frames one by one for any ill bees. If the hive seems weak they use proper medications and honey syrup to strengthen it. Beekeeping is a branch of agriculture which requires much education and expertise. The beekeepers have to regularly write down the conditions of each hive. The Queen bee is a bit bigger than other bees and she has a different color. She is most fertile in her first year. She lays 3 to 4 thousands eggs in a single day. When her fertility falls to a low point, other bees sting and kill her. Then another queen takes the throne. The spring is the season of laying eggs and in August the beekeepers harvest the honey. It always takes one month. When they want to open the hives they use smoke to calms the bees and spread them away from the hive, nevertheless the bees are protective of their hives. The beekeepers have only two months off every year. They have to take the hives to a region where blossoming flowers are at hand. For example this beekeeper in Taleghan has been taking his hives to Bushehr province in the south of Iran in cold winter for the past few years. The taste and color of the honey is determined by the flowers that bees take honeydew from. The Persian bee is one of the most dangerous of its kind. Four bee stings is as potent as one viper sting. These days apiculture is in danger since many fake honey products have made it hard for organic honey to compete.



Venerable Voyager

A Pilgrimage to Shah Abd Ol-Azim in Tehran

When you enter the shrine, two tall blue minarets welcome you and take all your attention. Here is the place where a much-respected traveler is buried. You are in the holy shrine of Shah Abd Ol-Azim _a descendant of second Shiite Imam. He came to Iran, in Rey many centuries ago. In those days Rey was a major city, but now it is located in south of Tehran, capital of Iran. There are four courtyards on four sides of the shrine. Its building has been built in the second half of 3rd century AH. The main entrance which is located on the north side, was rebuilt in the era of the Buyid Dynasty (Āl-e Buye). If you come to visit, pay attention to the inscriptions and brick works, they have many thing to say. All courtyards are covered with red carpets.
There are two other shrines in this place, shrine of Hamze to the east with beautiful tile-works and the shrine of Taher on the south side of the shrine. The tomb of Naser O-Din shah, the Qajar king, is also here.



Colors on Carpets

Visiting a Dyeing Shop in Qom

The Persian carpet has always been well-known for its bright colors and its durability. Sharden, the French tourist who came to Iran in the Safavid era wrote that dyeing craft in Iran is more developed than in Europe. Designs with colors which became more vibrant over time has been the key to the dominance of Persian carpets in global markets. These natural colors have been made in dyeing shops from past to the present.



Guest of Honor

Omolkaram Island, a Safe Haven for Migratory Birds in the Persian Gulf

Annually thousands of birds come to the coasts of Persian Gulf to lay their eggs. In Bushehr province, Tahmadu and Nakhilu Islands and Omolkaram Island in north-western coast of the Persian Gulf are some of such safe regions for migratory birds. In spring, the Omolkaram Island is the host of many birds from far lands. Their chicks hatch here, they learn to walk and fly, and then they leave the island in late summer. They nest there for six months. Although Bushehr has rapidly become modernized, this district is still a paradise for migratory birds.
Sea Swallow, Crested Lark and Egret are the birds which annually come to Omolkaram. The Iranian ornithologist, Abbas Ashuri, says that it is not exactly clear where these birds come from, perhaps India. Every year 25 thousand birds nest in Nakhilu. Mand nature reserve is the birth place for hundreds of chicks. They live in coral shores. The only enemy of these birds on the island is mankind. On the other side of the island the eggs are hatched and are trying to fly. They should get ready for a long journey to come back home. Sea turtles also come to Omolkaram to lay eggs. Their eggs are hatched during night and they reach the water by morning. If we do nothing to preserve their habitat, we may not be lucky enough to see them come back every year.



Thirst for Power
The Golden Eagle, drinking water; sprinkling it with its beak / Photo: Hasan Moghimi

Flying High in the Sky

A Report on the Golden Eagle in Iran

The Persian golden eagle lives in high cliffs and unreachable heights, a skillful hunter that rules supreme over plains and mountains of Iran. Its skill in hunting and dominance on lands has brought it the title of, "King of the Birds". Its scientific name is Aquila Chrysaetos. This Keen-eyed hunter catches its prey very fast and kills it at once. Golden eagle is among the largest of the 12 species of eagles in Iran. Its habitat is mountains, vast plains and hills. Golden eagle is light-brown with golden plumage on its head and neck. It has long sharp talons of about 13 to 18 cm. It has a scythe-shaped beak. Its wing-span, when fully opened, is larger than the height of a person. The golden eagle travels over all Iran except the central deserts and south-eastern Iran, since it cannot find the proper heights to nest in. We can say its principal habitat is Golestan National Park and Arasbaran Nature Reserve. The golden eagle is also found in North America, Europe, Asia and North Africa.

It is the fastest hunter in Iran. Its regular cruising speed in the sky is about 50 km/h, but when plunging down to snatch up the prey, it can reach speeds of up to 320 km/h. The awesome speeds can be reached thanks to the structure of its wings. The huge talons are used for crushing, killing and carrying the prey. Golden eagle's main preys are small mammals like rabbits, squirrels, weasels and mice. While flying, its wings staying in a V shape. The male eagles weigh from 3 to 5 kg and the females from 4 to 5.6 kg. They can snatch up preys as heavy as their own weight. Another special feature of golden eagle is its ability to fly without flapping. It is due to the form of the wings and the flow of warm air from ground upward. Golden eagles can maintains territories as large as 155 square kilometers in area. It builds several nests within its territory and uses them alternately. They nest in high places. Females lay from one to four eggs annually and incubate them for 45 days. The eggs are all white with brown spots. Most golden eagles live as long as 44 to 50 years. The Persian Golden Eagle is in the list of endangered species. Continuous efforts should be undertaken to protect them and their habitat.



Spring in Summer

Celebrating the New Year in Kandelus

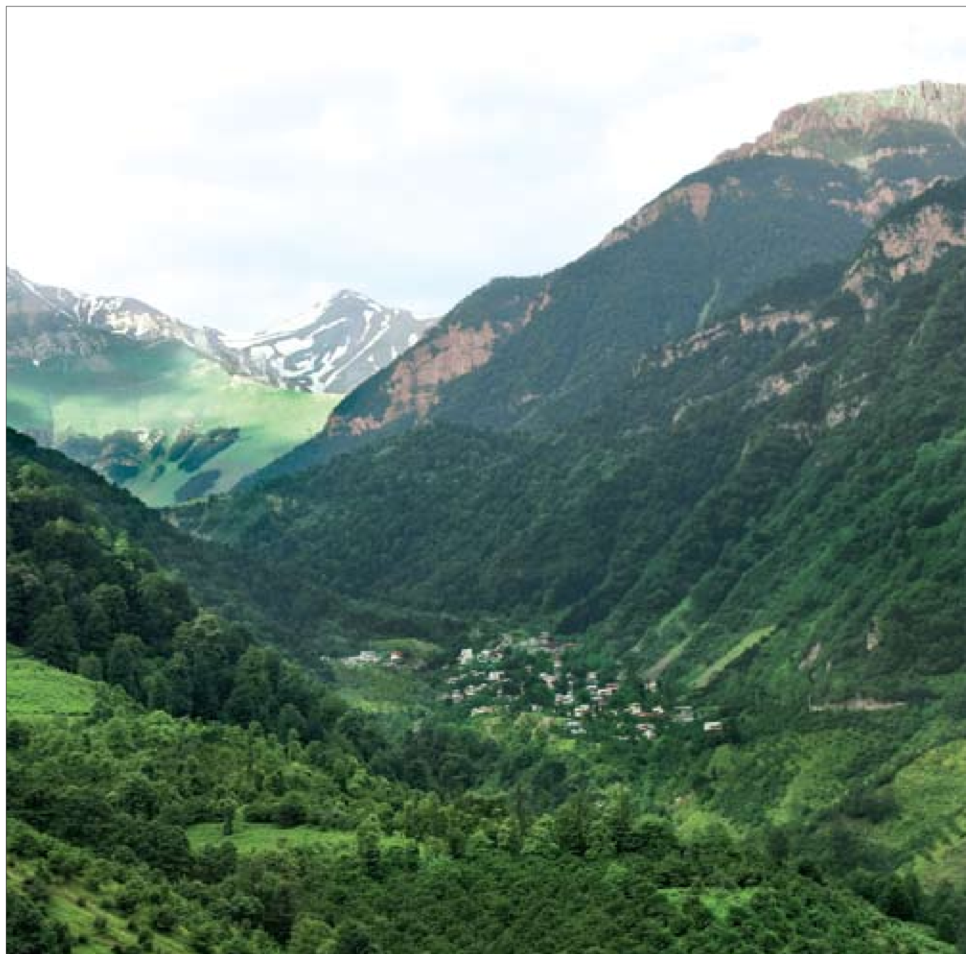
The New Year in Iran begins with the arrival of spring in late March. It is celebrated all over the country and every region gives its own flavors to the festivites. The village of Kandelus is located in Mazandaran province in north of Iran. Many feasts and ceremonies are held in this village, one of them is Feredinemasho. Feredinemasho is a feast to celebrate spring. In Mazandarani dialect it means "Farvardin comes" – Farvardin, being the first month of spring in the Persian solar calendar. Nowadays this celebration is held in middle of summer. Kandelus is a village with tall green trees and small gable roof houses. This region is four thousand years old and it had been the first place in Mazandaran where man settled. Stone-paved alleys, cob walls and old houses with wooden windows take us back to the good old days.

On the eve of the festival, everyone gathers in the main square of Kandelus. The celebration begins with the drums and oboes playing. A group accompanying the musicians goes to every parish to call the people to join them. In every parish they are served with pottage and sherbet. Two men are building a wooden cottage called "kale chu". Wrestling match is the most exciting part of this festival. There is no referee; speculators pick the winner. Two children, a boy and a girl both wear traditional wedding clothes and mingle with the crowd. At the end, a rider arrives at the square and puts the little on his horse. Such festivals are anchors to the ways of the olden days.

Sarzamin-e-Man

Iranian Cultural and Geographical Studies Journal

Hamshahri Magazines Group
Address: 101, Karim Khan Zand Ave.Tehran, IRAN
Postal Code: 15856
Phone: + 98 - 21- 84321- 316
Advertising: + 98 - 21- 888 -12267
Subscription: + 98 - 21- 84321- 843
email: sarzamineman@hamshahrimags.com
Translation: Elahe Kaviar



Flowing of life in Valley
It is the Asal-Mahale village with gable roof houses in Dohezar jungle/ Photo: Reza Montazeri